لاحول ولاقوة الا بالله العلي العظيم

الحمد للہ کہ درین ایام مبارک انجام بعون الٰہی این ضمیمہ رسالہ تبصرۃ الناقد [illegible]

1287

# فؤوس الكملة على رؤس الجهلة

6009

از تالیف جناب مولانا مولوی حکیم الٰہی بخش صاحب سلمہ اللہ تعالیٰ

در مطبع چشمۂ فیض در سنہ ۱۳[illegible] ہجری بمقام لکھنؤ طبع شد

فہرست مقاصد کتاب قسوس الکملہ علی روس الجہلہ تصنیف شریف و
تالیف لطیف جناب مولانا مولوی حکیم سید الٰہی بخش صاحب ابن سید
مسیح اللہ ابن سید محمد یوسف ساکن مظفرپور راحمد ضلع عظیم آباد پٹنہ صوبہ
بہار محلہ ساتواں حصہ سلمہ اللہ تعالی و عافاہ و عن جمیع المکارہ وقاہ آمین


| صفحہ | مقصد | صفحہ | مقصد |
| --- | --- | --- | --- |
| ۲ | خطبۂ کتاب | ۱۳۳ | فہرست تصحیح اغلاط کتاب |
| ۳ | داستان مجددین میں | ۱۳۵ | ضمیمۂ قسوس الکملہ |
| ۹ | حکایت متعلقۂ طبع شفا العی | 〃 | فصل اول در جواب کشف الحجاب |
| ۲۰ | جواب قول جازم | ۱۴۰ | مطاعن مع جواب |
| ۲۱ | جواب نصرۃ المجتہدین | ۱۴۹ | جواب نقل خط مندرجۂ پرچۂ مشیر قیصر |
| ۵۵ | جواب فتوای عبد الغفور | ۱۵۰ | جواب افترارات |
| ۶۴ | جواب جلاء البصر | ۱۵۳ | مسائل کتب فقہیہ |
| ۹۷ | تقریرات اغذ السنۃ | ۱۵۴ | فصل دوم در جواب مشیر قیصر بابت |
| ۱۰۰ | نقشۂ بعض مؤلفات نواب صاحب قنوج | | تصویر و مجدد |
| ۱۰۴ | سنی و وہابی مولویونکا مناظرہ | ۱۵۶ | ثبوت شق دوم |
| ۱۰۷ | جواب قول سدید و مسے احمد | ۱۶۸ | بیان اجرائے رسوم حسنہ و ازالۂ |
| ۱۲۰ | شرائط بحث | | رسوم سیئہ |
| ۱۲۳ | جواب فتوای وصی احمد موسوم بجامع الشواہد | ۱۷۱ | تفصیل شق اول |
| ۱۲۷ | خط آمد ٹونک | ۱۷۲ | خاتمۃ الضمیمہ در استفسارات |
| ۱۲۸ | خاتمۂ کتاب از سید تکمیل احمد صاحب | ۱۷۶ | قصیدۂ شیخ اسمعیل عرب |

لا حول ولا قوة الا باللہ العلی العظیم

الحمد للہ کہ درین ایام مبارک انجام بعون الٰہی این ضمیمہ رسالہ تبصرة الناقد گردید

# فؤوس الکملہ علی رؤوس الجہلہ

از تالیف جناب مولانا مولوی حکیم الٰہی بخش صاحب سلمہ اللہ تعالیٰ

در مطبع چشمہ فیض در سنہ ۱۳ ہجری حسب فرمایش مؤلف سلمہ اللہ طبع شد

# بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله القائل فی کتابه وجادلهم بالتی هی احسن والصلوة والسلام علی رسوله محمد
الله واصحابه اجمعین ما امکن اما بعد خاکسار نامه‌نگار عفا الله عنه بخدمت ناظرین باوقار وسامعین سلیقه
شعار عرض گزار است که درین نزدیکی چون کتاب تبصرة الناقد بر دکید المحاسد در جواب ابراز الغی
شیخ عبد الحی از بعض علمای حق پسند وفضلای ارجمند صورت تالیف گرفته واز قالب طبع برآمده مطبوع
طبائع موحدین متبعین شد خواستم که این چند اوراق را که نامع مناظر مجددین تازه دم ومجتهدین راسخ
قدم سرزمین آوده جسد آگین است واین گزارش که هتک استار مقلدین فساد انگیز ذات که سراز مفترین
فتنه ریز است ضمیمه سازم وکارستانی وچابکدستی یاران وآشنایان فرنگی محل با یگان یگان پیش
محققان علم دوست انصاف پسند واضح نمایم چه شنیده ام که شیخ عبد الحی صاحبزاده میان عبد الحلیم
لکهنوی نزد ملاحظه تبصرة الناقد ارشاد فرموده اند که جواب این کتاب چندان مشکل نیست بادنی
توجه حرف حرف آنرا در هفته عشره پاسخ میتوانم نوشت چنانکه در جواب شفاء العی ابراز الغی خود کرده ام والله
اعلم پس از آنجا که نوشتن جواب تبصره بر شیخ جی خیلی آسان بوده است عجب نیست که تماشی فرموده
تصدیقاً لدعواه از برای طبع بوالد ثانی خود خادم حسین صاحب سپرده باشند بنا بر علیه در تحریر این مقالات
عالیه وتقریر این مقاصد غالیه این بنده دور افتاده را نیز شتابی در کار شد تا پاسخ این چند سطور که بجز
دو سه ساعت از ساعات ابو الحسنات مبرور دران صرف نخواهد شد هم بمضمون جواب تبصره شد بر دو جاوید
دخاویده معاً از برای جواب الجواب باین جانب لطف شود باین دیگر این جزو مختصر نیز محتاج انتهاز
فرصت از برائی نگارش رد آنها نگردد درین مقاله جواب ایرادات چند رساله بزبان مخاطبین
است با التماس این مرام که هر چه اتفاقاً از کلمات این نامه ناپسند افتد پس حمل آن بر جواب
ترکی بترکی رود چه سلوک سبیل سو که عبارت از الفاظ دشنام وکلمات اجنبی از مقام میتواند شد
شیوهٔ ارباب عقل وداد نیست هنجار فسادان است وسوقیان بی همت باشد درین مباحث فیما بین

دعوات بیّن مبینا ایراد عبارات شنیعه رزین بجای کلمات زیب زین ضرور نیست اقتصار بر تو
منع ایف بطریقه علما داد باکافی و وافی فوق آن زین طرف هم آینده همین روش حتی الامکان مسلوک خواهد بود
از آن طرف نیز اگر همین معامله مرعی اند بهتر است تا دین درسر دنیا نرود و اعدا را دستاویز برای استهزا
بر اسلام بدست نیاید آنچه این مذهب حنفی چه مذهب است که با هر شیوه ناپاک دارد و این مشرب برای
کدام مشرب است که همه خس و خاشاک می آرد ربنا احفظنا من بدايات الظالمين الكاذبين
ونهايات الحاسدين المفترين واحشرنا في زمرة الموحدين المتبعين تحت لواء
سيد المرسلين اللهم آمين هذا سميت هذه المقالة فئوس الكملة على رؤس
الجهلة والله اسأل ان يجعلها خالصة لوجهه الكريم وصلى الله على سيدنا محمد
وآله وصحبه اولى الفضل الجسيم والكرم العميم

## داستان مجدد دین متین و مجتهد شین و رین

بر انصاف پرستان جهان حق پسندی مخفی مباد که حضرت نواب را که مورد ایراد کتاب ابراز الغی است هیچگاه
ربطی با صاحبزاده عبدالحلیم نبود خودش با وی راه و رسم آشنائی شد و خطها نوشت این سو صنعت
راسنه ۱۳۰۹ هجری مبدء ظهور است در یکی از خطوط که عنوان مراسلت باهم بود بعد سر مدائح حضرت
ایشان جاده اظهار شوق ملازمت سپرده و از عالم اخلاص و عقیدت ره آورد ها آورده حضرت
ایشان نیز بنا بر حسن ظن که با مسلمانان می بایست طریق مدارات پیمودند و بجواب آن خط تحریر فرمودند
که هر چند مارا با شما سابقه معرفت نیست اما با پدر شما ملاقات بود و ندانستند که این کتابت آخر چه نکات
آرد و این مرابطت موجب کدام کیادت گردد در خط مورخه ۲۵ شوال سنه مذکور نوشته از محمد عبدالحی
عفا عنه بجناب صدر افاضل فخر اماثل مجمع کمالات علمیه منبع فواضل عملیه دام مجدکم از عرصه دراز مکنون خاطر بود
که هنگام روانگی از وطن بسوی دکن از اثنای راه عنان عزیمت را بسوی مستقر آن مخدوم بگردانم و خود را
از ملاقات محظوظ سازم مگر چون سامان روانگی بماه شعبان بسته و ماه رمضان قریب گشته امر مرکوز
بجای خود مرکوز مانده گو نوبت ملاقات جسمانی هنوز نرسیده مگر بوجه معاینه تصانیف جلیله و تالیف منیفه

آن مخزن فوائد جمیله که مبتنی متضمن احیای سنت و قمع بدعت بوده اند موجب روحانی متکلم گشته جزاکم الله

جزا خیرا در این زمان پر شور و طغیان کمر بستن بر بهجو آمر صعب کار آن نحریرست میخواهم اگر تمام ملاقات میسر

نشود در باب بنصف ملاقات مفتوح اند از تصانیف سامی تحفة النبلاء و جنة و اکسیر و رساله ناسخ منسوخ و رساله

اجوبه اسئله مشکله و تطلع الثمر و رساله اربعین حدیثا و شرح عقیده شاه ولی الله و شرح بلوغ المرام و شرح

در بهیه و تعبیة الائمه و رحلة الصدیق و الادراک لتخریج احادیث الاشراک و رساله ذم کلام باستبرا و در

ملک خود دارم و سوای این تصانیفی که مطبوع شده باشند بذریعه پارسل نزد من بدین نشان که بحیدرآباد

دکن محله مغلپوره مکان نواب عظمت جنگ مرحوم رسیده نقلان بر سد ارسال فرمایند الخ چنانچه

حضرت ایشان بحجم الکرامة و شیر ساکن الغرام و جز آن نزد صاحبزاده موصوف طبع و شده بودند ما علینا الا

البلاغ سپس صاحبزاده صاحب بحرمین شریفین رفت و نزد برگشتن از کعبه و قباء خطی در تاریخ

شانزدهم ربیع الثانی روز پنجشنبه ۱۲۹۳ هجری باین گزارش نگارش کرد از محمد عبدالحی عفا عنه

بخدمت مکرم معظم ذو الفضائل و المناصب فلان خان صاحب بهادر پس از سلام مسنون الاسلام

ابراز مرام اینکه بعد فراغ از حرمین شریفین بماه گذشته داخل وطن شدم هر چند اراده تشرف ملاقات

سامی در اثنای راه می داشتم مگر بوجه ملالت که از ابتدای سفر مدینه طیبه بدان مبتلا شدم معذور

ماندم مرام موقوف بر وقت خود است خوشا وقتیکه از سامی ملاقات حاصل شود و درین هدایة السائل

الی حوبة المسائل و دیگر تصانیف که طبع کنانیده اند اگر یک یک نسخه از آن ارسال فرمایند عین لطف

است و مدة صارم منکی هنوز بایفا نرسید و یقین که از لاهور نزد سامی واپس آمده باشد ارسال

فرمایند در حرمین شریفین هر چند تلاش کتب حدیث و اسماء الرجال ساختم نیافتم مگر چند کتاب مثل

ادب مفرد بخاری و شرح الالمام لابن دقیق العید و صحیح ابن حبان و شرح الفیه اصول حدیث المؤلفه

و غیر ذلک و بعض کتب فقه هم میسر شدند و باقی کتب مطبوعه گرفته شدند انتهی بلفظه و در دریافت

مبانی و معانی این هر دو خط ساعتی صرف باید کرد و توان دریافت که مقدار مشغله قابلیت و مبلغ

علم صاحبزاده صاحب تا کجاست و فصاحت الفاظ امثال سحبان وائل را در گوشه خمول

نشانده و بلاغت کلمات املا را اشباه قس بن ساعده را سر بگریبان خجالت آورده و در خط اول اطلاق لفظ
عرصه بجای لفظ مدت اہل زبان را مجروح ساخته و تحفة النبلا بجای اتحاف النبلا با وجود داشتن آن در
ملک خود باشتراء باب تصحیح نقل را مسدود گردانیده و حذف لفظ و از نام کتاب بایں ماکہ تصرف ناروا کرده
و ترکیب مگر چون عجب معجون است و در خط ثانی فقره (درین باب به المسائل الی قوله ارسال فرمایند)
طرفه ترکیبی مبنی بر اجتہاد جدید و تجدید جدید است که از بدو زمان ظہور زبان فرس تا حال بگوش
روزگار نخورده و احدی از اہل زبان گرد آن نگردیده لاسیما فصاحت محاوره را طبع کنانیده اند کوس
یکتائی در اقلیم اردو میزنند تا لاش بجای تلاش ثمرۀ تازه و در ظہور اجتہاد و تجدید مید مد صاحبزاده صاحب
و این مبلغ علم و مرحم حلیم و این خشم بی حلم در خط ثالث موسومه چہارم رجب سنه ۱۲۹۳ هجری روز چہار شنبه
تحریر میفرمایند از محمد عبد الحی عفا الله عنه بخدمت جناب مخدوم مکرم مطلع معظم فلان خان صاحب
بہادر دام اقباله نامۀ نامی و صحیفۀ گرامی بورود خود دلشاد گردانیده بر مضامین مندرجه اطلاع بخشید
و رسائل مؤلفۀ سامی مرسلۀ مولوی محمد عبد الرشید صاحب نام لطفه نیز رسیدند و بذریعۀ مہتمم
مطبع نظامی یک نسخۀ سنن دارمی نیز رسید ممنون منت شدم و در دعای ترقی عزت دنیوی و
مراتب اخروی برای سامی شدم چنانکه در طبع سنن دارمی اہتمام فرمودند اگر در طبع توجه بکتب
قدمای محدثین متوجه شوند موجب اجر جزیل خواهد بود و از قبیل صدقۀ جاریه شمرده خواهد شد و از رسائل
سامی که فہرست آن در مفتتح منہج الوصول طبع کنانیده اند چند رسائل نزد خود ندارم امید
ارسال آنہا میدارم انتہی بعده نام سیزده کتاب بر زبان خامه سپرده ارشاد میفرمایند که این
کتب زودتر مرسل فرمایند و رسائل فقیر غالباً بسامی رسیده باشند ازین امر اطلاع رود که کدام رسائل
در کتب خانه ہستند که ما سوای آن ارسال خدمت کنم خدا را درین عبارت صاحبزاده صاحب
اندکی غور باید فرمود که از فصاحت و بلاغت در کدام درجۀ بلند واقع شده و نام فصحای عجم را از صفحۀ
عالم اعتبار سترده قطع نظر از محاوره طبع کنانیدن و لفظ مہتمم بدو میم و جمله در دعای برای سامی شدم
فقره دیگر اگر در طبع توجه کتب الی قوله متوجه شوند جہانی را از اہل زبان بخواب عدم فرستاده

با آنکه از حضال نواب صاحب دام اقباله معلوم همگنان است که عرصه کتابخانه حضرت ایشان همیشه از خس
و خاشاک بیهوده رسائل و مسائل بی اثر مصفا است و بیت العلم جناب معلی القاب ایشان خالیا از تألیفات و آثار
مؤلفات مجددان و مجتهدان این زمان پرشور و شر منسوب مگر صاحبزاده صاحب را این دغدغه قرین
شادی کرده که رسائل ما را نیز شاید دران دیار اعتباری است یا دران دربار بار ندانستند که مواد فاسد
این تجدید و اجتهاد جدید پیش بالغ نظران عالم تحقیق ابراز عجمی بیش نیست بعده بفحوای مثل سائر
اختلاط زیاده برآشنائی صاحبزاده صاحب باب کتاب سعی ملازمت کوچک ابدالان خود کشودند
و از طلب کتاب با ستدعای ملازمت احباب آسوده بند و در خط چهارم معنون بقوله مورخه دوم
جمادی ثانیه روز یکشنبه ۱۲۹۵ هجری تحریر فرمودند از محمد عبد الحی عفا عنه القوی بخدمت جناب
نواب صاحب عالی مناصب جم المناقب مخدوم علما مقصود شد رحال فضلا نواب سید محمد
صدیق حسن خانصاحب بهادر دامت مکارمه از عرصه بورود عنایت نامجات مبتهج نگشتم موجب
بجز قلت فرصت امری دیگر مباد دائما بمطالعه مسائل سامی که هر یک از ان در باب خود خلاصه
کتب اولین و جامع شتات سابقین می باشد مسترقی بر داشته در دعای علو مناصب اخروی
مصروف می باشم الخ و درین نامه فصاحت ختامه که شور انداز انشاء اولین و آبروریز املاء آخرین
است عبارتی دراز در سعی ملازمت مولوی واجد حسین در ریاست بهوپال تحریر فرموده اند با آنکه
حضرت ایشان برادید قیل و قال صاحبزاده صاحب بقلم ترک کتابت باهم نموده بودند و از مضمون
ع الفضل ما شهدت به الاعداء قطع نظر و غض بصر کرده تفصیل این اجمال آنکه در اثناء آمد و شد
خطوط بعض مخلصان بین حضرت ایشان را بر ایرادات بارده صاحبزاده صاحب که کل و جل آن
حاشیه نشین خود شان یا کتب دیگر علماء دین است آگاه نمودند چون وقوف بر آن ترهات البسابس
دست بهم داد حضرت ایشان بشیمه قدیمه و سجیه مرضیه خود بسکوت پرداختند و در بعضی از خطوط خواهش
که در طلب کتب بود اشاره حواله زبان قلم فرمودند که هر چند این طلب کتب باظهار اخلاص و عقیدت صورت داد بر آینه
متعقب باشد باری بفحوای و اما السائل فلا تنهر بعض رسائل موجوده مصفر ستم سفینس چون این خیالات

حاسده صاحبزاده را روز افزون گردیده و از زبان ثقات حالات واقعیه صاحبزاده صاحب معلوم شد
وَاَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِیْنَ را کار بستند وَاِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُوْنَ قَالُوْا سَلَامًا را شعار خود فرمودند و از ان
باز دروازهٔ کتاب و جواب بند شد و هنوز دریافت نگردید که با وجود اشاعت این ردّ و قدح در حواشی
کتب مطبوعه و مجموعات نا مطبوعه خود کدام ضرورت داعی بسوی اظهار چنین اخلاص باریو رنگ
بود اِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُوْلَ مِنْهُ الْجِبَالُ چون از جانب امیر بهوپال خموشی اختیار افتاد صاحبزاده
را همت تعقب دوبالا گشت یعنی خیال کرد که مگر از جانب حضرت ایشان جواب نشد و ندانست که
اگر یکی با سگی بگزد سگ را عوض آن نتوان گزید رباعی گویند که هجو کرد مارا جعفر * شیرین و لطیف
همچو شیر و شکر * صد شکر که انچه عیب ما بود و غبار * امروز برای دیگری گشته هنر * و درین عرصهٔ
مدت که از جانب آو دکهیر و بسیار رو داد بعض مخلصین را این شیوهٔ صاحبزاده صاحب پسند طبع نیفتاد
جمعی از اهل علم کمر بر شکست این اعدا بربست و برخی ماجرای نهانش آشکار فرمود از انجمله یکی
از دانشمندان روزگار در یکی از نامهای مورخهٔ چهارم رمضان ۱۲۹۶ هجری تحریر فرمود که امروز فلان
صاحب صاحبزاده صاحب همگفت که یه جو آپ هر کسیکا رد و تعقب کرتے هین خلاف شیوهٔ اهل علم هے
اسمین بجز شهرت بی اصل و نمایش ریائی اور اظهار لیاقت نفسانی اور تضییع اوقات کے اور کچهه
حاصل نهین بلکه خصم مقابله کرے تو سارے عالم مین آپکی هی تشهیر و تفضیح هوتی هے۔ عالم کو علم
نافع چاهئے که جس سے هدایت دینی هو بیشک نواب صاحب کا مسلک شرعی هے اور انکی مؤلفات سے
لوگون کو فوائد دینی اور منافع اخروی حاصل هوتے هین انکو کسیکے رد و قدح سے کچهه کام نهین اور
پهر جو کوئی ان جیسے شخص کی نسبت جسکی ذات بابرکات سے فیضان شرائع نبوی هے تعقب
کرے اور اعتراض لکهے تو یقیناً وه کافر نعمت هے اور مورد ملامت هے کسیطرح انکے فضائل و کمالات
مین آپکے رد و تعقب سے نقصان نه آویگا یه شهره آپ هی کی تشهیر کا باعث هو جائیگا ع
اخفای نور مهر بعالم چه ممکن است * کوری بچشم حاسد خفاش طبع اوست گو ملازمان نواب صاحب
بهادر کو با وصف قدرت رد و تصنیف آپکے تعقب کی طرف التفات و توجه نهین مگر اور اهل علم کی

رد اور تعقب سے کب بچو گے فقط اسی خط مین ایک یہ بہی ذکر ہے کہ ایک شیعی برادر مجتہد العصر نے صاحبزادہ
صاحب کے اکثر حواشی اور رسائل معقولہ کا رد لکہا ہے اور دوسرے معاصرین کا بہی ارادہ ہے اب وہ خود
گہبرا رہے ہین کہ مین کس کس کو جواب دون انکو تہذیب و متانت حاصل نہین بسبب درس و
تدریس طلبہ مین کسیقدر شہرت ہو گئی ہے نہ خواص ماہرین فن مین کہ انہون نے بڑون پر ایراد کرنے
کو باعث اپنی ناموری کا سمجہا ہے حالانکہ امر بالعکس ہے ؎ چون خدا خواہد کہ پردہ کس درد
میلش اندر طعنہ پاکان برد ۔ عبارت عربی جیسی وہ لکہتے ہین ملازمان نوابصاحب وغیرہم پر
حقیقت انکی منکشف ہے کہ بالکل اسمین ہندیت معلوم ہوتی ہے ادیب انکو ہرگز نہ پسند کریگا بسبب
تحشیہ کتب درسیہ کی انکے اور انکے باپ کے جہان مین نام ہو گیا اور رسائل انکے کتب قدما کے ہمراہ
چہپکر رائج ہوے انہون نے یہ خیال کیا کہ اور کوئی طریقہ اشاعت کا اس سے بہتر نہین کہ کتب متداولہ کے
ساتہہ ان رسالون کی شہرت ہو جاویگی آجکل انہون نے موطا امام محمد کو محشی کیا ہے قطع نظر
تشہیر کے مثل ہدایہ کی زر کثیر نفع کا انکو ملیگا اور دوسرے کتب مطبوعہ کی بہی انکے یہان تجارت
ہوتی ہے فقط اسی خط مین یہ بہی لکہا ہے کہ مین نے صاحبزادہ صاحب سے پوچہا کہ تعداد جملہ مواقع
تعقبات کی کیا ہے فرمایا رسالہ طبقات حنفیہ مع حواشی دیکہیے اور رسالہ نافع کبیر ملاحظہ کیجیے سوا
ان دو رسالون کے اور کسی مین نواب صاحب پر تعقب نہین نسبت تلمذ سیوطی کے ساتہہ حافظ
ابن حجر کا جو اعتراض ہے کہ سیوطی وقت انتقال حافظ کے سہ سالہ تہے سو مین نے النور السافر فی اخبار
القرن العاشر مین نسبت سیوطی یہ عبارت لکہی دیکہی واحضرہ والدہ وعمرہ ثلاث سنین
مجلس شیخ الاسلام الحافظ ابن حجر علامہ شوکانی نے اس تحریر سے اعتبار تلمذ کا کیا ہوگا
انتہٰی خطے دیگر مورخہ ۱۲ ذیقعدہ ۱۲۹۹ ہجری از جانبی بحضور نوابصاحب بہادر رسید نوشتہ بود کہ
صاحبزادہ صاحب نے شفاء العی کو تمام و کمال دیکہا اور کسیکو نہین دکہایا مگر یہ فرمایا کہ دیکہی نواب
صاحب نے مولوی محمد بشیر صاحب سے باسم فرضی عبد النصیر میرا رد لکہوایا ہے مین نوابصاحب
کو مخاطب کر کے اسکا رد لکہونگا مین نے کہا کہ انکی عادت تو کسی سے رد و قدح کرنیکی نہین ہے ۔

جواب لکھوانیکی بلکہ ہدایت اسکی آپسے ہوئی ہے شاید کسی دوسرے نے آپکی تعقبات کا
جواب دیا ہو فقط آخر ہمچنین شد کہ در ابراز غی خود نسبت آن جواب بحضرت ایشان نمودہ ہم
نا بانیست تفوہ نمودند در جواب شفاء العی آنچہ مطلوب الجواب بود ازان قطع نظر کردہ ایرادات
دیگر پوچ تر از اول نوشتند و از جواب دلائل واضحہ پہلو تہی نمودند غرض آنکہ کیفما اتفق بیان
جہلۂ چند تحریر جواب شہرت گیرد ہر چند چون خانۂ عنکبوت ناتوان باشد سپس در ان خط
حکایت نمودہ کہ ابراز غی خود را طبع کردہ در لکہنو تقسیم نمودند و جابجا در بلاد ہند و عرب بدست
قاصدان حج فرستادند لکن مصرع کلوخ انداز را پاداش سنگست الی قولہ صاحبزادہ
صاحب مصنفات حضرت نواب صاحب بہادر را بنظر تعقب و عیب جوئی مینگرند و لکن از
بردو قدح وی تفاوتی در رتبۂ تہذیب و متانت ملازمان عالی رتبۂ حضرت ایشان نمیتواند
آمد ع نمیشود بگل اندود چہرۂ خورشید ٭ زمان زمان اثر نور او زیادہ ترست ٭ در تواریخ
موالید و وفیات بر آوردن معارضہ و تناقض و مسامحہ امری قابل تحسین نیست در تراجم
حنفیہ نیز این قسم اختلاف بسیارست مخلصین از چنین ایرادات شرم دارند و متعصبین آنرا
موجب افتخار خود پندارند ع ببین تفاوت رہ از کجاست تا بکجا ٭ و از ہمین خط دریافت
شد کہ بعض اوراق یا کل رسالۂ شفاء العی پیش ازانکہ بصاحبزادہ واصل شود معرفت بعض احباء
خودش مثل خادم حسین صاحب حاصل کردند تا زود تر از زود بجوابش پردازند و کینۂ دیرینہ خود را
ظاہر سازند مگر این خیانت و چالاکی در مذہب مبین ابو الحسنات بدعت حسنہ خواہد بود کہ
باز کاوش پیش خود استحقاق اجر جزیل بہم رسانید ٭ حکایت ٭ در زمانیکہ کتاب شفاء العی بمطبع
فاروقی دہلی طبع میشد شور افتاد کہ بعض اوراقش پیش از ختم طبع نزد صاحب ابراز غی رسیدہ
است مؤلف شفا چون این ماجرا گوش کردہ از مالک مطبع استفسار حال نمود وی در تاریخ
بست و سوم ذی قعدہ ۱۲۹۸ ہجری تحریر نمود ع میں نے قبل اختتام کے کامل رسالہ شفاء العی کا کسیکو
نہیں بھیجا اور نہ کوئی ورق یا اور کوئی خط کسی مضمون کا مولوی عبد الحی کو لکھا لکن ایک مولوی صاحب نے

مولوی عبدالحی کو بحوالہ خط بھوپال لکھا تھا کہ انکی اغلاط کا رسالہ دہلی چھپنے گیا ہے اور دوسرے یہ کہا کہ نواب صاحب
نے کہا ہے کہ مین پچاس عالم کو نوکر رکھکر مولوی عبدالحی کا رد کراؤنگا پس اس سے یہ ثابت کیا کہ
گویا خود نواب صاحب رد کرتے ہین چنانچہ اس قول کا ثبوت اور اُسکی تصدیق خط مولوی
خادم حسین سے بخوبی ہو جاویگی اب انصاف کیجئے کہ کون باعث تردید کا ہوا مین نے سابق مین
مولوی خادم حسین کو لکھا تھا کہ مولوی عبدالحی بوجہ تمدید اسیر دردمند اہل ایمان کرتے ہین
چنانچہ یہی خط اس تحریر کا بھی مثبت ہے ہان سابق مولوی خادم حسین کو البتہ اسقدر لکھا تھا کہ رد
ابرازالغی ہوتا ہے اور مولوی خادم حسین مولوی عبدالحلیم مرحوم کے رفیق ہین اور تجارت کتب
کرتے ہین اسوجہ سے مجھے اُنسے تعرف ہے اور مولوی عبدالحی سے خط وکتابت نہین مولوی عبدالعلی
سے محض ناواقف ہون تہوڑا سا حال لکھا ورنہ ہر ایک امر جو میرے نام کے پردے مین ظاہر کیا
ہے اُسکو ثابت کر دیتا لکن مین اسکو اچھا نہین جانتا اور اسمین جو خط مولوی خادم حسین ملفوف
ہے وہ پڑہکر واپس کر دیجیگا فقط عبارت خط مذکور این است جناب میر صاحب دام مجدہ از
خادم حسین سلام مسنون قبول فرمایند عنایت نامہ رسید حسب الطلب رسالہ ابرازالغی روانہ نمودہ
بودم اغلبکہ رسیدہ باشد انچہ تحریر فرمودہ اند کہ رد ابرازالغی میشود مگر یا یقیناً معلوم بود کہ رد خواہد شد
انشاء اللہ تعالی ازین طرف جواب ہم خواہد شد مولوی صاحب جواب تحریر نساختند مگر نواب صاحب
بمولوی عبدالعلی صاحب خط نوشتہ بودند کہ اگر جواب خواہند داد پنجاہ عالم را نوکر داشتہ رد خواہم کنانید
حالا عالمانرا نواب صاحب نوکر دارند خوبست کہ صورت روزگار عالمان جمع شود والسلام خادم حسین
۵ ذیقعد فقط دقتیکہ برین مضمون آگاہی شد دریافت گردید کہ این شعبدہ ہم از لکھنؤ برخاستہ است
و باتفاق رای مولوی عبدالعلی صاحب بودہ است اگرچہ بظاہر اظہار دوستی و اخلاص در حضور
نواب صاحب میفرمایند مسموع میشود کہ نواب صاحب با مولوی صاحب موصوف ہنوز ہمان مراعات
سابق است اگرچہ مولوی صاحب را ہم بخدمت جناب ممدوح تقیۃً موقع اظہار ہمان عقیدت
قدیم بتحریر مکاتبات حاصل غرضکہ حضرات حنفیہ رحمہم اللہ تعالی و کوچک ابدالان اینطائفہ علیہ

کارسازیهای غریب دست برد های عجیب دین حق تا بجان سنت و حدیث است خواه مخاطبان
ایشان از سهسوان باشند یا از لاهور یا از جای دیگر و معترضان از فرنگی محل بر خیزند یا از سلهٹ
یا از مکان آخر علی کل حال مصداق لیمیز الله الخبیث من الطیب در هر زمان موجود است
و با اینهمه کارستانی و بالاخوانی خود را براه تقیه مخلص این و آن در دنیا و دین ظاهر میکنند
و در باطن در پی تعقبات سرد و ترِ مرده بلکه پوسیده و مرده افتاده اند تا کاسه با آتش زنند و
دست از صدق ایمان بشویند بعد ازین ماجرا خطی دیگر از لکهنؤ مورخه ۲۲ ربیع الآخر سنه ۱۲۹۹
هجری وصول آورده و در آن مرقوم است که محمد امین طالب العلم شاگرد صاحبزاده صاحب برای
ملاقات عمی ایشان در بهوپال رفته و از انجا باز پس گشته مبین شد که مولوی محمد بشیر صاحب
بحکم ملازمان نواب صاحب بهادر ابراز الغی کا جواب لکھنا شروع کیا ہے اور سعی مشکور کے جواب سے
تو بالکل عاجز آگئے اور ایک شخص عبد القادر بنگالی نے مقام سلہٹ سے رسالہ نامعقول
بجواب منہج المقبول بغرض طبع لکھنؤ کو بھیجا ہے صاحب مطبع کو بسبب کمی اجرت اسکی طبع میں
کچھ عذر ہے فقط چون پرده از رخ حقیقت این ماجرا برداشته شد معلوم گشت که فی الواقع محمد
امین نام خانگی در بهوپال رفته بود و از صاحبزاده صاحب در ظاهر تبرا کرده و برای خوشنودی استاد خود
افترا چند بر بسته ورنه مولوی محمد بشیر صاحب که جز نسبت عجز خود را از جواب سعی مشکور با اقرار تحریر جواب ابراز الغی
بزبان نرانده اند آری اجتهاد جدید از تلمید مجتهد مبین مبین و مسجد نشین درین است آری بعض اهل
دین جوابش نوشته اند چنانکه می بینی و سعی مشکور را جواب شافی درین نزدیکی ختم میشود طرفه تر آنکه
حالات ماجرای سنه ۹۹ است که بخیال طبع جواب ابراز الغی صاحبزاده صاحب فخر الحسن نام
شخصی را از اهل دیانت خود هدایت سرقه اوراقش از مطبع فرمودند و آن مسکین بی تسکین شب هنگام
در رنگ فی سردان مطبع خزینه خواست که کتاب با بعض اوراق معهود فی الذهن بدزدد و بصاحبزاده
صاحب بمقام لکهنؤ مثل رسالهٔ شفاء العی پیش از شیوع و ذیوع برساند این مقدمه برد لیکن بمنصه
انجامید لکن بیچی هیچی از مسلمانان نوبت اظهارش بعدالت حکام زمان رسید آری ع

این کار از تو آید و مردان چنین کنند — این حکایت از غایت شهرت در دہلی محتاج دلیل نیست
سبحان اللہ قدس شریف صاحبزادہ پنج و ششش نازم باین ریش و فش در مذہب حنفی این کار
مگر روا باشد و مجتهدان بین بین و مجددان شبن درین را مناظرہ اینچنین نتیجه آرد ؎ چه
دلاور ہست دزدی که بکف چراغ دارد — حیف که امروز علمای حنفیه را که وعظ گفتن و تدریس نمودن
و تالیف فرمودن و ریش گذاشتن شیوه وارند ہمین خصلتها سبب قبول عام گشته ہم خود دزدی
کنند و ہم دیگر یاران انگیزند و تعهد دعوی شیخی نمایند و کوس لمن الملکی زنند و آنانرا که در حکم ملائکه
از و بہتر اند زیر طعن و تشنیع ورد و قدح بے اصل گیرند ؎ ما اہل حدیثیم دغا را نشناسیم
صد شکر که در مذہب ما حیله و فن نیست ٭ سلسلهٔ سخن تا اینجا رسیده بود که خط مورخه ۲۴ ار
ذیقعده ۱۲۹۹ ہجری از مقام دہلی وصول آورد مضمونش آنکه مولوی عبد الحی صاحب کے شاگرد
یہان موجود تھے اور میان صاحب کے ہان پڑھتے تھے انہی دنون مین رسالہ شفاء العی چھپ رہا
تھا مولوی صاحب کے شاگرد نے بہت سعی و کوشش کی کہ جسطرح ممکن ہو کچھ اوراق
رسالہ مولوی عبد الحی صاحب کو بھیجا دین مگر بفضل الٰہی سے قابو یاب نہوئے رسالہ چھپا جب
تمام ہوا اور صرف غلطنامہ چھپنا باقی تھا مولوی شہود الحق صاحب عظیم آبادی نے چند جلدیں
اور صاحب مطبع سے کہا کہ یہہ رسالہ اشاعت کے واسطے چھپا ہے اور ختم بھی ہو گیا ہے اب
دینے مین کیا عذر ہے صاحب مطبع نے جواب صاف دیدیا تحویلدار کتب سے صاحب مطبع کی نیت
مین لگ گئے اور مولوی عبد الحی صاحب کو دیدیا جب دوسرا رسالہ برائے طبع آیا تو نہایت احتیاط
سے چھپ رہا تھا کہ یکایک مقام لکھنؤ مین ایک کمیٹی اس بارے مین کہ ظفر المبین جو شیخ محی الدین
صاحب لاہوری تاجر کتب نے باعانت مولوی سید محمد نذیر حسین صاحب اور مولوی محمد حسین صاحب
بٹالوی لکھے ہے اسکا جواب لکھنا ضرور چاہیے مقرر ہوئی کیونکہ اس کتاب سے تمام شہرون مین
احناف کو صدمہ ہے عوام کے نزدیک مذہب حنفی کی تحقیر ہوتی ہے علی ہذا اس قسم کی بہت
سی گفتگو ہوتی رہی آخر اختتام اسپر ہوا کہ مولوی منصور علی صاحب مرادآبادی نے فرمایا کہ اسکا

جواب مین لکہہ دونگا اور مولوی فتح محمد برادر تیغ بہادر اہل مطبع نے چہاپنے کا اقرار کرلیا اُس موقع پر بعض لوگ نظامی مطبع کے تہے اُنہون نے کہا کہ نظامی مطبع مین چہپ جاویگا مگر مولوی منصور علی صاحب نے یہہ بہی کہا کہ بدون معاونت مولوی عبد الحی صاحب کے صرف مجہی سے یہ کام نہین ہوسکتا مولوی صاحب موصوف حنفی کتابونپر حاوی ہین بعد اس قیل وقال کے جلسہ برخاست ہوا اور بعض اشخاص پاس مولوی عبد الحی صاحب کے گئے اور ساری کیفیت جلسہ بیان کی مولوی صاحب نے فرمایا کہ بالفعل بوجوہات چند در چند تائید سے معذور ہون اسواسطے کہ مجہے مولوی عبد الحق صاحب خیرآبادی کا جواب لکہنا ہے دوسرے یہہ ہے کہ مولوی نذیر حسین صاحب اور مولوی محمد حسین صاحب نے ایک موقع پر فرمایا تہا کہ جواب ابراز الغی کا نہین چہپیگا تم خاطر جمع رکہو مگر بخلاف اسکے اب سُنا ہے کہ بمقام دہلی رد ابراز الغی چہپ رہا ہے اُسکا جواب نہایت ضروریات سے ہے اور ظفر المبین کے بابمین تو مین نے کہدیا ہے کہ اُسکا دیکہنا حرام ہے خیر اُنہین سے کسی نے کہا کہ آپ اسکا تفکر نفرماوین اگر ارشاد ہو تو یہ بہی ہوسکتا ہے کہ جسقدر چہپتا جاویگا آپکے پاس پہونچتا رہیگا اب وہ لوگ اُسکی فکر مین رہے مولوی فخر الحسن صاحب ایک مُدت دراز سے مصحح مطبع فاروقی کے تہے اور نیز بدولت اس مطبع کے صحت کا کام کرتے تہے چنانچہ شفاء العی اور اسامی ان ہی کی تصحیح کی ہوئی ہے اور بلکہ ترغیب کے بہی مصحح تہے اِس عرصے مین بعض بعض اشخاص کی زبانی صاحب مطبع کو معلوم ہوا کہ مصحح کتاب ترغیب صاحب مطبع سے بظاہر موافق اور بباطن مخالف ہین اسلئے اُنسے تصحیح رسالہ کی مناسب نجانی مولوی صاحب کاتب رسالے کے ہان کہ ترغیب کا بہی کاتب وہی شخص تہا کسی کام کو گئے تہے اتفاق سے اُنہون نے وہان دو کاپیان رسالے کی دیکہہ لین تب اُنکو معلوم ہوا کہ مطبع فاروقی مین چہپتا ہے مولوی منصور علی صاحب کو اطلاع کی اور ایک دو ورقہ رد کے ایک رخہ چہپا ہوا کسی طرح سے لیگئے اور اُنکو پہونچا دیا گیارہوین عید الضحی کو صاحب مطبع نے کارگزاران مطبع پر تشدد شدید کیا اور دریافت کیا ہر ایک نے کانونپر ہاتہہ رکہا اور محسن

ناواقفیت بیان کی بعد اُسکے اور تجسّس کیا گیا لکہنؤ سے معلوم ہوا کہ کسیطرح دو ورق ردی کر قاسم کو
فخرالحسن صاحب نے بہم پہونچاکر پہونچایا اُسکے بعد مولوی منصور علی صاحب لکہنؤ سے آئی اور اُنکی تلاش
مین سعی کامل اور کوشش بلیغ کی کہ کسیطرح اوراق رسالہ بہم پہونچین مگر کوئی صورت نہ نکلی
بعد اُسکے مولوی فخرالحسن صاحب نے شکوہ مطبع فاروقی مین اگر چاہا کہ رسالہ یا بعض اوراق اُسکے
چُراکر مولوی عبدالحی صاحب کے پاس پہونچادین مگر کارگزاران مطبع کو خبر ہوگئی اور نوبت چور کے
زدوکوب کی پہونچی آخرالامر بسبب چند مسلمانان صاحب مطبع نے انکو چہوڑدیا جب مولوی منصور علی
صاحب و فخرالحسن کامیاب نہوے بحالت مایوسی مولوی فخرالحسن صاحب نے ایک مطبع خفی بنا
محاذی مطبع فاروقی کے اور دوسرا مطبع احمدی احمد حسنخان سنگ ساز مطبع فاروقی کا قائم
کیا اور علاوہ جاری کرنے مطبعون کے ملازمین مطبع کو بہی اغوا کیا بعض بعض اُنکے ساتہہ ہوگئے
بعض نے انکار کرکے بیان کیا کہ بلاوجہ کیونکر چلے آوین اُنکو سبب وجہ تعلیم کی کہ تم میر صاحب سے
کہو کہ آپ ایسی کتابین جس سے فساد ہو نہ چہاپا کرین ہم آپکو بوجہ نکمّا لی سمجہاتے ہین ہم سے اتنا کا
اقرار کرتے ہین چاہیے تحریر کرا لیجیے کہ اسقدر چہپائی ہم آپکو بہم پہونچادینگے کہ آپ بس کر دینگے
صاحب مطبع نے کہا کہ تمکو خوب کسی نے تعلیم کیا ہے معلم اچہا ہے تمکو اس سے کیا بحث ہے
ہمکو اپنے فعل کا اختیار ہے تمہین اپنے کام سے کام ہے وہ بولے یہ سچ ہے مگر ہم آپکے خیرخواہ
ہین نہ بدخواہ اگر آپکا کسی معاملے مین فائدہ ہو دیسے تو ہم بہی مستحق ہونگے اگر آپ ہمسے مسلوک
ہون فبہا ورنہ ہم خوش ہین کہ آپ ہی کو فائدہ ہو جس حالت مین آپکو فائدہ نہو پہر ہمکو کیا
فائدہ یہ حیلہ کرکے وہ بہی رخصت ہوکے اب رہے وہ لوگ جو چہپواتے تہے اُنکو تخفیف چہپوائی کا
لالچ دیکر چہپوائی موقوف کرادی وہ لوگ جدید مطبع مین چہپوانے لگے کار مطبع درہم برہم ہوگیا
اور جسکے پاس جو کچہہ بصیغہ پیشگی کے تہا وہ بہی وصول نہوا لے دیکر چلے گئے اور قریب دو ہزار
روپیہ کے نقصان مطبع کا ہوا اور مولوی فتح محمد صاحب اور عبدالرحمن خان مہتمم مطبع نظامی
بہی اسی تلاش مین آئے تہے وہ بہی ناکام گئے انتہی در ینجا اسقدر بخاطر نگاہ باید داشت کہ

کہ عبد الرحمن خان منصرم مطبع نظامی کانپور نیز یکی از اہل خلاف با جناب نواب صاحب بہادر ست
ہمیشہ بنا بر تعصب مذہب حنفی کہ دین آبای اوست در پی آزار اہل حق میباشد با آنکہ تفضلات
واحسانات ومراعات مشار الیہ از طرف حضرت ایشان وبوجہ جناب ایشان از طرف
ریاست آنقدر در زمان گذشتہ وپیوستہ بر روی کار آمدہ کہ شرحش درین مختصر نتواند گنجید
کتب مؤلفہ جناب نواب صاحب بہادر را در مطبع خود براہ تقیہ وفتح باب معیشت طبع نمودہ ودر
پردہ رد وقدح آن از شیخ عبد الحی لکھنوی ودیگر ہم مشربان خود خواستہ گو بجائی نرسیدہ
ودر اشاعت رسالہ قاری عبد الرحمن پانی پتی کمر چست بستہ ودر ہنگامہ دار وگیر برقاری مذکور
خود را بکذب وزور ہمنگاہ داشتہ علو ہمت جناب ایشان باید دید کہ با وجود علم باین حالات
واطلاع برین نفاقات مبالاتی بحرکات این بے برکات نمودند وبفحوای اذا ملكت
فاسجح وکان اورا کہ در بہوپال ہست تختہ نزدند ؎ دشنام خلق راندہم جز دعا جواب
ابرم کہ تلخ گیرم وشیرین عوض دہم ؛ آری نکویان ہمیشہ نکو کنند وبدان ہمیشہ بدمی اندیشند
درین زمان آخر ترک شرم وحیا واختیار نفاق وجفا قبلۂ حاجات حنفیہ روزگار ست و سرمایۂ
بہمرسی درہم ودینار خواہ آنکس تاجر کتب باشد ہمچو عبد الرحمن بن روشن خان وخادم حسین
بے خان ومان وخواہ وظیفہ خوار صدقات دکن باشد یا ابو زید سروجی در ہر مکر وفن وخواہ
دعوی اجتہاد کند یا مدعی تجدید شود وخواہ در فرنگی محل اقامت گزیند یا در سلہٹ رخت سکونت
انداز د بفحوای البدعة ملة واحدة دم ہر خری کہ برداری ماده ست وآزرای رخنہ انداز
در دین ودنیا آمادہ درہمین اثنا کہ این خط از دہلی رسیدہ بود وکشف حجاب از رخ سراب کردہ
خط دیگر از جانب کوفہ ثبہ بنام یکی از اہل حق وصول آوردہ مضمونش بلفظہ در ینجا بنقلم می آید
فاعتبروا منہ یا اولی الابصار این خط مورخہ دوازدہم ذیقعدہ ۱۲۹۹ ہجری ست کہ در حین
طبع این خاتمہ ورود نمود در سیأت ابو الحسنات آگاہی لطف فرمود عبارتش اینست فی
الحال ایک عالم دہلی سے آگئے تھے اُنہون نے مولوی عبد الحی سے کہا کہ جناب آپکے رسالے کا ہم

جواب رسالہ رد معقول چھپ رہا ہے مین بچشم خود دیکھکر آیا ہون جواب پاکہ وہی طب یابس جیسا ہوگا
ہوگا ہر غلطی کے دفع مین حوالہ نقل ہے جبکہ تحریر مین التزام تحقیق اور صحت کا نہین ہے تو وہ مثل جواب
ذیل کی ہے مین نواب حیدرآباد جاتا ہون جب وہ رسالہ آویگا تو دس پندرہ روز مین جواب
اُسکا لکھہ دونگا اور ابہی سے چند جوابات اُسکے قلمبند کرچکا ہون چنانچہ وہ حیدرآباد گئے کہ وہان
شروع سال آیندہ سے نائبون اور منصبدارونکی تخفیف ہوگی اور اُنکا نام بہی دفتر منصبداران
دکوہ مین درج ہے اتو ہر جلسہ و ہر تصنیف مین نام نامی نوابصاحب ساتہ جرح و قدح کے لیا
جاتا ہے چنانچہ آجکل شامل ہدایہ و شرح وقایہ و نورالانوار چھپیات رسائل زیر طبع ہین اُنمین
جابجا تعقب ہے اور اس کارروائی اپنی شہرت فضل و کمال کی سمجھتے ہین حالانکہ علمائے
محققین کے نزدیک شہرت عین تشہیر سے کم نہین ہے اور موجب نفسانیت اور خودستائی ہے
گو عوام مین شہرہ اُنکے تعقب اور جواب نویسی کا ہوجاوے اس سے کیا ہوتا ہے ؎ بندر کوہ
کندن ہمسر فرہاد نتوان شد + زار باب منبر از صد یکی مشہور میگردد + اگرچہ فقیر جانتا ہے کہ
حضور موصوف کو نہ کسیکے رد کی فرمایش ہے نہ خود بکر رد لکہنے کی خواہش مگر علمائے حق پرست
مین خواہی نخواہی کوئی شخص جناب ممدوح کی طرف سے دفع تعقبات مخالفین کردیتا ہے مگر
باہم اُسکی تائید اشاعت مین بغرض اعلائے کلمۃ الحق سعی ضروریات سے ہے اسکا کچھہ مضائقہ
نہین اور مولوی وکیل احمد سکندرپوری نے حیدرآباد سے رسالہ فتح المبین مؤلفہ مولوی بدیع الزمان
صاحب بغرض تحریر جواب مولوی عبدالحی کے پاس بہیجا ہے ایکروز اپنے جلسے مین کہتے تہی کہ مولوی
وحیدالزمان و مولوی بدیع الزمان میرے شاگرد ہین مگر حیدرآباد مین ایک نیچری ہوگیا اور بہوپال مین
دوسرا لامذہب بنگیا حالانکہ سچ مین آپنے ایک نئے مذہب کی تجدید کی ہے کہ نہ الی الذی اور نہ الی
الذی نہ مقلد ہین اور نہ غیرمقلد آونکے برادری و امثال مولوی نعیم صاحب کہ پکی مقلد مین تقلید
امام صاحب سے سرمو تجاوز کرنیکو معصیت جانتے ہین اور مولوی عبدالرزاق صاحب باوجود
جمود تقلید کے راگ مزامیر کے ساتہ سنتے ہین اور حال بہی لاتے ہین کہ مولوی عبدالحی کو

کیا خبط ہوگیا ہے کہ ادہر نہ اُدہر یہ بلا کہ ہر بیچ مین مجدد بن بیٹھے اُنہون نے ہمارے سلف فرنگی محل
کا طریقہ چھوڑ دیا ہے طرہ یہ کہ مقلد ہوکے وجوب تقلید کے قایل نہین ہین اور نہ بالکل غیر مقلد
اور بدعت کا یہ حال کہ بانسی جاکر شاہ عبد الرزاق صاحب بانسوی کے مزار پر چادر چڑہا آئے کئی
طالب علمون نے اُنسے پوچھا کہ حضرت اورون کو تو آپ منع کرتے ہین اور خود جاکر وہان چادر
چڑہاتے ہین اسکا کیا منشا ہے جواب دیا کہ تم جانتے ہو کہ شاہ عبد الرزاق ہمارے اصل خاندان
کے شیخ الشیوخ ہین اور آجتک ہر سال عرس مین اُنکی ہمارے اہل برادری برابر شد رحال
کرتے چلے آئے ہین مین بہی کسی سال اُنکے اتباع سے چلا جاتا ہون اور چادر کا چڑہانا تو
گہر کے لوگون کے اصرار سے ہوا کیا کیا جاوے عورتین نہین مانتین اور اس سے بڑہکر یہ امر ہے کہ
ایک مرتبہ اس چادر چڑہانے کی تقریب مین اُنہون نے کچہہ چون و چرا کی تو اُنکی والدہ نے بہت
ناخوش ہوکر کہا کہ تم اس مقدمہ مین کچہہ نہ بولو ورنہ شاہ بانسوی کا غضب تمپر اور مجہپر ٹوٹ
پڑیگا جب ہمیر کوئی لڑکا نہین ہوا اور سب طرح کے علاج کرکے نا امید ہوگئے تو آخر منت
کی چادر تمہارے واسطے مزار پر چڑہائی تو اُسکی برکت سے تم حمل مین آئے بیٹا تم اُنہین کے دیے
ہوے ہوا تو ہمپر ہر سال چادر چڑہانا واجب ہوگیا نعوذ باللہ من ہذا الشرک الجلی انتہی
بلفظہ ولنعم ما قیل ؎ وہ کیا ہے جو نہین ہوتا خدا سے ✤ جسے تم مانگتے ہو اولیا سے ✤ دریں موقع
گزارش میرود کہ چون از چادر کشیدن بر گور شاہ بانسوی رحمہ اللہ تعالی بیچارہ عبد الحی در کنار مادر
آمد این بندۂ بندگان درگاہ اگر بر دو تعقب بندگان خدا نپردازد چہ کند کہ در خلاف آن چادر
درمی آدر میشود تا در سے چادر نتوان دید و خاطر زن نباید رنجانید ؎ پدرم جنت
جاوید بگندم بفروخت ✤ ناخلف باشم اگر من بجوی نفروشم ✤ طعن نخیر شدن بر کسیکہ در
حسن عقیدہ واشاعت احکام سنجیدہ وحید زمان باشد جز از پلید زبان نیاید وتصدای تشنیع
لامذہب گردیدن بر کسیکہ باختیار روایت برای بدیع زمان بود وسہت جز از نابلد بلد دین
نخیزد وقد خاب من افتری تراجم کتب علم شریف حدیث مثل موطا وابوداؤد از عالم نحسین

برہان قاطع ہفوات این کذا مین است و شیخ شرح اُردو سے سُنن ترمذی و نسائی از دانشمند
پسین حجت ساطع ترہات این دجالین سے بجبری چند ز خود بجبر * حیب بسینہ ند
بر عَمِ مہر * دُود شوند از بداغی رسند * باد شوند ار بحر اغی رسند * این عبد القادر سلہٹی
نیز از سلہٹ خطی بحضور نواب صاحب بہادر فرستادہ بود عبارتش آنکہ ہرچند در ظاہر جہار چشم
نشدم اما مؤلفات را دیدم در نصرت مذہب محدثین رد مذہب حنفیہ کردہ اید و جواب رسالۂ
نہج المقبول می نویسم انتہی پس درین نزدیکی آن رسالہ ہم طبع شدہ بلاحظۂ اہل حق و آزاد
پاسخش سخافتہ تبصرۃ الناقد ملاحظہ کن و دریاب کہ حقائق حالات این ہر دو برادر دینی چیست
و چہ قسم باہم بدین آمد و شد ہمداستان یکدیگر اند و لکن بفحوای لکل فرعون موسی او
تعالی جمیعے را از مخلص عباد خود بر آن گماشتہ کہ ہموارہ دمار از سر روزگار اعداء اشرار بر آرند
و در مگوی پر آزار را تا در خانۂ خرابش برسانند و کفی اللہ المؤمنین القتال ملازمان
حضرت ایشان ادام اللہ اقبالہ و اجلالہ را فرصت آن کو کہ بہ ہجو خرافات اہتمات فرمایند
و دماغ آن کجا کہ تحریر جواب این ترہات از دیگری روا دارند آرے جواب با صواب کہ
می بینی صنیع بعضے از محققان اخلاص کیش ہست وا ینہمہ پاسخ دندان شکن کہ می نگری
پرداختۂ دانشمندی دور اندیش وکان حقاً علینا نصر المؤمنین عبد الحی را اگر حیا
بودی پیش از ہمہ و بیش از جملہ اوّلاً بجواب استقصاء الافحام پرداختی کہ دران از طرف حضرات
شیعہ بد مختار زاری آباء او ست آنرا گذاشتن و کمر بر رد اہل سنت بستن طرفہ اجتہاد و تعدد
تجدید ہست غلط گفتم بلکہ ادای حق نمک ہست ندانی کہ تالیف قول جازم از برای رد
شیعہ ہست کہ خودش بفضلہ خوار مائدۂ این گروہ بی نمود بودہ بلکہ تالیفش خاص از برای
رد حدیث ابی داؤد ہست کہ بر ثبوت قصاص در زنا ی محارم نص مشہود ہست ناشناسی
کہ مقصودش ہمین رد روایت ابو داؤد باشد بلکہ انتقاد ہست بر حکم شرع محمود آنکہ بر امام آن
طعنہ زند و بر اکابر سلف حرف گیرد تا پس ماندگان را از وی امید کدام بہبود ہست این

چنین حالت و حوالت حیف است که قیامت شتابی نمیکند و آسمان نمی ترقد و زمین
نمی شگافد و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون فقط اکنون که صدقهٔ جاریه کن
کفاف نمی ارزد بلکه در حالت احتضار است فکر ترقی و تبدیل معاش از خبر گرد شیعه کار شد
میشود و غدغه در خاطر اجتهاد دوست و تجدید پسند وی گرده و سلام و پیام تمناسے تا ادا
از لکهنو تا کشمیر رسیده و چرا نرسد که تجربه کارے پیش ازین گفته است ؎ مرسوم شد
جانے که بکشمیر درآید * اگر مرغ کباب است که با بال و پر آید * جای قلندر علی الحاد کیش
با معاش کم یا بیش خدا کند که مبارک باد و در استحصال نقول خطوط مذکوره از دفتر حضرت
ایشان دام اقباله وجاهه سعی دیگر سعی بسیار به روے کار آمده و اگر انکار کنی اصل آن
خطوط نیز از برائے معاینهٔ انصاف پرستان در دست این ناتوان حاضر و موجود است
اجتهاد این پیر نابالغ و تجدید این فرزند عمیر حلیم در خور تماشاے برنا و پیر است آین
و شکایت شایستهٔ آن نبود که بزبان خامه سپرده شود و لکن آن خود خصم اهل حق با خشت
این تفضیح و تشهیر خودش گردیده بنده دران معذور است و البادی اظلم حدیث
مشهور است ؎ دهن خویش بدشنام میالا صائب * کین زر قلب بهر کس که
دهی باز دهد * طرفه آنست که اگر نیک نگاهی دریابی که حضرت نواب را نسبت بصاحبزاده
بمنزلهٔ والد اند از براے دلائل چند وجوه اول آنکه نواب صاحب بهادر در سن اکبر اند
از صاحبزاده بشانزده سال چه ولادت حضرت ایشان در نوزدهم جمادی الاولی
روز یکشنبه سنه ثمان و اربعین و مائتین والف است کذا فی الاتحاف و ولادت صاحبزاده
در سبت و ششم ذوالقعده سنه اربع و ستین بعد الالف والمائتین است کذا فی التحقیق
المجید و نیز آشکار است که در همچو سن ولادت ممکن است دوم اینکه پدر صاحبزاده را نیاز
بحدیست نواب صاحب بهادر بود و دوست پدر در اکرام و تعظیم در حکم پدر می باشد بحدیث
ابن عمر قال قال رسول الله صلعم ان من ابر البر صلة الرجل اهل ود ابیه بعد ان یولی

رواه مسلم الی غیر ذلک من الاحادیث التی وردت فی ذلک الباب سیوم آنکه صاحبزاده
از تالیفات نواب صاحب بهادر استفاده طرز تالیف وغیره بسیار نموده اند چهارم نسبت علم جناب ایشان
بعلم صاحبزاده همچو نسبت علم استاد متبحر بسوی علم ادنی تلامیذ است پس باین چهار وجه اربعه اقوال الناس
نواب صاحب بهادر برای صاحبزاده بپایهٔ ثبوت رسیده درین صورت این تعقب که صاحبزاده
مصدر آن شده اند گویا عقوق والد است و آن داخل است در سبع موبقات لکن این امر از صاحبزاده
صاحبزاده مستغرب نیست چه وی در غیر یک موضع تعقب و اعتراض بر والد عینی خود میکند پس
از آبای مجازی چه میتوان گفت شک نیست که این اجراء از اشراط ساعت کبری است روی
الترمذی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلعم اذا اتخذ الفیئ دولا والامانة مغنما
والزکوة مغرما وتعلم لغیر الدین واطاع الرجل امرأته وعق امه وادنی صدیقه
واقصی اباه الحدیث و بندهٔ عاجز بعد از تحریر این داستان راهی بلده بهوپال میشود و امید است
که چندی در آنجا اقامت ورزد اگر شیخ صاحب ضرورتی امری از امور دریافت طلب امثال نسبت از عاجز
استفسار فرمایند و این ضعیف از ین تاریخ تا آخر دهم از برای تحریر جوابات ایشان و دیگر کوچک
ابدال ایشان بجان و دل حاضر است حاجت تکلیف دیگر اعزهٔ شان نیست لکن اینقدر گزارش است که از دین
اهل حق مصارف طبع جوابها برذمهٔ خود گیرند و کتب خود را نزد نامه گزار برای تحریر جواب سفر ساده یا
و بنده درین نسخه دیکی اگرچه مشتمل بر رد رسالهٔ شیخ صاحب مسماة بالقول الجازم فی سقوط الحد بنکاح المحارم است
ولکن این شتمل تصیر ناسخ از ناسخ دیگر خرافات کثیرهٔ مرحوم حلیم نخواهد شد ان شاء الله تعالی شیخ صاحب بر حواشی
این رساله نیز چند جا تعقب بر جناب نواب صاحب بهادر کرده اند چون جمله این تعقبات در ایراد غیر شان بیجا و
وجواب بر هر یکی از ان در تسعیر النار قدر ترقیم پس تنبیه بر ان واجب آمد تا کسی گمان نبرد که این تعقبات جدید است
که هنوز جوابات آن محرر نگشته و چون این تعقبات در زبان عربی است پس بودن این تنبیه نیز در لغت عربی
مناسب نماید میگوییم قوله فی حاشیة القول الجازم فی ص ۳ هو ابو بکر عبد الله بن محمد بن ابی شیبة ابراهیم بن عثمان
الکوفی مؤلف المسند والمصنفات سنه ۲۳۵ ذکره الذهبی وغیره لا سنه ۲۲۵ کما ذکره بعض افاضل عصرنا فی المقصد الاول

من اتحاف النبلاء عند ذکرہ المسند اقول ہذا التعقب مذکور فی ص۲۵ من الابراز ولیس بجدید علی حسب زعم المعترض من ایراد
تعقب احد فی تالیفات متعددۃ بل فی تالیف واحد فی مواضع وقد اجیب علیہ فی التبصرۃ باتم وجہ فی ص۱۰ قولہ فی
ص۵ ہو شیخ الاسلام احمد بن علی العسقلانی المصری المتوفی ۸۵۲ھ فی ذی الحجۃ لا ۸۵۱ھ کما فی ابجد العلوم اقول ہذا التعقب موجود
فی ص۲۶ من الابراز وقد فرغ عن جوابہ فی التبصرۃ فی ص۱۱ قولہ فی ص۱۱ ہو مؤلف التالیفات الشہیرۃ کالمرقاۃ
شرح المشکوۃ وغیرہ المتوفی ۱۰۱۴ھ لا ۱۰۱۶ھ ولا ۱۰۲۴ھ کما قیل اقول ہذا التعقب مذکور فی الابراز فی غیر موضع الاول فی
ص۱۶ والثانی فی ص۲۳ والثالث فی ص۲۶ والرابع فی ص۲۸ والخامس فی ص۲۹ وقد اجیب عنہ فی التبصرۃ فی ص۹۳
وص۹۱ وص۹۶ و۹۹ وھہنا قولہ فی ص۱۲ ہو الشمس محمد بن عبد الرحمن السخاوی المصری الشافعی المتوفی ۹۰۲ھ
لا ۹۰۶ھ کما قیل اقول ہذا التعقب مذکور فی الابراز فی موضعین الاول فی ص۱۶ والثانی فی ص۲۲ وقد
اجیب علیہ فی التبصرۃ فی ص۱۸ وص۱۹ قولہ فی ص۱۹ ہو علی بن عمر ابو الحسن الدارقطنی البغدادی المتوفی ۳۸۵ھ کما فی
التذکرۃ وغیرہ لا ۳۸۶ھ کما فی بعض الکتب لا ۳۷۵ھ کما فی بعض الرسائل اقول ہذا التعقب مذکور فی الابراز فی ص۱۷ و
ص۱۷ وص۲۵ وقد فرغ عن جوابہ فی التبصرۃ فی ص۹۳ وص۹۵ وص۱۱۳ علی ان ما ذکر ہنا فی سنۃ وفاتہ من ۳۸۵ھ مخالف لما
ذکرہ فی الابراز من ۳۸۵ھ بل ہو غلط فی نفسہ کما لا یخفی علی ماہر التاریخ بعدہ نامہ نگار بر
کتاب نصرۃ المجتہدین برد ہفوات غیر المقلدین مصنفہ مولوی حکیم وکیل احمد سکندرپوری
اطلاع یافت دید کہ مشار الیہ نیز ہمچو استاذ خود صاحب ابراز جابجا تعقبات لا یعنی بر جناب نواب صاحب بہادر
مسکندر وبالفاظ جناب ایشان مؤلفات ایشان را یاد می نماید کہ مصداق خرمردم فرنگی محل وتلامذہ ایشان دیگری
نمیتواند شد ومنہم ما قیل ع واذا اتتک مذمتی من ناقص * فہی الشہادۃ لی بانی کامل وکیف کہ چون سلف این
امت از رہائی از دست چنین بے حفاظان میسر نشدہ باشد پس آیندگان را کدام امید نجات خواہد بود ولکن
بحمدہ تعالی غالب اہل علم از عرب وعجم قدر شناس مؤلفات حضرت ایشان اند اگر مشتی از جاہلان نکارش دست
غبار نقصانی بدامن جناب ایشان نمی رسد ع اذا رضیت عنی کرام عشیرتی * فلا زال غضبان
علی لیامہا * بنا بر علی ذلک اجوبۂ ایرادات مذکورہ را نیز ضمیمۂ این دستان نمودن مناسب نمود
ازانجا کہ عبارت نصرۃ المجتہدین اردو است جوابش نیز بعبارت اردو نگاشتہ میشود میگویم قولہ فی ص۸

قولہ فی صہ ان جو لوگ زکوۃ تجارت واجب نہیں سمجھتے انکی الٹ یہ صفت ہے کہ قرآن کو
اور حدیث کو بلکہ اپنی رائے پر مدار ہے اقول مسئلہ عدم وجوب زکوۃ تجارت ہرگز مخالف
قرآن وحدیث کی نہین ہے وتفصیلہ فی تبصرۃ الناقد قولہ فی صہ۲ مسک الختام کتاب غیر معتبر
ہے بسبب اسکے کہ مصنف اسکا غیر معتبرین سے ہے اسکے حکم کا کیا اعتبار ہے صدہا امور
مسک الختام مین خلاف تحقیق ومخالف سلف صالح موجود ہین اقول مسک الختام کے غیر معتبر
ہونیکی تو یہ وجہ ارشاد ہوئی کہ مصنف اسکا غیر معتبرین سے ہے اب ہم پوچھتے ہین کہ مصنف کے
غیر معتبر ہونیکی کیا وجہ ہے اگر یہ وجہ ہے کہ مسک الختام مین صدہا امور خلاف تحقیق ومخالف
سلف صالح موجود ہین تو دور لازم آتا ہے اور اگر کوئی اور وجہ ہے تو اسکو ارشاد کیجئے تاکہ
اسمین کلام کیا جاوے اور یہ دعوی کہ مسک الختام مین صدہا امور خلاف تحقیق ومخالف سلف صالح
مین محتاج اثبات دلیل ہے لفظ صدہا جمع ہے اور اقل جمع تین ہوتی ہین تو آپ پر واجب ہے
کہ اقل قلیل تین سو امور مسک الختام کے تحریر فرمائیے اور انکا خلاف تحقیق ومخالف سلف صالح
ہونا ثابت کیجئے اور اگر آپ سے یہ امر نہو سکے اور ہرگز نہو سکیگا تو ایسے کذب وافترا وبہتان سے
توبہ کیجئے اور حق تعالے سے کچھ تو شرمائیے کیونکہ حدیث صحیح مین وارد ہے اذا لم تستحی فاصنع
ما شئت قولہ فی صہ۹ ایک مسئلہ مردود ائمہ حنفیہ اور محدثین کے نزدیک بلکہ جمہور علماء
امت محمدیہ کے نزدیک مؤلف ظفر مبین کا جسکو انہون نے اپنی کتاب بلاغ مبین مین بیان کیا ہے

اور اسی باب مین اُنہون نے تقلید نواب بھوپال کی کی ہے وہ یہ ہے کہ مال تجارت مین زکوۃ نہین
واجب ہے یہ مسئلہ مخالف قرآن کے بھی ہے اور مخالف حدیث کے بھی ہے اور مخالف اقوال
صحابہ کے بھی ہے اور مخالف جمہور علما اُمت محمدیہ کے بھی ہے نواب بھوپال کی رد اس باب مین
ابراز الغی مین کہ جو اُنکے اغلاط و مسامحات کی جامع ہے اچھی طرح سے موجود ہے اقول اسکا
جواب تبصرۃ الناقدین بہ بسط تمام ہو چکا ہے اُسکی طرف مراجعت کرنا چاہیے کتاب مردود
یعنی ابراز الغی کا حوالہ دینا خود باقرار آپ کے خالی فریب سے نہین ہے قولہ فی صفحہ ۱ اور وہ جو
نواب بھوپال نے مسک الختام مین جو بالکل مطیع اور خادم شوکانی کے ہین اور بمقابلہ تحقیق
شوکانی کسیکی تحقیق کان لگا کر نہین سنتے ہین شوکانی سے نقل کیا کہ نقل کرنا ابن منذر کا
اجماع کا صحیح نہین ہے اور پھر یہ بھی تحریر کیا و شک نیست در عدم وجود دلیل قوی درین باب
غیر از اجماع اگر ثابت شود انتہی پس محض مزخرف اور باطل ہے بڑے عجب کی بات ہے کہ
قرآن کی آیت اور حدیث صحیحین کی صاف وجوب زکوۃ تجارت پر دلالت کر رہی ہے با اینہمہ
وہ کہتے ہین کہ اسکی کوئی دلیل قوی نہین ہے سوا اجماع کے اقول قرآن کی آیت کا
وجوب زکوۃ تجارت پر دلالت نکرنا تبصرۃ الناقدین دنش وجوہ سے بیان کیا گیا ہے اور
جواب حدیث صحیحین کا بھی اُسمین مرقوم ہے خلاصہ اُسکا یہ ہے کہ اس حدیث کے ساتھہ احتجاج اُسوقت
درست ہوگا جبکہ مطالبہ اُس مال کی زکوۃ کا ہو کہ جسکو خالد نے حبس کیا تھا اللہ کی راہ مین بشرطیکہ
وہ مال تجارت ہو اور یہ امر کسیطرح حدیث سے ثابت نہین ہوتا ہے بلکہ ظاہر حدیث یہ ہے کہ جبکہ
لوگون نے آنحضرت صلعم کو خبر دی کہ خالد زکوۃ نہین دیتے ہین تو آپ نے اُنپر اس قول کے ساتھہ
رد کیا اور مقصود اس کلام کا یہ ہے کہ جس شخص کا تقرب الی اللہ مین یہ مرتبہ ہو کہ اُسنے اپنے
ادراع و اعتد کو اللہ کی راہ مین حبس کر دیا تو اُس سے مستبعد ہے کہ ادائے زکوۃ فرض سے
انکار کرے اور نواب صاحب کو بالکل مطیع و خادم شوکانی کہنا چاند پر خاک ڈالنا ہے اسلیے
کہ اُنہون نے کئی جگہہ خلاف شوکانی کا کیا ہے اگر یہ پوچھوگے تو ہم بتا دینگے ورنہ یافی کا ۱۱

اوپر آتا ہے اسیطرح کئی جگہ خلاف شیخ الاسلام ابن تیمیہ کا بھی فرمایا ہے کیا موافقت ایک
عالم کی دوسرے عالم سے ایسے مسائل مین جو موافق دلیل صحیح ہوں داخل اطاعت و خدمت ہوتی
ہے یا اجتہاد ناسدیدکو فرہند مین مقبول ہو تو ہو دوسرے شخص ایسے مجتہد کو مخطی ہی کہنے کا تہلا
جوراز تقلید ائمہ اربعہ وغیرہم ہوا سیر تہمت تقلید عالم متاخر لگانا اور یہ کہنا کہ وہ اسکا مطیع خادم
ہے بجز جہل بسیط کے اور کیا ہو سکتا ہے ل بے تحاتیری ہیچ قولہ فی صنا اور ابن منذر نے
اجماع ظاہریہ کے قبل کا مراد لیا ہے **اقول** اسمین کلام ہے بچند طرق اول یہ ہے کہ اس
ارادہ پر کوئی دلیل نہین ہے اور دعوی بلا دلیل ہرگز قابل سماعت و تسلیم نہین ہوتا ہے
دوم یہ کہ یہ نقل ابن منذر کی بلا سند ہے اور نقل بلا سند قابل اعتبار نہین سوم یہ کہ اس مقام مین
دو امر ہین ایک عدم الحکم بالخلاف دوسرے العلم بعدم الخلاف اور اجماع مین معتبر امر ثانی
ہے نہ امر اول اور تحقق ان اجماعات مین جو اکثر کتب مین منقول ہین امر اول ہے نہ
ثانی کیونکہ علم بعدم الخلاف متصور نہین ہے مگر ان امور مین کہ آنحضرت صلعم کا انکو لانا بالضرورۃ
جانا گیا ہے پس یہ اجماعات منقولہ فی الکتب اکثر اجماعات نہین ہین قال الحافظ ابن القیم
فی کتاب الصلوٰۃ وقد انکر الائمۃ کالامام احمد والشافعی وغیرہما دعوی ہذہ الاجماعات
التی حاصلہا عدم العلم بالخلاف لا العلم بعدم الخلاف فان ہذا مما لا سبیل الیہ الا فیما علم بالضرورۃ
ان الرسول جاء بہ انتہی الجملہ مسئلہ وجوب زکوٰۃ تجارت ان امور کی جنس سے نہیں ہے
کہ آنحضرت صلعم کا ان کو لانا بالضرورت جانا گیا ہے پس یہان علم بعدم الخلاف غیر متصور ہے
اور جب علم بعدم الخلاف نہ پایا گیا تو اجماع منتفی ہو گیا اسلیے کہ معتبر اجماع شرعی مین یہی
ہے نہ عدم العلم بالخلاف کما مر چہارم اگر بالفرض اجماع ثابت بھی ہو تو بھی اصل مدعے
مین کچھ خلل نہین آتا ہے اسلیے کہ قاضی شوکانی و صاحب مسک الختام کے نزدیک

---

اجماع حجت شرعیہ نہین ہے وہو قول جماعۃ من اہل التحقیق تجہم یہ قول آپکا پس اب انکے

---

خلاف سے اس اجماع مین کیا نقصان ہو سکتا ہے بلکہ انہین پر الزام عاید ہوتا ہے محض لغو ہے

دیکھیے ابوبکر صدیق رضہ کے زمانہ میں صحابہ رضہ کا اس امر پر اتفاق تھا کہ جد بمنزلہ
باپ کے ہے اور بعد انکی وفات کے صحابہ نے اسمین اختلاف کیا پس بقول آپکے اسکا الزام
ان اکابر صحابہ پر عائد ہوتا ہے پس جو جواب آپ ان صحابہ کیطرف سے دینگے وہی ظاہریہ
کی طرف سے بھی سمجھ لیجیے قولہ فی ص ۱۲۳ ایک یہ کہ نواب بھوپال گو آپکے زعم مین بدرجہا
افضل ہون مگر بنسبت شیخ عبدالحق دہلوی وغیرہ فقہا و محدثین حنفیہ کے انکی فضیلت
عشر عشیر بھی نہین ہے اقول یہ دعوی آپکا بلا دلیل ہے وہی لاتسمع الا بہ قولہ فی ص
پس کلام حنفیہ کی رد اگر کسی محقق حنفی یا شافعی یا مالکی یا حنبلی یا کوئی محدث کے کلام سے
نقل کرتے البتہ کسی قدر اسکا اعتبار ہوتا اقول مولانا سید محمد صدیق حسن خان کا اہل حدیث
سے ہونا ایسا ظاہر ہے کہ سوائے متعصب عنید کے کوئی اسکا انکار کر نہین سکتا پس انکا رد
حسب اقرار صاحب نصرۃ المجتہدین قابل اعتبار ہونا چاہیے علاوہ اسکے صاحب اتحاف
اہل حدیث کی ایک جماعت سے ناقل ہے کہ جماعت وہی درحدیث مرجبا تہ است ویس رہ
درحقیقت اہل حدیث کی ایک جماعت کا ہوا نہ صاحب اتحاف کا قولہ فی ص ایک طفل مکتب
اگر کسی عالم محقق کے قول کو ناسمجھی سے رد کردے تو اسکا کب اعتبار ہوگا اقول ہذہ کلمۃ
حق ارید بہا الباطل کیونکہ صاحب نصرۃ المجتہدین نے طفل مکتب سے مراد صاحب اتحاف
رکھا ہے ہان اگر ہماری طرف سے کہا جاوے کہ صاحب نصرۃ طفل مکتب ہے اور ایک طفل
مکتب اگر کسی عالم محقق کے قول کو ناسمجھی سے رد کرے جیسا کہ صاحب نصرۃ نے کیا تو
اسکا کب اعتبار ہوگا کیونکہ صاحب نصرۃ کا بمقابلہ صاحب اتحاف طفل مکتب ہونا بوجوہ
چند ظاہر ہے اول تو یہ کہ صاحب نصرۃ تلامذہ مولوی عبدالحلیم مرحوم سے ہے اور مولوی
عبدالحلیم کو نیاز معاصرانہ خدمت مین صاحب اتحاف کے تھا دوم صاحب نصرۃ فیما بین
العلماء معروف ساتھ علم و کمال کے نہین ہے قبل تالیف کتاب نصرۃ اکثر اہل علم
نے اسکا نام بھی نہین سنا تھا کیا عجب کہ کتاب نصرۃ بھی انکی تالیف نہو مولوی

عبدالحی کی تالیف ہو جیسا کہ چند مواضع اُسکے اس امر کے شاہد ہین اور تحریر بعض ثقات
ہکی موید بخلاف صاحب اتحاف کے کہ ساتھ علم و کمال کے معروف و مشہور بین العلماء ہین اُنمین سے
اہل انصاف تو ازبس اُنکے مرہون منت ہین کہ مسائل فقہ سنت کو کمال تحقیق و تنقیح کے
ساتھ شائع و ذائع کیا اور اہل اعتساف اُنپر رد کرنے کو مایۂ افتخار و سبب شہرت کا کرتی آئے
وہ تشہیری جانتے ہیں بہرحال سب علماء زمانہ کو اُنکے علم و کمال کا اقرار و اعتراف ہے
سیوم تالیفات و تصنیفات صاحب اتحاف کی بکثرت متداول و مشہور ہیں جو اُنکی کمال
علمی پر دال ہین بخلاف صاحب نصرت کے کہ ایک رسالہ بھی اُنکا سوائے نصرت کے کبھی دیکھا
نہین گیا اور پھر اسمین بھی شک ہے کہ آیا یہ رسالہ فی الحقیقت تالیف اُنکی ہے جنکی طرف منسوب
ہے یا تالیف مولوی عبدالحی کی سوائے اسکے اس رسالہ کا یہ حال ہے کہ اگر اسکو فہرست اغلاط کہا
جاوے تو بجا ہے اور ساختہ و پرداختہ شیخ عبدالحی سمجھا جاوے تو زیبا ہے بالفعل چونکہ راقم
اُن تعقبات کا جواب دینا مرکوز خاطر ہے جو جناب نواب صاحب پر کیے گئے ہین اسلیے اُنکی کل حقیقت
کا کشف نہین کر سکتا ہون بعض اہل علم اُسکا بالاستیعاب جواب لکھ رہے ہین اُس سے حقیقت
واقعی انشاء اللہ تعالیٰ منکشف ہو جائیگی جب کتاب نصرت کا یہ حال ٹھہرا تو ایسی تالیف
مؤلف کے لیے موجب امتیاز و افتخار نہین ہے بلکہ سبب صد ننگ و عار ہے پس صاحب نصرت
کا طفل مکتب ہونا بخوبی واضح ہو گیا و نعم ما قیل من افتخر بما لا فیہ فقد وقع فیہ **قولہ فی ص**
دوسرے یہ کہ کثرت تصانیف باعث فضیلت کی نہین ہے مگر جبکہ وہ تصانیف جامع رطب و یابس
نہوں اور ایسی تصانیف کہ اسمین رطب و یابس صحیح و غلط مجتمع ہو اور مقصود اسکے مؤلف کو
تنقیح و تحقیق نہو کسی طرح سے باعث فضیلت نہین ہو سکتی ہین تصانیف نواب صاحب ممدوح
اغلاط و مسامحات سے مالامال ہین جسکو شوق ہو وہ ابراز الغی کو جسمین اُنکی تصانیف کی
کیفیت اور اُنکے مبلغ علم کی وقعت اچھی طرح سے منکشف کی گئی ہے دیکھ لے **اقول**
اس کلام مین خلل ہے بچند وجوہ اول یہ کہ صاحب نصرت نے نواب صاحب کی تالیفات کے

باعث فضیلت ہونیکا مدار تقریر صاحب براز پر کہا ہے اور صاحب براز بمقابلہ نوابصاحب
کے علمًا و عمرًا طفل مکتب ہے چنانچہ اسکی تفصیل تبصرۃ الناقدین موجود ہے اور بقول صاحب
نصرت اگر ایک طفل مکتب کسی عالم محقق کے قول کو ناسمجھی سے رد کرے تو اسکا کب اعتبار
ہوگا علاوہ اسکے جواب براز کا تبصرۃ الناقدین کا ہنی لکھا گیا ہے اسکی طرف مراجعت
کرنا چاہیے دوم یہ کہ یہ کلام عجب تدلیس و تلبیس پر مشتمل ہے کیونکہ ظاہر اسکا دلالت کرتا ہے
اس امر پر کہ تصانیف نوابصاحب مین سب رطب و یابس صحیح و غلط مجتمع ہے اور اسکے
مولف کو تنقیح اور تحقیق اصلا مقصود نہین ہے اور حالانکہ یہ امر محض غلط ہے کیونکہ عقائد و مسائل
فقہ سنت و مسائل اصلین اور دیگر امور دینیہ کی تنقیح جن پر مدار نجات ہے کتب نوابصاحب مین
علے الکمل الوجوہ موجود ہے بعض مسامحات تحریر تاریخ وفیات و موالید مین جو اعتراض صاحب ابراز الغی
کی طرف سے واقع ہوئے ہین سو وہ اس قبیل سے ہین کہ طابع کتب و ناسخ کتب کو بہی اسمین دخل ہے
یا اصل منقول عنہ مین اُسی طرح پر ہین اجتہاد و تجدید نوابصاحب نہین علاوہ اسکے علے تقدیر التسلیم
اور کاملین فن بہی اسکے مصدر رہے ہین خصوصًا صاحب براز جنکی سند صاحب نصرت بار بار
اپنی کتاب مین لاتا ہے اُنمین اکثر و بیشتر نقل محض پر ہین کہ صاحب تحفہ نے کشف الظنون
وغیرہ سے نقل کیا ہے والناقل الغیر الملتزم للصحۃ لا یرد علیہ شئی اور بعض محمول سہو ناسخ
و طابع پر کیا تقدم آورد انہین سے کوئی امر لائق اسکے نہین ہے کہ نوابصاحب کی تالیفات کو
سبب فضیلت ہونے سے نکالدے اور اگر یہ امور فرضًا موجب ہون اس امر کے کہ تالیفات کو
سبب فضیلت ہونے سے نکالدین تو لازم آتا ہے کہ اکثر مؤلفات علماء متقدمین و متاخرین کے
سبب فضیلت نہون چنانچہ توضیح اسکی تبصرۃ الناقدین موجود ہے سیوم یہ کہ تبصرۃ الناقدین
جواب ابراز الغی کا مطبوع ہوکر شائع ہوچکا ہے اور کسی کتاب مردود کا بار بار حوالہ دینا
اور اسکے دیکھنے کا شوق دلانا صاحب نصرت کے نزدیک خالی فریب سے نہین ہے اگرچہ
قبول اہل انصاف کے نزدیک منظور فیہ ہے **قولہ فی ص ۲۰** تیسرے یہ کہ جواب ابراز الغی مین

معض افضار نواب صاحب نے ایک اشارے سے یہ امر صاف لکھدیا ہے کہ صاحب اتحاف ناقل غیر ملتزم الصحۃ ہے **اقول** اس سے صرف اسیقدر لازم آتا ہے کہ بعض تاریخ وفیات و موالید مین صاحب اتحاف ناقل محض ہے ملتزم صحت نہین اس سے یہ ثابت ہرگز نہین ہوتا ہے کہ تصانیف انکی سب غیر معتبر ہین اور ان کتابون سے کسی امر کو نقل کرنا یا اسپر اعتماد کرنا نہین چاہیے کما ادعی صاحب النصرۃ فلا یتم التقریب **قولہ فی** ص نواب محمد مرحوم انکے اغلاط کے جوابات مین ایک رسالہ مسمی بہ شفار الغبی مولوی محمد بشیر سہوانی اور ملا عبد الرشید کشمیری مرحوم کی امداد و اعانت سے لکھوا کے مشتہر کیا **اقول** ہذا کذب مبین وجوابہ تلاوۃ قولہ تعالی لعنۃ اللہ علی الکاذبین **قولہ فی** ص ۱۲۴ پس جب انہون نے اپنی زبان سے اقرار کر لیا کہ وہ حاطب اللیل ہین اور تصانیف انکی سب غیر معتبر ہین اور ان کتابون سے کسی امر کو نقل کرنا یا اسپر اعتماد کرنا نہین درست ہے کیونکہ انکو خود التزام صحت نہین ہے اور ایسے لوگون کی تصانیف جنمین رطب و یابس سب کچھہ موجود ہو اور انکے مصنف کو صحیح اور غلط مین امتیاز کرنا مقصود نہو اور صرف صحیح امر کا لکھنا منظور نہو بلکہ یہ منظور ہو کہ جو کچھہ ملے وہ غلط ہو یا صحیح ضعیف ہو یا قوی حق ہو یا باطل جمع کر دین اور حجم تصنیف کو بڑھا دین بتصریح محققین غیر معتبر ہوتے ہین اور اس قابل نہین ٹھیرتے ہین کہ انکے کسی امر پر اعتبار کیا جاوے اور کسی مضمون مین انپر اعتماد کیا جاوے **اقول** یہ الزام غیر وارد ہے کیونکہ شق اول اختیار کرنے سے صرف اسی قدر لازم آتا ہے کہ بعض امور تاریخیہ کی نقل مین صاحب اتحاف نے التزام صحت نہین کیا ہے اور یہ تو بڑے بڑے اکابر سے ہوا ہے بلکہ خود صاحب ابراز نے چند مقام مین ایسا ہی کیا ہے چنانچہ یہ امر بتفصیل تبصرۃ الناقدین مین مرقوم ہو چکا ہے اور یہ قول صاحب ابراز کا کہ ہر عالم پر واجب ہے کہ جس امر کو کسی سے نقل کرے اسکی صحت و عدم صحت کو دیکھ لے اور غلط کے غلط ہونے پر تشریح کر دے تا عوام اسکے دیکھنے سے خراب اور گمراہ نہو جاوین محض دعوی ہے اول تو صاحب ابراز کو اس دعوی وجوب پر دلیل قائم کرنا چاہیے دوم اسکے خلاف پر تبصرۃ الناقدین کتاب الہدی سے دلیل قائم کی گئی ہے سیوم

بہت سے اکابر علما متقدمین اس امر کے متصدی ہوے ہین بلکہ خود حضرت شیخ صاحب ابراز اسکو
جابجا مرتکب ہین اتامرون الناس بالبر وتنسون انفسکم وانتم تتلون الکتاب افلا تعقلون
قولہ فی صـ۲۸ اسی وجہ سے فقہاء لکھتے ہین کہ قنیہ تصنیف زاہدی اور حاوی زاہدی و سراج
وہاج شرح مختصر قدوری اور جامع الرموز شرح مختصر وقایہ اور خزانۃ الروایات اور
مطالب المومنین یہ سب کتابین بسبب اسکے کہ جامع رطب یابس ہین غیر معتبر ہین انپر اعتماد
کرنا نہین درست ہے اقول تصنیفات صاحب اتحاف اور کتب مذکورہ مین فرق بین ہے -
صاحب اتحاف اہل سنت سے ہے اور مؤلف بعض کتب مذکورہ کے معتزلی ہین عدم التزام
صحت تصنیفات صاحب اتحاف ہین صرف بعض امور تاریخیہ مین ہے جس پر کوئی امر دینی
موقوف نہین اور جامعیت کتب مذکورہ کے رطب یابس کو مسائل شرعیہ فقہیہ مین ہے جنپر
مدار صوم وصلوۃ وحج وزکوۃ ودیگر امور دینیہ کا ہے پس قیاس ایک کا دوسرے پر قیاس
مع الفارق ہے اور ایسا قیاس سواے مجتہدین ہین ومجددین وشین کے دوسرے سے
متصور نہین ہے قولہ فی صـ۲۸ زیادہ تفصیل اس بحث کی نافع کبیرین اور جواب ابراز الغی
کے رد ہین جو بالفعل شہر لکھنو مین مولف ابراز الغی تالیف کر رہے ہین موجود ہے جسکو
شوق ہو دیکھ لے اقول ملاحظہ تاریخ شیوع تبصرۃ الناقد جواب ابراز الغی اور
تاریخ شیوع نصرۃ المجتہدین سے معلوم ہوتا ہے کہ نصرۃ المجتہدین قبل طبع ہونے تبصرہ کے
شائع ہو چکی تھی پس مولف ابراز کا رد تبصرہ جواب ابراز کا تالیف کرنا زمان تحریر
نصرۃ المجتہدین مین جیسا کہ تراوشیدہ قلم صاحب نصرت سے کیسے ممکن ہے اللہم مگر حکایت
سرقہ اوراق جو اس رسالہ مین مرقوم ہوئی ہے راست ہو پس یہ قول اس سرقہ کا اقرار
ہے ع چہ دلاور است دزدی کہ بکف چراغ دارد وقد یروی الشیخان عن ابی ہریرۃ
قال قال رسول اللہ صلعم کل امتی معافی الا المجاہرون وان من المجانۃ ان یعمل الرجل باللیل
عملا ثم یصبح وقد سترہ اللہ فیقول یا فلان عملت البارحۃ کذا وکذا وقد بات یسترہ ربہ ویصبح

بکشت سترالله عنہ پس یہ سارق اور آپکے محرض اور آپکے اعوان و انصار اور اسپر راضی ہونیوالے سب مصداق اس حدیث کے ہوئے وقانا الله تعالیٰ وجمیع اہل العلم من امثال ہذہ الشنائع والفضائح قولہ فی صـ ۱۲۲ الحاصل ایسی تصانیف غیر منقحہ اور غیر معتبرہ کی کثرت کسیطرح باعث فضیلت نہین ہے اقول صدہا مسائل کی تنقیح وتحقیق علی وجہ الکمال تصانیف جناب نوابصاحب بہادر مین موجود ہے کما لایخفی علے من لہ ادنی الماما ہپہر اگر بعض امور تاریخیہ مین سہو ناسخ یا خطائے طابع سے کوئی غلط واقع ہوا ہو یا کوئی امر کسی کتاب سے نقل کیا گیا ہو اور منقول عنہ مین مثلاً غلط تہا اور تنبیہ اسکی غلطی یا صحت پر نکی گئی تو انکی باعث فضیلت ہونے مین کچھ خلل نہین آتا اور متقدمین علما مین سے کون ایسا ہے کہ جسکی تصانیف مین اس قسم کے مسامحات واقع نہین ہوئے پس اگر یہ مسامحات سبب ہون اس امر کا کہ باعث فضیلت ہونے سے انکو خارج کر دین تو لازم آتا ہے کہ تصانیف سب علمائے متقدمین کی باعث فضیلت اُن علما کا نہون اور اُسکی تفصیل تبصرۃ الناقدین مین گذر چکی ہے علاوہ اسکے نوابصاحب نے کوئی تالیف تصنیف اس غرض سے نہین کی ہے کہ لوگ اُنکو فاضل سمجہین اور اُنکے معتقد ومرید ہون بلکہ واسطے نفع اہل حق کے جو طالب اتباع کتاب وسنت کے ہین کتب علمائے محدثین کا ترجمہ یا جمع متفرق کیا ہے یہ شوق شیخ جی اور آنکے چیلون ہی کو مبارک ہو جو اپنی تشہیر فضیلت مشتق از فضول کی لیے دس پانچ کتب فروع حنفیہ سے روایت کشی فرماکر زبردستی کے مصنف بنتے ہین اور دو چار حرف بین بین لکہکر حواشی سے کتب سابقین کو تباہ اور اپنے رسائل فقہیہ وغیرہ کو ملحق مولفات اولین کر کے اپنی تشہیر چاہتے ہین من سمع سمّع الله بہ ومن یرائی یرائی الله بہ رواہ مسلم عن جندب مرفوعا وفی حدیث آخر عن ابن عمر مرفوعا من سمع الناس بعلمہ سمع الله بہ اسامع خلقہ وحقرہ وصغرہ رواہ البیہقی

ن شعب الایمان نواب صاحب تو اپنے نام پر لفظ مولوی وغیرہ بھی نہین لکھنے دیتے
پہر انکو اظہار فضیلت سے کیا سروکار فضیلت کا اظہار تالیف نابکار وہ کرے
جسکو حیدرآباد کشمیر وغیرہ مین امید روزگار یا وکالت درکار ہو کہ چندین شکل از برائے
اکل جسکو خدا نے سوا اپنے دوسرے کا محتاج نرکہا ہو اور سو علماء و فضلاء کو وہ روزگار
دیسکتا ہو وہ اپنی فضیلت کا اشتہار کیون دینے لگا نعوذ باللہ من سوء الفہم ؛؛
قولہ فی صفحہ چوتہے یہ کہ کثرت تصانیف اس جہت سے موجب فضیلت ہوتی ہے
کہ اس سے مولف کی وسعت نظر و قوت علم اور تحقیق کی کیفیت منکشف ہوتی ہے
اور یہ امر تصانیف بہوپالیہ قنوجیہ مین مفقود ہے اس وجہ سے کہ یہ تصانیف جیسا کہ
زبانی بعض ثقات اور صادقین باشندگان بہوپال سے معلوم ہوا دو قسم پر منقسم ہین بعض
تو ایسے ہین کہ انہین نواب صاحب نے ایک دو کتاب علماء سابقین کو لیکے ملخص کر دیا اور
کچہہ تہوڑا سا بڑہا گہٹا کے اپنا نام نامی درج کر دیا جیسے دو رسالہ آپکے جنت و نار مین
ہین وہ دونو بالکل بدور سافرہ فی احوال الآخرۃ تالیف سیوطی سے ماخوذ ہین اور
جیسے رسالہ آپکا علامات قیامت مین کہ وہ بالکل الاشاعہ فی اشراط الساعہ تصنیف برزنجی
سے ملخص ہے اور جیسے ابجد العلوم و اتحاف النبلاء وغیرہ کہ وہ بالکل کشف الظنون
اور مقدمہ ابن خلدون سے مسروق ہے اور بعض ایسے ہین کہ آنکے انصار انکو جمع
کرتے ہین اور ادہر ادہر سے نقل کرکے ایک مجموعہ بناتے ہین اور بعد انکے اس محنت
کے نواب صاحب اپنا نام نامی درج فرمالیتے ہین ایس طرح کی تصانیف بہلا کیونکر باعث
فضیلت کے ہوسکتے ہین **اقول** یہ قول اول دلیل ہے اس امر پر کہ صاحب نصرت
تالیف و تصنیف اور اسکے اقسام اور اسکے حسن و قبح سے بالکل ناواقف ہے اسواسطے
بیان کرنا اسکے معنی اور اقسام کا مناسب معلوم ہوتا ہے کشاف اصطلاحات الفنون
مین مرقوم ہے التالیف ہو لغۃ ایقاع الالفۃ بین شیئین او اکثر و عرفا مرادف الترکیب

وهو جعل الاشياء بحيث يطلق عليها اسم الواحد وقد يقال التاليف جمع اشياء متناسبة
ويعتبر به اشتقاقه من الالفة فهو اخص من التركيب كذا في البرجندي شرح مختصر الوقاية
في الخطبة ويعلم من ذلك حد المولف فهو مرادف للمركب او اخص منه اور یہی اسی عین
دوسرے مقام پر موجود ہے التركيب بالكاف لغة الجمع وعرفا مرادف التاليف وهو
جعل الاشياء المتعددة بحيث يطلق عليها اسم الواحد ولا تعتبر في مفهومه النسبة
بالتقديم والتاخير كما عرفت في لفظ الترتيب بخلاف التاليف فانه تعتبر فيه المناسبة
بين الاجزاء لانه ماخوذ من الالفة صرح بذلك السيد الشريف في حاشية الكشاف وكذا
في شرح التهذيب لليزدي فالمركب على هذا هو مجموع الاشياء المتعددة الماخوذة
بالحيثية المذكورة انتهى قال الشيخ احمد اليمني في بحر النفائس كل تاليف خلا عن احد الثمانية
فانما هو ضرب من الهذيان متقدم قد اخترع ومفرق قد جمع وناقص قد كمل ومجمل
قد فصل ومسهب قد هذب ومخلط قد رتب ومبهم قد عين ومخطا قد بين كذا ... الوجدان
قال الحافظ ابن الوزير ويمكن الزيادة فيها انتهى اور کشف الظنون میں موجود ہے
واعلم ان كتب العلوم كثيرة لاختلاف اغراض المصنفين في الوضع والتاليف ولكن
ينحصر من جهة المعنى في قسمين الاول اما اخبار مختلفة مرسلة وهي كتب التواريخ واما
اوصاف وامثال ونحوها قيدها النظم وهي دواوين الشعر والثاني قواعد علوم وهي تنحصر
من جهة المقدار في ثلثة اصناف الاول مختصرات تجعل تذكرة لرؤس المسائل ينتفع
بها المنتهي للاستحضار وربما افادت بعض المبتدئين الاذكياء لسرعة هجومهم على المعاني
من العبارات الدقيقة والثاني مبسوطات تقابل المختصرات وهذه ينتفع بها للمطالعة والثالث
متوسطات ونفعها عام ثم ان التاليف على سبعة اقسام لا يولف عالم عاقل الا فيها
وهي اما شيء لم يسبق اليه فيخترعه او شيء ناقص يتممه او شيء مغلق يشرحه او شيء طويل يختصره
دون ان يخل بشيء من معانيه او شيء متفرق يجمعه او شيء مختلط يرتبه او شيء اخطا فيه مصنفه

فصل وينبغي لكل مؤلف كتاب في فن قد سبق اليه ان لا يخلو كتابه من خمس فوائد
استنباط شيء كان معضلا او جمعه ان كان مفرقا او شرحه ان كان غامضا او حسن نظم و
تاليف او اسقاط حشو وتطويل وشرط في التاليف اتمام الغرض الذي وضع الكتاب
لاجله من غير زيادة ولا نقص وهجر اللفظ الغريب وانواع المجاز الا في الرمز والاحتراز
عن ادخال علم في علم آخر وعن الاحتجاج بما يتوقف بيانه على المحتج به عليه لئلا يلزم الدور
وزاد المتاخرون اشتراط حسن الترتيب ووجازة اللفظ ووضوح الدلالة وينبغي
ان يكون مسوقا على حسب ادراك اهل الزمان وبمقتضى ما تدعوهم اليه الحاجة فمتى كانت
الخواطر ثاقبة والافهام للمراد من الكتب متناولة قام الاختصار لها مقام الاكثار واغنت
بالتلويح عن التصريح والا فلا بد من كشف وبيان وايضاح وبرهان ينبه الذاهل
ويوقظ الغافل انتهى وقال في موضع آخر اعلم ان المؤلفين المعتبر تصانيفهم فريقان
الاول من له في العلم ملكة تامة ودربة كافية وتجارب وثيقة وحدس صائب وفهم ثاقب
فتصانيفهم عن قوة تبصرة ونفاذ فكر وسداد راي كالنصير والعضد والسيد والسعد
والجلال وامثالهم فان كلا منهم يجمع الى تحرير المعاني تهذيب الالفاظ وهولاء احسنوا
الى الناس كما احسن الله اليهم وهذه لا يستغنى عنها احد والثانية من له ذهن ثاقب
وعبارة طلقة طالع الكتب فاستخرج دررها وحسن نظمها وهذه ينتفع بها المبتدون
والمتوسطون ومنهم من جمع وصنف للاستفادة لا للافادة فلا حجر عليه بل يرغب اليه
اذا تاهل فان العلماء قالوا ينبغي للطالب ان يشتغل بالتخريج والتصنيف فيما فهمه منه اذا
احتاج الناس اليه بتوضيح عبارة غير مائل عن المصطلح مبينا مشكله مظهرا ملتبسه كما يكتسب
جميل الذكر وتخليده الى آخر الدهر فينبغي ان يفرغ قلبه لاجله اذا شرع ويصرف اليه
كل شغله قبل ان يمنعه مانع عن نيل ذلك الشرف انتهى وقال في موضع آخر اعلم
ان نتائج الافكار لا تقف عند حد وتصرفات الانظار لا تنتهي الى غاية بل لكل عالم

وتعلم منہا حظا یحرزہ فی وقتہ المقدر لہ ولیس لاحد ان یزاحمہ فیہ لان العالم المعنوی اوسع
کالبحر الزاخر والفیض الالٰہی لیس لہ انقطاع ولا آخر والعلم منح الٰہیۃ ومواہب صمدانیۃ
فغیر مستبعد ان یدخر لبعض المتاخرین مالم یدخر لکثیر من المتقدمین فلا تغتر بقول القائل
ما ترک الاول للآخر بل القول الصحیح الظاہر کم ترک الاول للآخر فانما یستجاد الشیٔ و
یسترذل لجودتہ ورداءتہ فی ذاتہ لا لقدمہ وحدوثہ ویقال لیس کلمۃ اضر بالعلم من قولہم ما
ترک الاول شیئا لانہ یقطع الآمال عن العلم ویحمل علی التقاعد عن التعلم فیقتصر الآخر
علی ما قدمہ الاول من الظاہر وہو خطر عظیم وقول سقیم فالاوائل وان فازوا باستخراج
الاصول وتمہیدہا فالاواخر فازوا بتفریع الاصول وتشییدہا کما قال علیہ الصلوٰۃ والسلام
امتی امۃ مبارکۃ لا یدری اولہا خیر ام آخرہا وقال ابن عبد ربہ انی رأیت آخر کل طبقۃ
واضعی کل حکمۃ ومولفی کل ادب اہذب لفظا واسہل لغۃ واحکم مذہبا واوضح
طریقۃ من الاول لانہ ناقض متعقب والاول بادٍ متقدم انتہی وقال فی موضع آخر
ومن الناس من ینکر التصنیف فی ہذا الزمان مطلقا ولا وجہ لانکارہ من اہلہ وانما یحمل
علیہ التنافس والحسد الجاری بین اہل الاعصار وللہ در القائل فی نظمہ شعر قل لمن
لا یری المعاصر شیئا ویری للاوائل التقدیما ان ذلک القدیم کان حدیثا وسیبقی
ہذا الحدیث قدیما انتہی قال الشیخ العلامۃ رفیع الدین الدہلوی فی التکمیل التصنیف
تالیف الکلام لتحریرہ نثرا او نظما والمراد ہا فی العلوم فما لم یتعلق بغیرہ صریحا فمتن
او تعلق متصلا فشرح ممزج او منفصلا بقال اقول ونحوہا او علی الطفرۃ فتعلیق و
حاشیۃ ومن کل وجیز ووسیط وبسیط ولہ اغراض سبعۃ یجب بہا (۱) اختراع جدید
(۲) ضبط قدیم (۳) ترویج خامل (۴) جمع متفرق (۵) تجرید عن زائد او فاسد
لفظا او معنی (۶) تتمیم بلاحق کاستثناءات وقیود وامثلۃ وادلۃ ومسائل ومآخذ
(۷) ابانۃ حق بدرا او نصرا او ذبا (۸) اضاحۃ باطل بکشف شبہۃ او ضلالۃ ؎

(۹) اشتراک فی تفرد (۱۰) اصلاح ترتیب (۱۱) تسہیل مغلق مجمل اوبسطا (۱۲) انتزاع اصل من منتشر (۱۳) تفریع شعب مجمل (۱۴) تحقیق مقام او کتاب او فن یحتج مالہ وعلیہ (۱۵) تبدیل نثر بنظم (۱۶) ولغۃ بلغۃ اخری انتہی ان عبارات سے کالشمس فی نصف النہار واضح ہے کہ کتب علمای سابقین کو لیکر تلخیص کر دینا ہرگز منافی معنی تالیف و تصنیف نہین بلکہ اُن اقسام تالیف مین داخل ہے کہ جنکی نسبت علما تصریح کرتے ہین کہ جو تالیف ان اقسام سے خالی ہو وہ ایک قسم ہذیان کی ہے اور کوئی عالم عاقل تالیف نہین کرتا ہے مگر انہین اقسام مین اسیواسطے دیکھا جاتا ہے کہ یہ طریقہ تلخیص قدیما و حدیثا سلف و خلف اصحاب نقل اور ارباب عقل مین بلا نکیر ہر زمانہ مین جاری و شائع رہا ہے پس یہ امر اگرچہ ہر مبتدی پر فضلاً عن العالم المتبحر ظاہر ہے مگر چونکہ معترض تعنتاً وعنادا اکثر امور بدیہیہ یقینیہ کا بھی جحود و انکار کرتا ہے بناءً علیہ علی رغم انفہ بطریق استشہاد کے چند کتب کا ذکر جنکی تلخیص اکابر اہل علم نے کی ہے کیا جاتا ہے ازانجملہ کتب حدیث مین سے صحیح البخاری ہے کہ اکثر اہل علم نے اسکی تلخیص کے ساتھ اعتنا کیا ہے کشف الظنون مین مرقوم ہے ولکتاب البخاری مختصرات غیر ما ذکر منہا مختصر الشیخ الامام جمال الدین ابی العباس احمد بن عمر الانصاری القرطبی المتوفی ٦٥٦ھ بالاسکندریۃ ومختصر الشیخ الامام زین الدین ابی العباس احمد بن احمد بن عبد اللطیف الشرجی الزبیدی جرد فیہ احادیثہ وسماہ تجرید الصریح لاحادیث الجامع الصحیح وازانجملہ صحیح مسلم ہے کشف الظنون مین مسطور ہے ولصحیح مسلم مختصرات منہا مختصر ابی الفضل محمد بن عبد اللہ المرسی المتوفی ٦٥٥ھ ومختصر الامام الحافظ زکی الدین عبد العظیم ابن عبد القوی المنذری المتوفی ٦٥٦ھ وازانجملہ جامع ترمذی ہے کشف الظنون مین لکھا ہے ولہ مختصرات منہا مختصر الجامع لنجم الدین محمد بن عقیل البالسی الشافعی المتوفی ٧٢٩ھ ومختصر الجامع ایضا لنجم الدین سلیمان بن عبد القوی الطوفی الحنبلی

المتوفی ٧٦١ھ وماتہ حدیث منتقاۃ منہ عوالی للحافظ صلاح الدین خلیل بن کیکلدی
العلائی اور ازانجملہ سنن ابی داؤد ہے قال فی الکشف وقد اختصرہ زکی الدین
عبدالعظیم بن عبدالقوی الحافظ المنذری المتوفی ٦٥٦ھ وسماہ المجتبیٰ اور ازانجملہ سنن
نسائی ہے کہ خود اسکی تلخیص اسکے مولف نے کی ہے قال فی الکشف وروی ان
بعض الامراء سال عنہ اکلہ صحیح فقال لا فقال فاکتب لنا الصحیح مجردا فلخص السنن الصغیر
منہا وترک کل حدیث اوردہ فی الکبیر مما تکلم فی اسنادہ بالتعلیل وسماہ المجتبیٰ وہو عند الکتب
الستۃ واذا اطلق اہل الحدیث علی ان النسائی روی حدیثا فانما یریدون المجتبیٰ
اور ازانجملہ فتح الباری شرح صحیح بخاری ہے کہ جسکا مختصر شیخ ابوالفتح محمد بن الحسین
المراغی المتوفی ٨٥٩ھ نے کیا ہے اور ارشاد الساری شرح صحیح بخاری بھی مختصر فتح الباری
کا ہے قال القسطلانی فیہ بعد مدح الفن والکتاب طال ما خطر لی ان اعلق علیہ شرحا
امزج فیہ مزجا امیز فیہ الاصل من الشرح بالحمرۃ لیکون کاشفا بعض اسرارہ مرکبا
باللمحۃ موضحا مشکلہ مفیدا مہملہ وافیا بتعلیق تعلیقہ کافیا فی ارشاد الساری الی طریق
تحقیقہ فشمرت ذیل العزم واتیت بیوت التصنیف من ابوابہا واطلقت لسان القلم
بعبارات صریحۃ لخصتہا من کلام الکبار ولم اتحاش من الاعادۃ فی الافادۃ عند الحاجۃ
الی البیان ولا فی ضبط الواضح عند علماء ہذا الشان قصد النفع الخاص والعام فدونک
شرحا اشرقت علیہ من شرفات ہذا الجامع مع اضواء نورہ اللامع وخفقت منہ کواکب
الدراری وکیف لا وقد فاض علیہ النور من فتح الباری انتہیٰ قال صاحب الکشف
اراد بذلک ان شرح ابن حجر مندرج فیہ اور ازانجملہ کتاب رزین ہے جسکا مختصر
ابن السعادات مبارک بن محمد معروف بابن اثیر الجزری الشافعی المتوفی ٦٠٦ھ نے
کیا ہے اور نام اسکا جامع الاصول رکھا ہے قال فیہ لما وقفت علی الکتب رأیت
کتاب رزین ہو اکبرہا واعمہا حیث حوی الکتب الستۃ التی ہی ام کتب الحدیث

واشتہرہا فاحببت ان اشتغل بہذا الکتاب الجامع فلما تتبعتہ وجدتہ قد اودع احادیث
فی ابواب غیر تلک الابواب اولی بذکرہ فیہ احادیث کثیرۃ وترک اکثر منہا فجمعت
بین کتابہ وبین مالم یذکرہ من الاصول الستۃ ورایت فی کتابہ احادیث کثیرۃ لم اجدہا
فی الاصول لاختلاف النسخ والطرق ورأیتہ قد اعتمد فی ترتیب کتابہ علی ابواب البخاری
فحدثتنی نفسی ان اہذب کتابہ وارتب ابوابہ الی آخرہ اور اس جامع الاصول کو
بہی اکثر اہل علم نے مختصر کیا ہے قال صاحب الکشف ولہذا الکتاب العظیم مختصرات
منہا مختصر ابی جعفر محمد المروزی الاسترابادی وہو علی النسق الذی وضع الکتاب علیہ
اتمہ فی ذی القعدۃ سنہ ٦٦٩ وہو ابن تسع وستین سنۃ ومختصر شرف الدین ہبۃ اللہ بن
عبد الرحیم البارزی الحموی الشافعی المتوفی سنہ ٧٣٨ جردہ عما زادہ علی الاصول من
شرح الغریب والاعراب والتکرار وسماہ تجرید الاصول ومختصر الشیخ صلاح الدین خلیل
بن کیکلدی العلائی الدمشقی ثم القدسی المتوفی سنہ ٧٦١ واشتہر بتہذیب الاصول ومختصر
الشیخ عبد الرحمن بن علی الشہیر بابن الربیع الشیبانی الیمنی المتوفی سنہ ٩٤٤ تقریبا و
ہو احسن المختصرات سماہ تیسیر الوصول الی جامع الاصول ومختصر الشیخ احمد بن رزق اللہ
الانصاری الحنفی انتہی ملخصا وازانجملہ کتاب تہذیب الاسماء واللغات ہے قال صاحب
الکشف ولخصہ الشیخ عبد الرحمن بن محمد البسطامی وسماہ بالفوائد السنیہ والشیخ جلال الدین
عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی المتوفی سنہ ٩١١ مختصر ذلک الکتاب ایضا وازانجملہ کمال
فی معرفۃ الرجال ہے جسکا اختصار پہلے حافظ جمال الدین یوسف بن زکی المزی المتوفی
سنہ ٧٤٢ نے کیا اور نام اسکا تہذیب الکمال فی اسماء الرجال رکہا پہر اسکی تلخیص حافظ
شمس الدین محمد بن احمد الذہبی المتوفی سنہ ٧٤٨ نے کی اور نام اسکا تذہیب التہذیب
رکہا اور تہذیب الکمال کے اور بہی مختصرات ہیں قال صاحب الکشف وللتہذیب
مختصرات منہا الکاشف للذہبی ومختصر ابی بکر بن ابی المجد الحنبلی المتوفی سنہ ٨٠٤ ومختصر

ابن حجر العسقلانی المتوفی سنہ ۸۵۲ھ المسمی بتہذیب التہذیب ثم اختصرہ ثانیا وسماہ تقریب التہ
ومختصر ابی العباس احمد بن سعد العسکری المتوفی سنہ ۵۵۰ھ وشمس الدین محمد بن علی الد
مع ضم رجال الموطا وغیرہ الیہ وسماہ التذکرہ فی رجال العشرہ انتہے اور یہی تہ
کا اختصار حافظ اندرشی صاحب العمدۃ وقاضی تقی الدین ابوبکر بن احمد بن
شہبہ الدمشقی المتوفی سنہ ۸۵۱ھ نے کیا کذا فی الکشف وازانجملہ مستدرک حاکم ہے
اسکا مختصر شمس الدین ابوعبداللہ محمد بن احمد الذہبی الحافظ نے کیا ہے قال
الکشف واختصرہ شمس الدین ابوعبداللہ محمد بن احمد الذہبی الحافظ المتوفی سنہ ۷۴۸ھ
ونبہ علی تساہلہ وتصحیحہ اور ازانجملہ ملخص الموطا ہے اگرچہ یہ کتاب ملخص الموطا کر
مشہور ہے لیکن درحقیقت ملخص شرح موطا کا ہے قال صاحب الکشف ولابی
بن محمد الاسلمی المتوفی سنہ ۳۲۲ھ موطا اضعاف موطا مالک وشرحہ القاضی حافظ ابو
محمد بن عربی المغربی المتوفی سنہ ۵۴۶ھ وسماہ القبس وانتخبہ الامام الخطابی ابوسلیمان
احمد بن محمد البستی المتوفی سنہ ۳۸۸ھ ولخص ابوالحسن علی بن محمد بن خلف القابسی و
شہرہ بملخص الموطا وازانجملہ کتاب التمہید ہے جسکا مختصر خود مصنف نے کیا ہے ا
نام اسکا استذکار رکھا اور اسکا مختصر ابوالولید سلیمان بن خلف باجی المتوفی سنہ ۴۷۴ھ
نے کیا اور نام اسکا منتقی رکھا اور شیخ زین الدین عمر بن احمد الشماع الحلبی المتو
سنہ ۹۳۶ھ اور ابن رشیق القیروانی المتوفی سنہ ۴۵۶ھ نے بھی تلخیص اسکی کی ہے وازا
کتاب مفتاح العلوم ہے جسکا اختصار بدرالدین محمد بن محمد بن مالک الدمشقی نے
کیا اور نام اسکا مصباح فی اختصار المفتاح رکھا پھر اس مختصر کا اختصار بدرالدین
بن یعقوب حموی نے کیا اور نام اسکا ضوء المصباح رکھا اور مفتاح کی قسم ۱۰۰
اختصار مولی حسن معروف بحاشیہ چلپی نے کیا اور یہی شمس الدین محمد بن عبدالرحمن
بن عمر قزوینی معروف بخطیب دمشق نے اسکی تلخیص کی اور نام اسکا تلخیص المفتاح

رکھا اور بہی اُسکا اختصار قاضی عضد الدین عبد الرحمن بن احمد ایجی نے کیا اور نام
اُسکا فوائد غیاثیہ رکھا فانا الجملہ شفای بوعلی ہے جسکا اختصار متقدمین میں سے
شمس الدین عبد الحمید بن عیسے خسروشاہی التبریزی متوفی ۶۵۲ھ نے کیا اور
متاخرین میں سے ملا محمود جونپوری نے اُسکی تلخیص کی اور نام اُسکا شمس بازغہ رکھا
اور بہی اُسکی تلخیص مولوی فضل امام خیرابادی نے کی اور نام اُسکا تلخیص الشفا رکھا
اور بہی اسکی ایک تلخیص مولوی محمد اشرف لکھنوی نے کی بالجملہ اس مقام پر چند تلخیصات
کا ذکر بطور نمونہ کے کیا گیا ورنہ یہ تلخیصات زیادہ اس سے ہین کہ اُنکا احصا کیا جاوے
کتاب کشف الظنون کو ملاحظہ کرو علی الخصوص فصل التامین اور تلخیصات اور تجریدات
کو دیکھو اور فصل المیم مین منتخبات و ملخصات و مختصرات و منتقبات و منتقلات کو بہی جانچ
کرو کہ کس قدر کثرت سے ہین بالجملہ ملخص کلام یہ ہے کہ معترض نے جو دو قسمین تصنیف
کی بیان کی ہین اُنمین سے قسم اول نواب صاحب کی بعض تصنیفات مین البتہ
پائی جاتی ہین مگر اسمین کچھہ عیب نہین ہے یہ کام تو بڑے بڑے اکابر علمائی کیا ہے
لما من تفضیلہ البتہ عیب اُسوقت ہوتا ہے کہ یہ امر ظاہر نکیا جاے اور یہ کتاب فلان
کتاب کی تلخیص ہے اور نواب صاحب نے جس کتاب کی تلخیص کی ہے یا جس سے اخذ کیا
ہے اُسکو ظاہر کر دیا ہے خواہ صراحۃً خواہ اشارۃً مثلاً تیسیر ساکن الغرام کے دیباچہ
مین لکھدیا ہے انی لما عثرت علی کتاب حادی الارواح الذی الفہ الامام ابن القیم
درایت فی کشف الظنون ان تلمیذہ لخصہ بحذف الاسانید وسماہ الداعی الی شرف
المساعی ولم تیسر ہذا الملخص فی ہذا الزمان فلخصتہ بحذف الزوائد والاسانید الخ
پس اُسکو ملخص بدور سافرہ کہنا وہی مثل ہے ع چہ خوش گفت است سعدی در زلیخا
آسیر دوسرا طرہ یہ ہوا کہ رسالہ تاریخی لقطہ ہی ملخص بدور سافرہ ٹھیرایا گیا حالانکہ اس
باب مین کوئی رسالہ اُنکو نہین ملا چنانچہ خود اُسکے دیباچہ مین فرماتے ہین ولم اقف لہ

ولانغيره على كتاب مستقل فى ذكر اثار و احوال الجحيم و ما يقابل الراحة والعيش لاخرفى
دار النعيم آور یہی اسی مین لکھتے ہین ظنامنی انه لم يسبق الى مثل هذا التاليف قبلى
احد من الاعلام ولو كنت وقفت على مثل هذا الجمع لاحد منهم لم اكلف نفسى بجمع هذا
الكتاب الموعود ولم ادخلها فى هذه العقبة الكؤد بلکہ در رسالہ فر دو تابک نواب صاحب
کے کتاب خانہ مین موجود ہی نہین ہے اور رسالہ علامات قیامت کو بالکل ملخص اشاعہ
برزنجی کہنا وہی مثل ہے کہ جناب ما درائی کمالات دیگر تاریخ دان نیز ہستند صفحہ سوم
حجج الکرامہ مین نواب صاحب نے تصریح کی ہے اس بات کی کہ سرانچہ در عقد الدرر
و عرف وردی و قول مختصر و مشرب وردی و برہان و توضیح و کلام مجدی و غیرہا
ایراد کردہ اند ملخص ان نوشتہ شد و مقاصد فن تاریخ از کتاب العبر و مختصر فی اخبار البشر
و کتاب المواعظ والاعتبار و ملل و نحل شہرستانی و تاریخ الخلفاء و حسن المحاضرہ وغیرہ
فرا گرفتہ شد و ترتیب بر طبق بو بواب شاعہ لاشراط الساعت پس حجج الکرامہ کہ
جامع مقاصد ایک کتب خانہ جسکی تعداد تیرہ کتابون کا نام لیکر اس جگہ بتائی گئی
اور باقی کتب ماخذ کی طرف اسمین اشارہ کیا گیا اُسکو بالکل تلخیص اشاعہ بالکل
جہل مرکب بلکہ دیوانگی محض ہے علاوہ اسکے اشاعہ کی اسمین تلخیص بہی نہین بلکہ
سب مطالب اسکے تفریق ابواب مع الزیادہ مذکور کیے ہین اور ابجد العلوم کی یہ
حقیقت ہے کہ اُسکے دیباچہ مین بعد ذکر نام کشف الظنون و مدینۃ العلوم و کشاف
اصطلاحات الفنون کے لکھا ہے اردت ان افرد منها احوال العلوم و تراجم الفنون
فى تاليف الخ اور علاوہ ان ہر سہ کتاب کے رسالہ تکمیل وغیرہ سے بہی استمداد کی گئی ہے
پہر اُسکو بالکل کشف الظنون اور مقدمہ ابن خلدون سے مسروق کہنا بیحیائی کا
برقع پہننا ہے اور اتحاف النبلاء کی دیباچہ مین صاف لکھا ہے کہ بیشتر استمداد دران
از کشف الظنون رفتہ و چیزہا از نزد خود و دیگر مولفات فنون بران افزودہ شدہ

انتہے مراد مقصد اول کتاب ہے اور مقصد دوم کی نسبت یہ تحریر کیا ہے کہ بہ بہتر
استمداد از وفیات الاعیان و ذیل او فوات الوفیات و حسن المحاضرہ رفتہ
و چیزہا براں از نزد خود و دیگر صحف شاذہ فاذہ افزودہ شدہ انتہے لیکن لکھنا
معترض کا کہ ابجد و اتحاف مسروق ہیں کشف الظنون اور مقدمہ ابن خلدون
سے صریح کذب ہے اور میں پوچھتا ہوں کیا سرقہ ایسے کا نام ہے کہ ایک عالم دوسرے
عالم کتاب کے سے اپنی کتاب میں بایضاح نام ماخذ نقل کرے اگر اسی کا نام ہے
تو کوئی مصنف دنیا میں الا ماشاء اللہ اس سرقہ سے خالی نہو گا خصوصًا علماء
متاخرین جنہوں نے اکثر علوم میں تلخیص کتب متقدمین فرمائی ہے اور متفرق
کو ایک جگہ جمع کیا ہے حافظ ابن حجر عسقلانی کے زمانہ تک جس قدر شروح و
حواشی بخاری شریف تالیف و تحریر ہوئے تھے فتح الباری انکی جامع ہے اور
نووی نے جو شرح مسلم لکھی ہے اسمیں شرح قاضی عیاض وغیرہ کو مندرج کیا ہے
تو یہ سب نزدیک معترض کے سارق ٹھیرے خیر یہ چور ہوئے تو ہوں آفت عظیم
تو یہ ہے کہ تالیفات استاد معترض کی بھی غالبًا اسی قسم کے ہے وہ مفت میں نئے
ہوئے جاتے ہیں تراجم حنفیہ کو دیکھو کہ ساری کتاب دوسرے کی ہے دیباچہ لگا کر
قلت وغیرہ بڑھا کر اپنے نام پر طبع کرا دی اور جس مسئلہ میں کوئی رسالہ بنایا جاتا ہے
تو معتبر غیر معتبر مشہور غیر مشہور کتب حنفیہ سے روایت پر روایت نقل کر کے
ایک دو سطر اپنی طرف سے بطور بین بین بڑھا کر مصنف بنجاتے ہیں ع بیحیا
باش وہر چہ خواہی کن ۔ اور قسم ثانی تصنیفات کا گمان نسبت مولفات
نوابصاحب بیجا در سر تا سر اثم ہے قال تعالی ان بعض الظن اثم کیا جناب ممدوح کی
کتب کو میاں وکیل احمد نے اپنی کتاب سا سمجھا کہ بتا دیں تو اسکو شیخ جی فرنگی
محل کے اوپر نام ہو وکیل صاحب کا مسودات قلم خاص نوابصاحب بکہدہ لیا ہے

اب تک بہی نزدیک بعض طالب علم کے موجود ہین وہ واسطے تسوید وجوہ اعتراض کے
کفایت کرتے ہین اکثر کتب نوابصاحب بہادر کی کانپور لکھنو مین بہی طبع ہوئی ہین
اصل مسودات قلمی سے کاش وکیل صاحب اُسی جگہ اُنکو ملاحظہ فرماکر تسلی خاطر
کر لیتے آور وہ کون ثقات وصادقین آیندگان بہوپال مین جنہون نے اس قسم ثانی
کا اظہار فرمایا للہ اُنکے نام ذیشان سے اطلاع بخشی جاوے تاکہ دردنگو کو اُسکے گہر
تک پہنچا دیا جاوے ورنہ یہ قول صرف ایک فقرہ درمیانی ہے دگر ہیچ ملا دوپیازہ
نے کیا خوب کہا ہے الوکیل مجتہد دروغ نوابصاحب کی تالیفات عرب عجم مین
مثل نجوم تابان اور مانند مہر وماہ عالم مین درخشان ہے صدہا خطوط وعرایض
وتقاریظ روزانہ بابت تملق وطلب قبول وایصال کتب مذکورہ کے چلے آتے
ہین بلکہ بعض ادبار عصر نے ایک کتاب قرة الاعیان نام اُنسے منتخب کرکے طبع
کردی ہے ایک نے بہی یہ ہزیان نہین بکا جو صاحب اعتراض نے ظاہر کیا یہ بہی
کیا وکالت شہیری کہ کتاب تو جواب مین شیخ محی الدین لاہوری کے میان عبد الحق
تحریر فرماوین اور مصنف اس ہذیان کے وکیل صاحب قرار دئے جاوین ہے
المرء یقیس علے نفسہ ولا حول ولا قوة الا باللہ اگر یہ سچ ہے تو خدا سے شرمانا چاہیے
ع برین عقل ودانش بباید گریست ؛ کہ خود گفتہ وخود نداند کہ چیست قول
فی صفحہ ۱۲۵ پانچوین یہ کہ یہ قول فاضل قنوجی کا کہ آنکہ گفتہ اند کہ مشایخ دہی بچہار سہ از
سیر سند محتاج سند نیست محض مہمل ہے اسوجہ سے کہ کتب رجال اور تواریخ محی
مین علمای حدیث اور رواة حدیث کے احوال مین لکہتے ہین کہ انکے اتنے شیوخ
ہین اور اتنے شاگرد ہین ان سب کی سند کہان ہے اقول یہ تقریر کتاب
انتصار الحق سے مسروق ہے آپ مرتکب سرقہ ہونا اور دوسرون پر طعن سرقہ کرنا
کمال جرأت ہے اور جواب اس سرقہ کا یہ ہے کہ اصول حدیث مین ثابت ہوا ہے

کہ کوئی خبر سوائے متواتر کے بغیر سند کے معتبر نہین ہوتی ہے اسیواسطے کہا گیا ہے
لولا الاسناد لقال من شاء ما شاء اور اس کلیہ مین تخصیص خبر دون خبر کی نہین ہے
اور بعض کتب رجال و تواریخ حدیث مین جو اقوال مقطوع السند منقول ہین سو
اسوجہ سے بہتر ہین کہ سند اسکی دوسری کتب سابقین مین مثل تواریخ بخاری
اور تاریخ الاسلام ذہبی اور تاریخ یحیی بن معین و کتاب العلل دارقطنی و غیرہ کے
و دیگر متون احادیث مین مثلاً موجود ہے علاوہ اسکے فرق بین ہے درمیان
اُن امور کے کہ اہل حدیث اُنکو کتب رجال و تواریخ مین لکھتے ہین اور درمیان اُن
امور کے کہ حنفیہ غیر محدث اُنکو بلا تحقیق اپنی کتب مذہب مین نقل کرتے ہین
کیونکہ باب نقل مین معتبر کلام اصحاب نقل کا ہے نہ غیر کا مثلاً باب صرف مین
اصحاب صرف کا کلام اور باب نحو مین اصحاب نحو کا کلام اور باب معانی مین
اصحاب معانی کا کلام معتبر سمجھا جاتا ہے نہ زید و عمر کا اور ایک فن مین دوسرے فن کے
اصحاب کا کلام ہرگز قابل اعتبار نہین ہوتا اسی وجہ سے یہ بات مقرر ہے کہ علم
حدیث و تفسیر مین قول اہل رائے اور تصوف کا معتبر نہین سمجھا جاتا کہ یہ لوگ
ان علوم شریفہ سے ناواقف محض ہین الا ماشاء اللہ اور یہی وجہ ہے کہ استدلالات
حنفیہ خصوصاً استاد معترض آیات و حدیث سے اپنے مذہب کی تائیدات پر مقام
نزاع سے اجنبی ہوتے ہین اور لایق اعتماد نہین سمجھے جاتے اسلیے کہ انہون نے
نہ کوئی تفسیر پڑھی نہ کوئی کتاب حدیث اگرچہ سند کچھ لیے یا خوشامد کرکے حاصل
کرلی ہو ایک چوہے کو ایک گرہ ہلدی کی ہاتھ لگ گئی تھی وہ بنیا بن بیٹھا
لکھنو مین ساری عمر کوئی حدیث دان پیدا نہوا غنیمت ہے کہ میان عبد الحی مرحوم
ایک سند سے اثر تو برائے نام حاصل کر رکھی ہے کہ اندھون مین کانے راجا اور
امام صاحب کے مشایخ کا چار ہزار کو پہنچنا ارباب نقل سے ابتک ثابت نہین کیا گیا ہے

ومن يدعي فعليه البيان بتبيان الاسامي والاعلام قوله في صـ چھٹے یہ کہ

قول فاضل قنوجی کا کہ جمعے از اہل حدیث گفتہ اند کہ بضاعت وی در حدیث مزجاة
است یا تو مراد اس سے یہ ہے کہ ابو حنیفہ روایت حدیث مین غیر معتبر ہین اور یا
یہ مراد ہے کہ بہ نسبت اور ائمہ کے اُنکی روایتین کم ہین **اقول** جواب سکا باعتبار
کلا الشقین ہو سکتا ہے اگرچہ راجح و مختار شق ثانی ہے اول اسطرح پر کہ امام
ابو حنیفہ کی تضعیف دار قطنی اور ابن عدی اور نسائی اور علی بن المدینی و
ابو حفص عمر بن علی اور ابو بکر بن ابی داؤد اور بخاری وغیرہم نے کی ہے دوم
اسطرح پر کہ قلیل الحدیث لکھنا امام صاحب کا بنظر اُنکے منقصت کے نہین ہے
بلکہ ایک امر واقعی کا بیان ہے کہ جسکے فوائد علم رجال اور اصول حدیث مین
مبین ہین اور مخفی نہ ہے کہ فضیلت کے لیے وجوہ ہوتے ہین مثلاً حضرت
ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ سب صحابہ سے افضل ہین لیکن اگر بعض صحابہ تا
ابو ہریرہ وغیرہ کے بحیثیت کثرت رُوایت یا اور وجوہ سے آپر فضیلت رکھتے
ہون تو اسمین کیا قباحت ہے فضل جزی بعض صحابہ کا افضل صحابہ پر
موجب اُنکے منقصت کا نہین ہو سکتا اسیطرح گو امام ابو حنیفہ رحمہ اللہ تعالی کو
باقی ائمہ پر مثلاً بنظر تفقہ و ورع و ذکا و درویت بعض صحابہ علی ظن الحنفیہ فضل ہو
اور ائمہ دیگر کو بنظر قوت حفظ و کثرت و جودت و صحت روایت امام ابو حنیفہ پر
فضل ہو تو کون مانع ہے اور اسمین کیا شان امام صاحب کی گھٹتی ہے ع
سخن شناس نہ دلبر اخطا اینجاست و صاحب نصرت نے جو آخر صفحہ ۱۲۵ اسی صفحہ ۱۳۱
تک فضائل امام صاحب کے اہل حدیث سے نقل کیے ہین تو اُس سے معترض علیہ کا
کیا نقصان مگر اُس سے کوئی امر مخالف قول صاحب اتحاف کے ثابت نہین
ہوتا ہے پس یہ اطالت محض طول لاطائل ہے سـ۵ ـطے جو حشر مین لیلون زبان

ناصح کی یہ عجیب چیز ہے یہ طول مدعا کے لیے **قولہ فی ص ۱۳۹** فاضل قنوجی نواب صاحب
بھوپال نے جنکے باب میں یہ مثل مشہور ہے فاز بالعروج بالفرج تو قسم کہائی
ہے کہ ہر تصنیف میں اپنے معائب امام کا ذکر کر دیتے ہیں اور مناقب صحیحہ کو دانستہ اڑا
کر جاتے ہیں **اقول** جوابہ لعنۃ اللہ علی الکاذبین خود اتحاف کو ملاحظہ فرمائیے
کہ کتنے مناقب امام صاحب کے اسمین مذکور ہین اسیطرح دیگر کتب ہین اور ذرا دلمین
شرمائیے اور مثل مذکور جو اپنے بناکر لکہی ہے کمال علم وتہذیب پر دال ہے علم
تو اسلیے کہ فاز متعدی بنفسہ ہے نہ بالبا اور تہذیب تو خود ظاہر ہے اور یہ امر
ہرگز موجب طعن نہین ہوسکتا ہے بعض انبیاء اللہ کو مانند ہمارے حضرت
صلے اللہ علیہ وسلم کے بذریعہ بعض ازواج عروج ہوا ہے اور تمتع انکے اموال مہر وغیرہ
کے ساتھ انکی طیب خاطر سے مواضع حسنہ مین بنص قطعی حلال طیب ہے قال اللہ تعالیٰ
فان طبن لکم عن شیء منہ نفسا فکلوہ ہنیئا مریئا اور نکاح کا سبب غنا وعروج ہونا
نص قرآنی سے ثابت ہے قال اللہ تعالیٰ وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم
وامائکم ان یکونوا فقراء یغنہم اللہ من فضلہ واللہ واسع علیم اور نیک عورت کو
آنحضرت صلعم نے خیر متاع الدنیا فرمایا ہے بالجملہ بذریعہ ازواج عروج ہونا عقلا
وعرفا وشرعا کسیطرح موجب طعن نہین ہے وہل سبب ہذا الا الحسد والنا وقل اعوذ
برب الفلق الی قولہ ومن شر حاسد اذا حسد وکیل صاحب کے موکل نے تو بیاس
ذات الفرج قبر شاہ بانسوی پر چادر چڑھا کر اور عصمت بی بی پر دے چادر کا جلوہ
دکھا کر ایمان فروشی فرمائی اسکا کچھہ ذکر اس جگہ نہوا اگر عروج ہوا یک مثل اپنی جی سے
بنا کر دائرہ تہذیب سے خروج منظور فرمایا **قولہ فی ص ۱۳۹** بید ہڑک لکہدیا کہ ابوحنیفہ
کی بضاعت حدیث مین مزجات ہے اور یہ نہ خیال کیا کہ اکابر محدثین اس قول کی
تکذیب کر چکے ہین **اقول** محدثین جو صاحب نصرت نے نقل کیے ہیں ہرگز

کوئی تکذیب اس قول کی نہین کرتا بلکہ اس قول کی تصدیق علی الشق الثانی تو خود
صاحب نصرت نے کی ہے اور وہی شق راجح ہے کما تقدم باقی یہ کہنا صاحب نصرت
کا کہ مضر نہین ہے محض لغو ہے صاحب تحاف نے کب بنظر مضرت کے لکھا ہے
بلکہ محض ایک امر واقعی کا بیان ہے جسکے فوائد اہل حدیث پر مخفی نہین ہین۔
بضاعت مزجات ہونیکے واسطے تو مسند امام صاحب کافی ہے جو انکی طرف منسوب ہے
اور اگر بوجہ اسکے کہ مسند یقیناً انکا نہین ہے تو معترض صاحب انکی بضاعت عمدہ کا ثبوت
بنقل روایات صحیحہ پیش کرین اور قوانین وکالت کو رونق بخشین قولہ فی صفحہ ۷۱
یہ ہی سب لکھتے ہین کہ ابوحنیفہ روایت حدیث مین معتبر ہین اقول یہ دعویٰ کلیتہً
غلط ہے کیونکہ دار قطنی اور ابن عدی ونسائی اور عمر بن علی اور ابن ابی داؤد وغیرہم
نے امام صاحب کی تضعیف کی ہے اور خود اُن عبارات سے جنکو صاحب نصرت
نے نقل کیا ہے ثابت ہوتا ہے کہ امام صاحب مین کچھ لوگون نے کلام بھی کیا ہے
وہ عبارات یہ ہین الذین رووا عن ابی حنیفۃ ووثقوہ واثنوا علیہ اکثر من الذین تکلموا
فیہ وقال یحیی بن معین اصحابنا یفرطون فی ابی حنیفۃ واصحابہ پس کلیتہ دعوی کی
تکذیب خود آپکی عبارات منقولہ سے ہوتی ہے الکذوب حافظۃ لہ قولہ فی صفحہ ۷۱
پھر بھلا انکی قلت مہارت کی حدیث مین کیا معنی ہان روایات حدیث جسقدر راوی
ائمہ نے کین ابوحنیفہ سے نہین ہوئین اقول قلت مہارت کی حدیث مین یہی
معنی ہین جسکا آپ خود اقرار کر رہے ہین کہ روایات حدیث جسقدر راور ائمہ نے کین
انسے نہین ہوئین اور یہ قول بنظر منقصت کے نہین ہے بلکہ بیان واقع ہے اور اگر
فرض کیا جاوے کہ امام صاحب کثرت روایت مین سارے جہان سے زیادہ تھے
اور وہ صندوق روایت زیر زمین دفن ہے اور عملدرآمد امام صاحب اور انکے مقلدین
کا مجرد رای یا اجتہاد پر شلا ہوا کیا ہے تو بھی کچھ فائدہ اس کثرت کا ظاہر نہین ہوتا

جسطرح چار ہزار شیخ ہونے کا ہے تنہا نہ ہمین زلف تو بسیار دراز ست ؛ مژگان
تو ہم چون شب بیمار دراز ست ؛ قولہ فی صفحہ الحاصل کلام فاضل قنوجی اس بحث
مین قابل سماعت کے نہین ایسا کلمہ وہی لکھیگا اور وہی تسلیم کریگا جو جاہل ہوگا
یا متعصب ہوگا اقول الفضل ما شہدت بہ الاعداء ؛ قابل سماعت ہونا کلام فاضل
قنوجی کا ثابت ہوگیا اور آپنے بھی اُسکو تسلیم کرلیا کیونکہ آپ تصریح کرچکے ہین
کہ روایات حدیث جسقدر راوی ائمہ نے کین ابو حنیفہ سے نہین ہوئین تو آپ
باعتراف خود جاہل و متعصب ٹہیرے پس آنچہ بر خود میپسندی بر دیگری میپسند
قولہ فی صفحہ اس سے بڑہکر اور سنیے فاضل قنوجی نے ابجد العلوم مین ابو حنیفہ
کے آنکہہ بند کرکے تحریر فرمادیا لم یر احداً من الصحابۃ باتفاق اہل الحدیث اقول
جواب اسکا تبصرہ مین کما ینبغی مرقوم ہوچکا ہے اور ابراز الغی کا حوالہ اور آپکے
دیکھنے کا شوق دلانا حالانکہ اسکا رد ہوچکا ہے خالی فریب ہی سے نہین ہے کما تقدم
بہ علاوہ اسکے آپ خود لکھہ چکے ہین اور یہ بھی سب لکھتے ہین کہ ابو حنیفہ روایات
حدیث مین معتبر ہین حالانکہ یہ دعوی کلیۃً محض غلط ہے پس جو تاویل آپ اس
عموم کی کرینگے وہی صاحب ابجد العلوم کی جانب سے لفظ اتفاق کے معنی تصور
کرلیجیے علاوہ اسکے اکثر پر اطلاق کل صحیح ہے بنص حدیث اور تعبیر بعض کی بصیغہ
جمع بھی ثابت ہے قرآن کلیم سے بلکہ واحد پر اطلاق تثنیہ کا آیا ہے جب سند
مانگوگے دیدین گے قولہ فی صفحہ اور عبارات نووی اور شعرانی وغیرہ سے یہ
قول بھی فاضل قنوجی کا اتحاف النبلاء مین لیکن درین شک نیست کہ مقلدین
مذہب ابو حنیفہ در مناقب وی سلوک سبیل مبالغہ کردہ اند تا آنکہ بعضے نوشتہ اند
کہ چہل سال بوضوء عشا نماز صبح گذرانید و در عامہ لیالی تمام قرآن در یک رکعت
ختم میکرد و سی سال افطار نمودہ و پنجاہ و پنج حج گذاردہ انتہیٰ ہمہ غلو صریح است انتہیٰ

مردود ہوگیا نووی اور عبد الوہاب شعرانی اور خطیب بغدادی اور وہ لوگ جن
انہوں نے نقل کیا ہے مقلدین مذہب ابوحنیفہ سے نہ تھے حالانکہ یہ مناقب
یہ سب یہی لکھ گئے ہیں اقول اس کلام میں خلل ہے بچند وجوہ اول یہ کہ یہ
کہنا کہ قول صاحب اتحاف کا عبد الوہاب شعرانی کی عبارت سے مردود ہوگیا
محض غلط ہے کیونکہ عبارت منقولہ شعرانی میں کہیں اسکا رائحہ پایا نہیں جاتا
دوم چالیس برس تک عشا کے وضو سے صبح کی نماز ادا کرنا اور عامہ بیانی میں
تمام قرآن ایک رکعت میں ختم کرنا جو تہذیب الاسماء میں منقول ہے راوی اسکا
اسد بن عمرو ہے اور وہ اول تو اصحاب اور اتباع ابو حنیفہ سے ہے دوم ائمہ
جرح و تعدیل نے اسمیں تکلم کیا ہے طبقات کفوی میں مرقوم ہے اسد بن عمرو
القاضی البجلی الکوفی صاحب الامام ابا حنیفۃ وتفقہ علیہ انتہی وقال یزید بن ہرون
لا یحل الاخذ عنہ وقال یحیی کذوب لیس بشیء وقال البخاری ضعیف وقال
ابن حبان کان یسوی الحدیث علی مذہب ابی حنیفۃ کذا فی میزان الاعتدال۔
سیوم تہذیب الاسماء میں تیس برس تک جو عدم انکار امام صاحب کا منقول ہے
راوی اسکا حسن بن عمارہ ہے اور وہ متروک الحدیث ہے چہارم بچپن حج ادا کرنا
کہیں ان عبارات منقولہ معترض سے ثابت نہیں ہوتا فلا یتم التقریب پنجم ان
سب عبارات میں سند منقطع ہے پس ذمہ مدعی کے ہے پوری سند بیان کرنا
اور اسکے سب رواۃ کی توثیق کرنا وو نہ خرط القتاد اور اگر تسلیم کیا جاوے کہ
یہ مدح دینا غلو قبیح نہیں بلکہ منقبت صحیح ہے تو مجرد کسی کا بڑا عابد زاہد حاجی صائم الدہر
ہونا مستلزم اسکا نہیں ہے کہ اسکو طالع مطلق یا متبوع برحق سمجھ کر اسکی تقلید
فرض سمجھی جاوے اثبات مناقب سبب وجوب طاعت مقلدانہ میں ان کنتم
تحبون اللہ فاتبعونی یحببکم اللہ قولہ فی ص۱۴۳ پس ایسے قول ضعیف پر اور وہ بھی

ایسے کا قول کہ جسکو خود مہارت فنون شرعیہ میں نہین ہے اعتبار کرنا اور اُسکو درجہ کتاب کردینا جیسا کہ نواب بہوپال سے اور انہین کی تقلید کی وجہ سے آپ سے صادر ہوا ہر عاقل کے نزدیک قبیح ہے **اقول** اسکا جواب تبصرۃ الناقدین مین مرقوم ہوچکا ہے **قولہ فی ص۱۰۲** کوئی تو تجارت سے زکوۃ تجارت اڑا رہا ہے کوئی مشرک کا ذبیحہ درست کہہ رہا ہے کوئی نماز کی قضا اگر قصداً کوئی شخص ترک کرے غیر واجب کہہ رہا ہے بے نمازیون پر احسان کر رہا ہے اس قسم کے بہت سے اقوال نواب بہوپالی فاضل قنوجی اور اُنکے حواری اور انصار کی تصانیف و تحریرات مین موجود ہین انتہی ملخصا **اقول** جواب ان سب امور کا بسیط البسیط تبصرۃ الناقدین مذکور ہوچکا ہے و للہ الحمد **قولہ فی ص۱۰۵** واہ واہ دفع تعارض کے واسطے ہدایت اپنے فرقہ کو ہوئی تو نواب سید صدیق حسن خان کی کتب کی طرف کہ جنکی تصانیف اغلاط و مسامحات و لغویات سے بھری ہوئی ہین انہین مین ہے کہ زکوۃ تجارت واجب نہین ہے انہین مین ہے کہ قصداً اگر کوئی نماز چھوڑ دے تو اُسیر قضا واجب نہین انہین مین ہے کہ ذبیحہ مشرک کے ہاتھ کا درست ہے **اقول** جواب ان سب امور کا تبصرۃ الناقدین مین مرقوم ہے سواے اسکے دفع تعارض کے لیے صرف نواب صاحب ہی کی کتب کی طرف ہدایت نہین کی گئی ہے بلکہ رسالہ ابن قتیبہ اور کتاب اُم شافعی کیطرف بھی ہدایت کی گئی ہے مگر جسکو خدا نے گمراہ کیا ہے وہ ہرگز راہ پر نہین آتا انک لا تہدی من احببت ولکن اللہ یہدی من یشاء ؎ چون خدا خواہد کہ پردہ کس درد ٭ میلش اندر طعنہ پاکان برد ٭ **قولہ فی ص** انہین مین ہے کہ بدون بسم اللہ کے اگر ذبیحہ ہوا تو اُسکا گوشت حلال ہے **اقول** لعنت اللہ علی الکاذبین تصانیف نواب صاحب مین کہین یہ امر مرقوم نہین ہے بلکہ اسکے خلاف مسطور ہے روضہ ندیہ مین مرقوم ہے ما صید بالسلاح الجارح والجوارح

كان حلالا اذا ذكر اسم الله عليه لحديث ابي ثعلبة الخشني في الصحيحين قال قلت يا
رسول الله انا بارض صيد اصيد بقوسي وبكلبي المعلم وبكلبي الذي ليس بمعلم فما يصلح لي
فقال ما صدت بقوسك فذكرت اسم الله عليه فكل وما صدت بكلبك المعلم فذكرت
اسم الله عليه فكل وما صدت بكلبك غير المعلم فادركت ذكوته فكل انتهى اور یہی
اسمیں مرقوم ہے وقد دل ما ذکرنا من ہذہ الادلۃ علی ما اشتمل علیہ المتن من ان
ما صید بالجارح والجوارح کان حلالا اذا ذکر اسم اللہ علیہ اور یہی اسمیں باب الذبح میں ہے
ہو ما انہر الدم ای اسالہ وفری ای قطع الاوداج وہما عرقان بینہما الحلقوم وذکر
اسم اللہ علیہ ولو بحجر او نحوہ بخشب وغیرہ ما لم یکن سنا او ظفرا لحدیث رافع بن خدیج
فی الصحیحین وغیرہما قال قلت یا رسول اللہ انا نلقی العدو غدا ولیس معنا مدی فقال
النبی صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم ما انہر الدم وذکر اسم اللہ علیہ فکلوا ما لم یکن سنا
او ظفرا سأحدثکم عن ذلک اما السن فعظم واما الظفر فمدی الحبشۃ اور یہی اسی میں ہے
واخرج البخاری وغیرہ من حدیث عائشۃ ان قوما قالوا یا رسول اللہ ان قوما یاتونا
باللحم لا ندری اذکر اسم اللہ علیہ ام لا فقال سموا علیہ انتم وکلوا قالت وکانوا حدیثی
عہد بالکفر وہذا لا ینافی وجوب التسمیۃ علی الذابح بل فیہ الترخیص لغیر الذابح اذا شک
فی اللحم ہل ذکر علیہ اسم اللہ عند الذبح ام لا فانہ یجوز لہ ان یسمی ویاکل اور یہی اسمیں ہے
واما ذبح الکافر لغیر اللہ فہذہ الذبیحۃ حرام ولو کانت من مسلم وہکذا اذا ذبح غیر ذاکر الاسم اللہ
عز وجل فان اہمال التسمیۃ منہ کاہمال التسمیۃ من مسلم حیث ذبحا جمیعا اللہ عز وجل
اور یہی اسمیں ہے فان قلت قد یذبحونہ لغیر اللہ او لغیر التسمیۃ او علی غیر الصفۃ
المشروعۃ فی الذبح قلت ان صح شیء من ہذا فالکلام فی ذبیحتہ کالکلام فی ذبیحۃ
المسلم اذا وقع علی احد ہذہ الوجوہ انتہی ان عبارات سے بخوبی ظاہر ہے کہ بدون تسمیہ اللہ
کے اگر ذبیحہ ہوا تو اسکا گوشت حرام ہے پس نسبت اسکی تحلیل کی صفا اتحاف

کی طرف محض افترا اور بہتان ہے وقد خاب من افتری قول زور کو شرع مین برابر شرک کے رکھا ہے اسطرح کی جرأت وکیل دہوکل سے جا بجا ہوئی اور ہوتی ہے معلوم نہین کہ مجدد واجتہاد وتجدید وترکیل ہے یا کوئی فتوی مذہب حنفی مین اس تحت کے جواز کا ہاتھہ لگ گیا ہے سہ سخن چین را توانم چارہ کردن کہ تا من خود نگویم او چہ جیناند ولے از مفتری نتوان بر آمد کہ او از خود سخن ہے آفریند ہان شافعیہ کے نزدیک البتہ وہ ذبیحہ کہ جسپر بسم اللہ عمدًا یا سہوًا ترک کیجاوے حلال ہے اور حنفیہ کے نزدیک وہ ذبیحہ کہ جسپر بسم اللہ سہوًا ترک کیجاوے درست ہے پس حق ساتھہ اس طعن کے شافعیہ پھر حنفیہ ہین نہ صاحب اتحاف قولہ فی ص۲۰ شوکانی کہ طرق زیدیہ پر چلتا ہے اور نیل الاوطار وغیرہ مین اکثر مباحث کتب زیدیہ سے نقل کرتا ہے اور اصول اسکے بہت سے مخالف اصول علمائے امت محمدیہ کے ہین اور مسائل فرعیہ اُسکے بہت سے موافق احکام ظاہریہ کے لغو وباطل ہین ایسے شخص کی تصنیف پر اعتماد کرنا اور ایسے ہی نواب بہوپالی کی تصانیف پر کہ بالکلیہ کتب شوکانی اور حرانی سے ماخوذ ہین اعتماد کرنا کسی مسلمان کو درست نہین اقول علامہ شوکانی نے زیدیہ کے اصول وفروع دونو پر رد کیا ہے دیل الغمام شرح شفاء اللوام مین اصول مذہب زیدیہ کو ادلہ ساطعہ کتاب وسنت اور براہین قاطعہ قرآن وحدیث کے ساتھہ باطل کیا ہے یہ شفاء الاوام تالیف امام حسین بن محمد کے ہے اور فرقہ زیدیہ کی اعظم کتب حدیثیہ مین سے ہے یہانتک کہ ایک جماعت نے اُنکے ائمہ مین سے اسبات کی تصریح کی ہے کہ انہ یکفی فی اجتہاد المجتہدین ویقوم بالمقدار المعتبر من سنۃ سید المرسلین اور جمیع زیدیہ دیار مین اسکی درس تدریس پر عکوف رکھتے ہین اور اس کتاب مین جتنے اخبار ہین اُنکی صحت کا یقین کرتے ہین گویا عمدہ اصول اُنکے مذہب کا یہی ایک کتاب علم حدیث کی ہے پس علامہ شوکانی نے

ان اصول کو جڑ سے اکھیڑ دیا اور غالب ان اخبار کو کہ سرمایہ انکے نازش کے تھے ساتھ
اثبات وضع اور ضعف اور دیگر علل کے رد کر دیا پھر توجہ فروع مذاہب زیدیہ کے
استیصال کی طرف کی اور کتاب حدائق الازہار کی کہ اس زمانہ مین معتمد علیہ فرقہ
زیدیہ کے ہے مثل وقایہ ہدایہ درمختار کے نزدیک حنفیہ کے اُسپر شرح لکھی اور نام
اُسکا السیل الجرار المتدفق علی حدائق الازہار رکھا اور اکثر اُنکے فروع مذہب کو جو
خلاف مذہب اہلسنت تھی باطل کیا یہ دونو کتابین رد مذہب زیدیہ کے ساتھ خاص
ہین ایک مین اصول کا رد ہے اور ایک مین فروع کا اور سوا اسکے علامہ شوکانی
اپنے غالب مولفات مین مذاہب زیدیہ کا تعقب فرماتے ہین جیسا کہ شرح
منتقی وغیرہ سے ظاہر ہے معترض صاحب کو شاید یہ بات معلوم نہو گی کہ زیدیہ فروع
مین حنفیہ ہین اور اصول مین معتزلہ تب اگر شوکانی زیدی ٹھیرینگے تو غایت فی الباب
یہ کہ فروع مین حنفی ہوے اور اصول مین محدث تو یہ طعن محض بیکار گئی اور اگر
زیدیہ تفضلیہ یا شیعہ ہین نزدیک معترض کے تو رد کرنا شوکانی کا اُنکے اصول
و فروع پر صریح دلیل ہے اسبات پر کہ وہ زیدی نہین اس جگہ احتمال تقیہ کا بھی
نہین ہو سکتا اس لیے کہ جس بادشاہ یمن کے شوکانی قاضی القضات تھے یعنی
امام منصور باللہ وہ زیدی المذہب تھا اور اس رد و قدح کے پیچھے بہت کچھہ
تکلیف انکو پہنچی خفاش کو دن مین نظر نہین آتا ورنہ وبل الغمام مین ایک موضع پر
مرقوم ہے من غلا من الزیدیۃ وسب وثلب فلیس ہو من الزیدیۃ ولا من اتباع
ائمۃ اہل البیت بل ہو رافضی معاند لغلاۃ الرافضۃ انتہے اور کتاب نثر الجوہر
شرح حدیث ابی ذر مین فرماتے ہین فعرفت بہذا ان کل رافضی خبیث علی
وجہ الارض یصیر کافرا بتکفیرہم لصحابی واحد لان کلواحد منہم قد کفر ذلک الصحابی
فکیف بمن کفر کل الصحابۃ واستثنی افرادا یسیرۃ تنفیقا لما ہو من الضلال الخ

على الطغام الذين لا يعقلون الحجج ولا يفهمون البراهين ولا يفطنون بما يضره اعداء الاسلام
من العناد لدين الله والكياد لشريعته قال وقد ثبت في كتب اللغة وشروح الحديث
وكتب التواريخ ان الرافضة انما ثبت لهم هذا اللقب لما طلبوا من الامام زيد بن علي
بن الحسين رضي الله عنهم ان يتبرأ من ابي بكر وعمر فقال هما وزيرا جدي فرفضوه
وفارقوه فسموا حينئذ الرافضة اور ارشاد الغبي میں فرماتے ہیں ربما تجاوز بعض
جهال الشيعة من اهل عصرنا سب الصحابة فحكم على من لم يسب بانه ناصبي وهذه
قضية اشد من قضية السب لان هذا الجاهل حكم على جميع العلماء من السلف والخلف
بالنصب والناصبي كافر فيستلزم هذا الحكم تكفير جميع المسلمين وليس بعد هذا الخذلان
خذلان ولا اشنع من هذه الخصلة التي تبكي لها عيون الاسلام وتضحك لمثلها
الكفران وما درى هذا المخذول ان من كفر مسلما واحدا صار كافرا بنصوص السنة المطهرة
فكيف بمن كفر جميع المسلمين فيا لله العجب من جهل يبلغ به جهله الفضيح الى الكفر المضاعف
نسال الله السلامة انتهى اور یہی فرماتے ہیں ومن العجائب انا سمعنا من جهال
عصرنا من يطلق اسم النصب على من يقرأ في كتب الحديث بل على من قرأ في
سائر علوم الاجتهاد ويطلقونه ايضا على ائمة الحديث بل وعلى اهل المذاهب
الاربعة وهذه مصيبة مهلكة لدين من تساهل في ذلك ولا يكون الا احد رجلين اما
جاهل لا يدري ما هو النصب ولا ما هو الناصبي او غير مبال بهلاك دينه ومن كان
بهذه المنزلة لا ينتفع بمثل هذا النصح وليس علينا الا القيام بعهد البيان للناس الذي
اوجبه الله ورسوله علينا ليهلك من هلك عن بينة ويحيى من حي عن بينة انتهى
جو شخص اس شد و مد سے زیدیہ کے فروع و اصول کو رد کرتا ہوا اسکی نسبت کہنا
کہ طرق زیدیہ پر چلتا ہے سراسر ظلم ہے باقی رہا کتب زیدیہ سے نقل کرنا تو یہ
کچھ عیب نہیں اکثر اہل سنت مذاہب اہل بدعت کو کتب اہل بدعت سے بغرض

ردّ وابطال نقل کرتے ہین کما لایخفی علی من لہ ادنی المام بکتب الاصول العقائد
اور یہ قول کہ اصول اُسکے بہت سے مخالف اصول علمای امت محمدیہ کے ہین اگر
مراد اس سے یہ ہے کہ اکثر اصول اُسکے کل علماء محمدیہ کے مخالف ہین کما ہو الظاہر
تو یہ محض دعوی بلا دلیل ہے مدعی کے ذمہ اسکا اثبات ہے وانی لہ التناوش
من مکان بعید اور اگر یہ مراد ہے کہ اکثر اصول اُسکے بعض علماء امت محمدیہ کے
مخالف ہین پس قطع نظر اس سے کہ اسکا اثبات بھی ذمہ مدعی کے ہے کچھہ موجب
تشنیع نہین کیونکہ کوئی مجتہد اور کوئی عالم علماء امت سے ایسا نہین کہ اُسکے
اکثر اصول بعض علمائی امت محمدیہ کے مخالف نہون اصول فقہ حنفیہ مین
کیا خلاف حنفیہ کا ساتھہ اصول فقہ شافعیہ ومالکیہ وغیرہم کے نہین ہے اگر اسطرح کا
خلاف کسی مسئلہ اصول مین امام شوکانی رح نے بھی فرمایا تو کیا برا ہوا وہ تو
مجتہد مطلق تھے مجتہد پر تقلید دوسرے عالم کی لازم نہین آتی جو یہ خلاف سبب
اعتراض سمجھا جاوے ولکن ؎ ہنر بچشم عداوت بزرگ ترعیبیست ٭ گل ست
سعدی و در چشم دشمنان خارست ٭ اور اگر یہ مراد ہے کہ اکثر اصول اُسکے جمہور علمای
امت محمدیہ کے مخالف ہین تو یہ بھی محض دعوی بلا دلیل ہے ہان اگر یون کہا جاتا
کہ بعض اصول مین وہ جمہور اہل سنت کے خلاف کرتے ہین توالبتہ اُسکے لیے
ایک وجہ صحت کی ہو سکتی ہے کیونکہ امام شوکانی رح نزدیک موافقت جمہور کوئی
امر ضروری نہین ہے تاکہ اُنکی مخالفت کے ساتھہ اُنپر طعن کیجاوے جو جائیکہ
جس جگہ مخالفت کی ہے وہ مخالفت ہمراہ دلیل قوی ہے پس کیونکر یہ بات
موجب تشنیع ہوسکتی ہے اور یہ قول کہ مسائل فرعیہ اُسکے بہت سے موافق احکام
ظاہریہ کے لغو اور باطل مین یہ بھی محض دعوی بلا دلیل ہے معترض اگر شوکانی اور
حرانی کے رفیع قدر اور علو منزلت سے واقف ہوتا تو ایسے خرافات نہ بکتا

وکیل صاحب کو چاہیے کہ ترجمہ حرانی و شوکانی کا کتب طبقات اور رجال اور ان رسائل میں جو مخصوص انکے تراجم کے ساتھ ہین معائنہ کرکے اس شیوہ رائی سے تائب ہو۔ قولہ ان جسکو دفع تعارض احادیث کی طرف معلوم کرنا منظور ہو وہ طحاوی کی شرح معانی الآثار اور مشکل الآثار کو امام محمد کی کتاب الحجج کو دیکھے اور محدثین شافعیہ کی کتب کو معائنہ کرے کہ انسے اصل کیفیت منکشف ہوجاوے۔ اقول قطع نظر رکاکت عبارت سے معلوم نہین کہ علمای حنفیہ اور محدثین شافعیہ کو کیا قربت ہے کہ جنکی کتب کی طرف واسطے دفع تعارض کے ہدایت ہوتی ہے اور علمائی مالکیہ اور علمائی حنابلہ اور عامہ اہل حدیث سے کیا قصور سرزد ہوا ہے کہ جنکی کتب کی طرف واسطے دفع تعارض کے ہدایت نہوی

جواب فتوائے عبد الغفور مطبوعہ مطبع حنفی دہلی واقع کوچہ ایمان ✤

اصحاب علم و خبرت و ارباب عدل و نصفت پر مخفی نرہے کہ ان ایام میں ایک فتوے دیکھا گیا کہ جسمیں سراسر حدیث و اہل الحدیث و فقہ سنت اور اوسکے احباب کی ساتھہ استہزا مقصود ہے اسلئے ذباعن الدین و نصیحۃ للمسلمین جواب اوسکا لکھا جاتا ہے۔ قولہ جواب سوال اول کا یہ ہے کہ وہ پانی پاک ہے ترجمہ در بہیہ مطبوعہ فاروقی صفحہ کو دیکھو پانی پاک ہی اور پاک کرنیوالا نہین نکالتی اوسکو ان دو وصفت سی کوئی چیز مگر نجاست کہ بدلی اوسکی رنگ بو مزے کو پھر آگی فرماتے ہین اور نہین فرق درمیان تہوڑے اور بہت کے اقول اس مسئلہ کی ساتھہ امام شوکانی رح و نواب صدیق حسن خان صاحب منفرد نہیں ہین بلکہ ایک جماعت صحابہ و تابعین و من بعدہم کے مانند امام دار الہجرۃ مالک بن انس اور انکی اتباع وغیرہم کی اسطرف گئی ہے قال الشوکانی رح فی النیل و قد ذہب الی ذلک ابن عباس و ابوہریرۃ و الحسن البصری و ابن المسیب و عکرمۃ و ابن ابی لیلی و الثوری و داؤد الظاہری و النخعی و جابر بن زید و مالک

والغزالی انتہی وقال البخاری فی صحیحہ قال الزہری لا باس بالماء ما لم یغیرہ طعم او ریح او لون
انتہی قال الحافظ فی الفتح ومذہب الزہری ہذا صار الیہ طوائف من العلماء انتہی وقال
القسطلانی ومقتضی قول الزہری انہ لا فرق بین القلیل والکثیر والیہ ذہب جماعۃ من العلماء ایضا قال
وقال المالکیہ لیس للماء الذی تحلہ النجاسۃ قدر معلوم ولکنہ متی تغیر احد اوصافہ الثلاثۃ تنجس قلیلا کان
او کثیرا وقال ایضا وقال المالکیۃ لا ینجس الا بالتغیر قلیلا کان او کثیرا جاریا کان الماء او راکدا
انتہی قال عبد الوہاب الشعرانی فی المیزان ومن ذلک نجاسۃ الماء الراکد القلیل ای
دون القلتین اذا وقعت فیہ نجاسۃ ولو لم تتغیر عند الامام ابی حنیفۃ والشافعی واحمد فی احدے
روایتہ مع قول مالک واحمد فی الروایۃ الاخری انہ طاہر ما لم یتغیر فان تغیر فنجس وان بلغ
قلتین انتہی وایضا قال فیہ وکذالک الخلاف فی الجاری فانہ کالراکد عند الامام ابی حنیفۃ و
احمد وہو الجدید من مذہب الشافعی وقال مالک لا ینجس الجاری الا بالتغیر قلیلا کان او کثیرا
واختارہ جماعۃ من اصحاب الشافعی کالبغوی وامام الحرمین والغزالی انتہی اور دلیل اس مسئلہ کی حدیث
ابو سعید خدری کی ہی قال قیل یا رسول اللہ انتوضأ من بیر بضاعۃ وہی بیر یلقی فیہا الحیض و
لحوم الکلاب والنتن فقال رسول اللہ صلعم الماء طہور لا ینجسہ شئ جسکی تصحیح امام احمد وحاکم و یحیی
بن معین وابن حزم نے کی ہی اور ترمذی نے اسکو حسن کہا ہی اور ابو اسامہ نے اسکو جید
کہا ہی اور ابن مندہ نے کہا کہ اس حدیث کی اسناد مشہور ہی جب معلوم ہو چکا کہ یہ مسئلہ
حدیث صحیح سے ثابت ہی اور ایک جماعت کبار ائمہ کی اسطرف گئی ہی تو اسپر طعن در حقیقت طعن
آنحضرت صلعم و ابن عباس و ابوہریرہ و حسن بصری و ابن المسیب و عکرمہ و ابن ابی لیلی و ثوری
و داؤد ظاہری و نخعی و جابر بن زید و غزالی و زہری و بغوی و امام الحرمین پر ہی بلکہ ائمہ
اربعہ میں سی دو امام یعنی امام مالک و امام احمد اور انکی اتباع پر اور جو شخص ایسی اکابر
طعن کرے اوسکی ایمان کا کیا ٹھیک ہی ونعم ما قیل ؎ چون خدا خواہد کہ پردہ کس درد
میلش اندر طعنۂ پاکان برد اور اس حکم بالطہارۃ کا صرف یہ ثمرہ ہی کہ اگر احیانا ایسا

پانی کپڑے مین لگ جاوے تو وہ ناپاک نہین ہوتا یا اگر ایسی پانی کے سوا کوئی پانی دوسرا میسر نہ آوے تو اوس سے وضو و غسل کرنیسے نماز درست ہی یا کسی کپڑے مین نجاست یقینی ہو اور ایسی پانی سے وہ کپڑا دہو یا جاوے تو پاک ہو جاتا ہے وامثال ذلک نہ یہ کہ باوجود میسر آنے دوسرے پانی کے اسی سے وضو و غسل کیا جاوے اور اسی سے کپڑا پاک کیا جاوے اسی واسطے زہری نے کہا ہی اذا ولغ فی اناء لیس لہ وضوء غیرہ یتوضأ به وقال سفیان ہذا الفقہ بعینہ لقول اللہ عز وجل فلم تجدوا ماء فتیمموا وہذا ماء کذا فی البخاری دیکھو اگر کسی پانی مین اسقدر مخاط و تہوک و چرک گوشت آدمی مخلوط ہو جائے کہ رنگ و مزہ و بو کو بدل دے تو وہ پانی بالاتفاق پاک ہے اور حالانکہ کوئی عاقل اوسکی استعمال کو پسند نکریگا کیونکہ قطع نظر طہارت کے نظافت بہی تو کوئی چیز ہے حدیث مرفوع مین وارد ہے ان اللہ نظیف یحب النظافۃ رواہ الترمذی من حدیث سعد باقی رہا پینا ایسی پانی کا اسکا جواز تو اس مسئلہ کی بنا پر ہرگز ثابت نہین ہوتا ہی کیونکہ طہارت و حلت مین ملازمہ نہین ہی بعض اشیاء طاہر ہین لیکن بوجہ مضرت یا تغیر یا استقذار یا سمیت کے اوسکا کہانا حلال نہین ہی جیسے مٹی و افیون و مخاط و سنکہیا وغیرہا اسیطرح یہ پانی گو طاہر ہے لیکن اس سے حلت اسکی شرب کی ثابت نہین ہوتی قولہ جواب سوال و وم کا یہ ہی کہ کتی کی کہال و گوشت اور اوسکا گوہ و موت سب پاک ہی اور جب پاک ہی تو اوسپر نماز درست ہے اقول امام شوکانی رح و نواب صاحب بہادر کتی کی طہارت کی ساتہہ متفرد نہین ہین بلکہ امام مالک رح کا بہی مذہب ہی فتح الباری مین مرقوم ہی وعن مالک روایۃ ان الامر بالتسبیع للندب المعروف عند اصحابہ انہ للوجوب لکنہ للتعبد لکون الکلب طاہرا عندہم انتہی وقال عبد الوہاب الشعرانی فی المیزان ومن ذلک قول الامام الشافعی واحمد وابی حنیفۃ بنجاسۃ الکلب مع قول الامام مالک بطہارتہ انتہی اور ایسا ہی کتی کے گوہ و موت کے پاک کہنی کے ساتہہ امام شوکانی رح و نواب صاحب بہادر متفرد نہین ہین فتح الباری مین ...

وقد قال جميع بان ابوال الحيوانات كلها طاهرة الا الادمي وممن قال به ابن وهب حكاه
الاسمعيل وغيره عنه انتهى اور بهى اوسمين دوسرے جگه ہى وظاہر ايراده حديث العرنيين يشعر
باختياره الطهارة ويدل على ذلك قوله فى حديث صاحب القبر ولم يذكر سوى بول الناس والى
ذلك ذهب الشعبي وابن عيينة وداود وغيرهم وهو يرد على من نقل الاجماع على نجاسة
بول غير الماكول مطلقا انتهى وقال القسطلانى وظاهر قول المؤلف فى الترجمة ابوال الابل
والدواب جعل الحديث حجة لطهارة الارواث والابوال مطلقا كالظاهرية الا انهم استثنوا
بول الادمي وروثه انتهى اور ميزان شعرانى مين مرقوم ہے ومن ذلك قول الشافعي بنجاسة
البول والروث مطلقا مع قول الامام مالك واحمد بطهارتهما من ماكول اللحم ومع قول النخعي
جميع ابوال الحيوانات الطاهرة طاهر انتهى ان عبارات سى ظاہر ہوا كہ ابن وہب و
شعبى وابن علية وداود ونخعى وبخارى وغيرہم كا يہى مذہب ہے اور كتے كى كہال پر نماز كا
درست ہونا اور اوسكو ڈول مين ليكر نماز كا صحيح ہونا فقہ حنفى سے ثابت ہى قال فى
الدر المختار واعلم انه ليس الكلب بنجس العين عند الامام وعليه الفتوى وان رجح بعضهم النجاسة
كما بسطه ابن الشحنة فيباع ويوجر ويضمن ويتخذ جلده مصلى ودلوا ولو اخرج حيا ولم يصب
فمه الماء لا يفسد ماء البئر ولا الثوب بانتفاضه ولا بعضه ما لم ير ريقه ولا صلوة حامله ولو كبيرا
انتهى **قوله** اور اسكے شرح مين صاحب درارى مضيه جناب نواب صديق حسن خان جو
آج مجتهد العصر اور حديث مين لاثانى ہين يون لكہتے ہين **اقول** يہ قول تو ايسا ہى ہى
جيسا كسى نے كہا ع چه خوش گفته است سعدى در زليخا + كيونكہ درارى مضيه
تاليف نواب صاحب بہادر كى نہين ہے بلكہ امام شوكانى رح كى ہے اور نواب صاحب
كى شرح كا نام روضه نديه ہى **قوله** جواب سوال سوم بہى اسى سے معلوم
ہوگيا كہ منى اور رطوبت فرج عورت پاك ہى اب خواه اوسكو شكر مين لپيٹ كر
كہائى يا زبان سى چاٹى سب درست ہى **اقول** طہارت منى كى ساتہ امام شوكانى رح و

نواب صاحب بہادر منفرد نہیں ہیں بلکہ ایک جماعت صحابہ وغیرہم کی اسطرف گئی ہے
قال النووی وذہب کثیرون الی ان المنی طاہر وروی ذلک عن علی بن ابی طالب وسعد
بن ابی وقاص وابن عمر وعائشہ وداؤد واحمد فی اصح الروایتین وہو مذہب الشافعی
واصحاب الحدیث وقد غلط من اوہم ان الشافعی رح منفرد بطہارتہ انتہی قال الترمذی فی جامع
قال ابن عباس المنی بمنزلۃ المخاط فامطہ عنک ولو باذخرۃ وقال الحافظ فی الفتح ولیس بین حدیث
الغسل وحدیث الترک تعارض لان الجمع بینہما واضح علی القول بطہارۃ المنی بان یحمل الغسل علی
الاستحباب للتنظیف لا علی الوجوب وہذہ طریقۃ الشافعی واحمد واصحاب الحدیث انتہی وقال
القسطلانی ویجمع بینہما وبین حدیث الباب علی القول بطہارتہ کما ہو مذہب الامام الشافعی
واحمد والمحدثین بحمل الغسل علی الندب او غسلہ لنجاسۃ الممر او لاختلاطہ برطوبۃ الفرج انتہی
ایضا قال وحاصل ما فی ہذہ المسئلۃ ان مذہب الشافعی واحمد طہارۃ المنی وقال ابوحنیفہ و
مالک بنجس انتہی وقال الشعرانی فی المیزان ومن ذلک قول الامام ابی حنیفہ ومالک بنجاسۃ المنی
من الادمی مع قول الشافعی واحمد انہ طاہر انتہی اور رطوبت فرج کی طہارۃ تو فقہ حنفی میں
مصرح ہے قال فی الدر المختار ویحی ان رطوبۃ الفرج طاہرۃ عندہ اوراوپر گذرا کہ طہارت مستلزم
حلت اکل کو نہیں ہے قال النووی وہل یحل اکل المنی الطاہر فیہ وجہان اظہرہما لا یحل لانہ مستقذر
فہو داخل فی جملۃ الخبائث المحرمۃ علینا وقال الشعرانی فی المیزان لا یلزم من طہارتہ
حلہ فقد یحرم الشئی الطاہر بضرورۃ فی بدن او عقل انتہی وقال الشوکانی فی السیل والحق
ان الاصل فی الاعیان الطہارۃ وان التحریم لا یلازم النجاسۃ فان الحشیشہ محرمۃ طاہرۃ
وکل المخدرات والسمومات القاتلۃ لا دلیل علی نجاستہا واما النجاسۃ فیلازمہا التحریم فکل
نجس محرم ولا عکس وذلک لان الحکم فی النجاسۃ ہو المنع عن ملابستہا علی کل حال فالحکم
بنجاسۃ العین حکم بتحریمہا بخلاف الحکم بالتحریم فانہ یحرم لبس الحریر والذہب وہما طاہران
ضرورۃ شرعیۃ واجماعا انتہی قولہ اور پاک چیزوں کی اجازت قرآن میں ہے کلوا من طیبات

اقول یہ استدلال بدیہی البطلان ہی بدو وجہ اول یہ کہ آیت مین من تبعیضیہ موجود ہی
پس آیت مین اجازت بعض طیبات کی کہانیکی ہوئی نہ کل کی دوم یہ کہ مراد طیبات سے
آیت مین طاہرات نہین ہین بلکہ یا مراد طیب الکسب ہے کما قال عمر بن عبد العزیز یا حلال الرزق
کما قال الضحاک ہکذا فی عامۃ التفاسیر قولہ جواب سوال چہارم ہی بیان سے معلوم ہو گیا
کیونکہ سور کی چربی اور خون اور اوسکی بال اور کہال اور اوسکا گوہ و موت جبکہ ان
سات چیزون کے علاوہ وہ ہی تو پاک ہی تو خواہ اب وسکو کوئی کہاوے یا پہوسے یا اوسکی
کہال کا ڈول یا مصلی بناوے یا قران مجید کی جلد طیار کرے سب درست ہی اقول
سور کی طہارت کی ساتہہ امام شوکانی رح و نواب صاحب بہادر متفرد نہین بلکہ امام مالک کا
بہی یہی قول ہے قال الشوکانی فی تفسیرہ واختلفوا فی نجاسۃ فقال الجمہور انہ نجس وقال
مالک انہ طاہر وقال الشعرانی فی المیزان ومن ذلک قول الامام الشافعی وابی حنیفۃ بنجاسۃ
الخنزیر وانہ یغسل منہ سبعا عند الشافعی ومرۃ عند الامام ابی حنیفۃ نظیر ما تقدم فی الکلب
مع قول الامام مالک رح بطہارتہ حیا انتہی وقال فی النیل والعلۃ فی تحریم بیعہ وبیع المیتۃ ہی النجاسۃ
عند جمہور العلماء فیتعدی ذلک الی کل نجاسۃ ولکن المشہور عن مالک طہارۃ الخنزیر
اور سور کے گوہ و موت کی طہارت کے ساتہہ بہی شوکانی و نواب صاحب بہادر متفرد نہین ہین
کما تقدم اور یہ بہی معلوم ہو چکا کہ طہارت و حلت مین کچہہ تلازم نہین ہے فتذکر قولہ جواب
پنجم مرد کو چاندی کا زیور خواہ کڑا یا پازیب سب درست ہے ترجمہ دربہیہ صفحہ ۲۰۸ اور
حرام ہے مردون پر سونیکا زیور نہ اور چیز کا **اقول** غیر ذہب کا زیور جو مردون کے
لئے حلال ہی مراد اوس سی وہ زیور ہے جسمین تشبہ نسا کی ساتہہ لازم نآوے جیسے خاتم
و منطقہ و حلیۃ السیف نہ کڑا اور پازیب کہ اسمین صریح تشبہ نسا کے ساتہہ لازم آتا ہے
لہذا وہ حرام ہے بدلیل حدیث ابن عباس رض قال لعن رسول اللہ صلعم المتشبہین من الرجال بالنساء
والمتشبہات من النساء بالرجال وفی روایۃ لعن رسول اللہ صلعم المخنثین من الرجال و

من النساء فقال اخرجوهم من بیوتکم فاخرج النبی ؑ فلانة واخرج عمر فلانا رواه احمد والبخاری
کذا فی المنتقی پس جواب کو امام شوکانی و نواب صاحب جواز کے مسلک کی بنا پر غیر صحیح
قولہ جواب سوال ششم یہ ہے کہ پھوپھی سے نکاح درست ہے مولوی قربان علی رئیس المحدثین
کی کتاب تحفۃ المومنین مطبوعہ مطبع نولکشور کے صفحہ ۱۵ کو دیکھو **اقول** ہر چند ہمکو اس
قول کے رد کی حاجت نہیں ہے کیونکہ ہم نہیں جانتے کہ تحفۃ المومنین کیسی کتاب ہے اور نہ یہ
معلوم ہے کہ مولف اوسکا کیسا ہے لیکن یہ جان لینا چاہیے کہ یہ جواب مجیب نے سائل کی شرط
کے موافق نہیں دیا کیونکہ سائل نے شروع سوال مین کہا ہے یہ چند مسائل علماء غیر مقلدین سے
استفسار کیے جاتے ہین پس وہ اونکی جواب اپنی معتبر اور سندی کتابون سے عنایت فرمادین
انتہی اور تحفۃ المومنین کوئی سندی اور معتبر کتاب نہین ہے علاوہ اسکے غیر مقلدین کی معتبر کتابون
مین اسکی خلاف موجود ہے ترجمہ در بہیہ جسکا جابجا مجیب حوالہ دیتا ہے خود اوسمین مرقوم ہے اور اون
عورتون سے جنکی حرمت قران شریف مین آئی ہے اور وہ چودہ عورتین ہین سوتیلی مان
سگی مان بیٹی بہن پہپہی خالہ بہتیجی اہ یہان سے معلوم ہوا کہ مجیب کو تدین کی راہ سے
جواب دینا سوالات مذکورہ کا مطلوب نہین ہے بلکہ غرض اوسکی محض استہزا حدیث اور
اسکی اہل کی ساتھ ہے پس خوف ہے اوسپر کفر کا دیکھو کیدانی نے جو اپنی کتاب مین لکھا ولا تشیر
بالسبابة کاہل الحدیث اوسپر خود محققین حنفیہ نے صاف لکھدیا کہ اگر حسن ظن کیدانی کے
ساتھ نہوتا تو اوسکے کفر کا فتوی دیدیا جاتا اور یہ بھی معلوم ہوا کہ مجیب جو آپکو محمدی ظاہر
کرتا ہے یہ محض جھوٹ ہے بلکہ وہ متعصب حنفیے ہی **قولہ** جواب سوال ہفتم یہ ہے کہ جہانتک ممکن ہو
نسب ثابت کرنا چاہیے کیونکہ قطع نسب مین طفل بیگناہ میراث و نان نفقہ سے محروم رہتا ہے
سنن ابی داود کے صفحہ ۲۲۶ مین یہ حدیث موجود ہے اختصم سعد بن ابی وقاص و عبد
بن زمعة الحدیث **اقول** اسمین کلام ہے بدو وجہ اول یہ کہ سنن ابو داود کوئی خاص
کتاب غیر مقلدین کی نہین ہے بلکہ وہ تو ایک حدیث کی کتاب مشہور ہے اور کتب احادیث

کی تسلیم کرنے مین مقلد و غیر مقلد سب برابر ہین اور اگر حضرت مجیب سنن ابو داود و علی ہذ
القیاس دیگر کتب احادیث کو اپنی کتاب نہین جانتے ہین بلکہ خاص غیر مقلدون کی کتاب
سمجھتے ہین تو اونکو بڑی مشکل پڑیگی کیونکہ ماخذ معظم مسائل دین کا کتب احادیث ہین تو وہ
ان مسائل کو کہان سی ثابت کرین گے علاوہ اسکی کسی حنفی نے آجتک کتب احادیث کو
مان نے سے استنکاف نہین کیا ہو فہذا التعصب ای تعصب تیسرا وہم یہ کہ درحقیقت مورد اس طعن
کے حنفیہ ہین نہ اہل حدیث کیونکہ اہل حدیث کے نزدیک ثبوت نسب کے لئی امکان وطی شرط
ہے اور امام ابو حنیفہ کے نزدیک مجرد عقد کافی ہی یہان تک کہ اگر طلاق دے ایک
شخص نے عقد کی بعد بغیر امکان وطی کے پھر جنی وہ مطلقہ عقد سے چھ ماہ کے بعد تو نسب
امام ابو حنیفہ کے نزدیک ثابت ہو جائیگا قال النووی واما قولہ صلعم الولد للفراش فمعناہ
انہ اذا کان للرجل زوجۃ او مملوکۃ صارت فراشا لہ فاتت بولد لمدۃ الامکان منہ لحقہ الولد
وصار ولدا یجری بینہما التوارث وشرطوا امکان الوطی بعد ثبوت الفراش فان لم یمکن
بان نکح المغربی مشرقیۃ ولم یفارق واحد وطنہ ثم اتت بولد لستۃ اشہر او اکثر لم یلحقہ لعدم
امکان کونہ منہ ہذا قول مالک والشافعی و احمد والعلماء کافۃ الا ابا حنیفۃ فلم یشترط الامکان
بل اکتفی بمجرد العقد وقال حتی لو طلق عقب العقد من غیر امکان وطی فولدت لستۃ اشہر
من العقد لحقہ الولد وہذا ضعیف ظاہر الفساد ولا حجۃ لہ فی اطلاق الحدیث لانہ خرج علی الغالب
وہو حصول الامکان عند العقد انتہی وقال الشوکانی رح فی النیل و ظاہر الحدیث ان الولد
انما یلحق بالاب بعد ثبوت الفراش وہو لا یثبت الا بعد امکان الوطی فی النکاح الصحیح
او الفاسد والی ذلک ذہب الجمہور وروی عن ابی حنیفۃ انہ یثبت بمجرد العقد واستدل
لہ بان مجرد المظنۃ کافیۃ ورد بمنع حصولہا بمجرد العقد بل لابد من امکان الوطی ولا شک ان
اعتبار مجرد العقد فی ثبوت الفراش جمود ظاہر فانہ قد حکی ابن القیم عن ابی حنیفۃ انہ یقول
بان نفس العقد وان علم انہ لم یجتمع بہا بل لو طلقہا عقبہ فی المجلس تصیرہ الزوجۃ فراشا

وہذا یدل علی انہ لایلاحظ المظنۃ اصلا ویؤید ذلک انہ روی عنہ فی الغیث انہ یقول بثبوت الفراش ولحوق الولد وان علم انہ ما وطی بان یکون بینہ وبین الزوجۃ مسافۃ طویلۃ لایمکن وصولہ الیہا فی مقدار مدۃ الحمل وذہب ابن تیمیۃ الی انہ لابد من معرفۃ الدخول المحقق وذکر انہ اشار الیہ احمد ورجحہ ابن القیم وقال وہل یعد اہل اللغۃ والعرف المرأۃ فراشا قبل البناء بہا وکیف تاتی الشریعۃ بالحاق نسب من لم یبن بامراتہ ولا دخل بہا ولا اجتمع بہا بمجرد امکان ذلک وہذا الامکان قد قطع بانتفائہ عادۃ فلا تصیر المراۃ فراشا الا بدخول محقق انتہی واجیب بان معرفۃ الوطی المحقق متعذرۃ فاعتبارہا یودی الی بطلان کثیر من الانساب وہو یحتاط فیہا واعتبار مجرد الامکان یناسب ذلک الاحتیاط ولابد فی ثبوت نسب الولد ان تاتی المراۃ بہ بعد مضی اقل مدۃ الحمل من وقت امکان الوطی عند الجمہور او العقد عند ابی حنیفۃ او معرفۃ الوطی المحقق عند ابن تیمیۃ وہذا مجمع علیہ فلو ولدت قبل مضیہا حصل القطع بان الولد من قبل فلا یلحق انتہی وقال فی الدر المختار وقد اکتفوا بقیام الفراش بلا دخول کتزوج المغربی بمشرقیۃ بینہما سنۃ فولدت لستۃ اشہر مذ تزوجہا لتصورہ کرامۃ او استخداما انتہی اگر کہا جاوے کہ امام ابو حنیفہ کے نزدیک بھی امکان وطی شرط ہے جیسا کہ قول صاحب مختار کا لتصورہ کرامۃ اسپر دال ہے اور رد المختار میں مرقوم ہے **قولہ** بلا دخول المراد نفیہ ظاہرا والا فلا بد من تصورہ وامکانہ ولذا لم یثبتوا النسب من زوجۃ الطفل وممن ولدت لاقل من ستۃ اشہر علی ما مر تفصیلہ وعبارۃ الفتح والحق ان التصور شرط ولذا لو جاءت امراۃ الصبی بولد لا یثبت نسبہ والتصور ثابت فی المغربیۃ لثبوت کرامات الاولیاء والاستخدامات فیکون صاحب خطوۃ او جنی اہ تو جواب وسکا یہ ہے کہ شاید مراد جمہور کی امکان سے امکان عادی ہی اور امام ابو حنیفہ رح کی امکان سے امکان عقلی ہی گو عادۃ مستحیل ہو اور تعلیل ساتھ ثبوت کرامت اولیا کی اسپر قرینہ قویہ ہے فقط وانا العبد الضعیف المدعو بالٰہی بخش بن مسیح اللہ العظیم آبادی البہاری نزیل الدہلی فی الحال ومرید الارتحال الی بھوپال صانہا اللہ تعالیٰ من شر کل مبتدع دجال

## جواب جلاء البصر

الحمد لولیہ والصلوۃ والسلام علی نبیہ وآلہ وصحبہ اما بعد آج ایک رسالہ موسوم بجلاء البصر باثبات شق القمر دیکھنے مین آیا شیخ وکیل احمد صاحب کے نام سے تالیف کیا گیا ہے اوسکی عبارات ومضامین دیکھنے سے معلوم ہوا کہ مولف صاحب کا وکیل مسیلمہ ہونا تو مسلم ہے لیکن وکیل احمد ہونا بعین تاویل ممکن ہو سکتا ہی کہ ؎ شیر قالین از برائی گدکنند + بو مسیلمہ را لقب احمد کنند + وکیل صاحب نے بحکم الاناء یترشح بما فیہ کسی جگہہ پر تو ذکر فروج کیا ہی اور کہین پر تذکرہ ولوج اور کسی جگہہ غیبت معتزلہ کا وظیفہ کیا ہے جو اشد من الزنا ہی اور کہین بر ناحق بمقتضا اپنے پیشہ وکالت کے ابطال حق کا خیال فرمایا ہی اور مع ہذا لقب رسالہ کا ابطال الاباطیل ہے اگر ابطل الاباطیل ہو تو بہت زیبا ہی اور جلاء البصر بفتح جیم بھی درست ہی کیونکہ ناظرین انصاف گزین کو اعمی البصر والبصیرۃ ہونا وکیل صاحب اور اونکے موکل کا عنقریب بخوبی واضح ہوجاوے گا لکن الحمد للہ کہ حسب مثل مشہور لکل فرعون موسی گرم بازاری ایسی وکیل اور موکلون کی چند ہی روز رہتی ہے بالآخر کوئی نہ کوئی اہل حق رجال غیب مین سے مثل حضرت صدیق بمقابلہ مسیلمہ کذاب پیدا ہو ہی جاتا ہی پھر تو جاء الحق وزهق الباطل کا جلوہ ہر کہ ومہ پر چمک جاتا ہی صدق رسول الله الكريم صلعم لاتزال طائفة من امتي منصورين على الحق الى آخر الحديث ولنعم ما قیل ؎ اعتبار پست فطرت یکدو ساعت بیش نیست گرد وآخر تہ نشین گر دیدہ شد بالانشین + رسالہ مذکور مین بزعم خود رد کیا ہی اوس مضمون لطیف کا جو مولانا شاہ ولی اللہ صاحب محدث دہلوی قدس سرہ نے تفہیمات الہیہ مین اور حضرت مولف حضرات التجلی نے درباب مسئلہ شق القمر لکہا ہی اور اوس پر طرفہ یہ ہی کہ وکیل صاحب نے واسطے اظہار اپنی فضیلت کے رسالہ مذکور زبان عربی مین تالیف فرمایا ہر چند بحسب عرف جواب

اوسکا زبان عربی مین لکھنا چاہیئے تہا لیکن بوجوہ معروضہ ذیل ناچار ہوکر اردو سلیس
مین لکھا گیا اول یہ کہ جسکو وکیل صاحب کی فضیلت علم کا پایہ تمام عام وخاص ناظرین پر ظاہر کرنا ہے
اور اونکے موکل صاحب کا مایۂ عقل و دین اونکی افراغ پر واضح فرمانا ہے درصورت ہونے جواب
کے عربی مین یہ مقصود مفقود ہوجاتا دوم یہ کہ عربیت رسالہ مولفۂ وکیل صاحب کی بشمول عربیت
اونکی موکل بوسیلم کے ہے جو عجمہ سے بہی بدتر ہی چنانچہ چند اغلاط فاحشہ بطور مشتی نمونہ از
خروارے ناظرین پر انشاءاللہ تعالی ظاہر کیجاوینگی اندرین صورت مخاطبت بزبان عربی
ایسے آشنا ناآشناسی ہرگز صواب ومناسب نہین ہے کہ اس کارروائی مین فی الجملہ اوسکی عربیت
دانی کی تسلیم تہی سوم خوبی تحقیق وحسن تدقیق حضرت شاہ ولی اللہ صاحب اور حضرت
مولف حضرات التجلی جو بعبارت عربی مبین ہی اور عوام اوسکے لطف سے بیخبر اوسکو
بہی بغرض عموم اشاعت کے اردو مین بیان کرنا منظور نظر تہا تا کہ ہر ایک شخص جو کسی قدر
پڑہا لکہا ہو اوسپر بہی خوبی مضمون وبلاغت ہر دو عبارت مخفی نرہے البتہ اقوال فاحشہ
وکیل صاحب کا جواب حسب الحکم واعرض عن الجاہلین اور حسب منشاء واذا خاطبہم الجاہلون قالوا
سلاما کے ترک کیا گیا اور ہر قول کے جواب مین حتی الوسع اختصار ملحوظ خاطر رہا اور تفصیل
متروک کیونکہ جواب دتفہیمات تو پہلی ہی مولوی احمد علی صاحب مرحوم رامپوری غریم
نے حیات شیخ عبد الحلیم مین ونیز بعد ممات اونکے لکہدیا ہے اور صدہا جمہور علما وطلبا
عرب وعجم اوسپر بابت نافہمی عبارت تفہیمات ثبت ہین گویا مسئلہ مذکور بمنزلہ اجماع فقہائے حنفیہ
ہوگیا ہے پس وہ واسطے ختم بحث کے کافی ہے بلکہ اوسیکی رنج مین شاید عبد الحلیم نے صبر نکر کے
حیدرآباد سے انتقال فرمایا اور فیصلہ خصومت مذکور بمبدل روح کردیا اب اونکی پوت عبد الحی
ناحق بیجہ خراشی اہل حق کرتے ہین اور اس مقدمہ کیواسطے وکیل کہڑا کرکے لڑتے ہین خیر
ہمکو اس سے کیا اس تقریر مختصر مین غفلت واضح کرنا پایۂ فضیلت ومایۂ علم وکیل وموکل ملکہ
ابو المؤکل کا ہے نہ بحث وغرض تفصیل وبسط مسئلہ سے کہ وہ مفروغ عنہ ہے اب اول حال

عربی دانی وکیفیت زبان فہمی وکیل صاحب کی سنئے فرماتے ہین الذی عندمحمدی بالکفار
انشق القمر وکیل صاحب کو موکل صاحب سے ایسا وصل و ربط بڑہا ہوا ہے کہ جسکا صلہ بھی
کہ موصول کے صلہ مین ابطاو عائد کی بہی ضرورت نرہی گو سارا جملہ تعقید محلہ کیون نہ ہوجا ئے
موکل صاحب سے بہی ایسی اغلاط بیشمار ہوئی ہین جنکی وہ اب اصلاح کر رہے ہین مگر اب
کیا ہوتا ہے ؎ ولن یصلح العطار ما افسد الدہر - فی الجملہ اتحاد وکیل صاحب کا موکل صاحب
سے اسباب مین اتنا بڑہا ہوا ہے جیسا شاعر نے کہا ہے ؎ من تو شدم تو من شدی من
شدم تو جان شدی ÷ تا کس نگوید بعد ازین من دیگرم تو دیگری قولہ بالتاویل
الرکیکہ الفاسفیۃ معلوم نہین یہ قاعدہ کس نحو جدید کا ہے کہ صفت موصوف مین مطابقت
ضرور نہین غالبًا بقول کسی پادریصاحب کے روح القدس کو پابندی الفاظ کی نہین ہے صرف
مطلب پر نظر ہے یا شاید تصور شیخ حی و شیخ میت کا معارض تصحیح الفاظ ہوا ہو ؎
قافیہ اندیشم و دلدار من ÷ گویدم مندیش غیر دیدار من ÷ اسکی سوا کوئی تاویل اس قول
رکیک اور کلام سخیف کی خیال مین نہین آتی قولہ یا اسفی علی ہہنا لک کیون حضرت
کیا یہ محاورہ فرنگی محل کا ہے جو بحذف مائی موصولہ لکہا گیا ہے یا آپکے ماں باپ نے علم
صرف کو دون ہی دیکر پڑہوایا ہے جو ایسے کودن رہے کہ باوجود اس سن و سال کے
انکا خیال بہی نہین رکہتے قولہ ان یظہروا خطایاہ کیون وکیل صاحب خطایاہ کی ضمیر
کا مرجع کیا ہے اگر مرجع بعید فضلا ہے تو افراد ضمیر کیون ہے اسمین تو صرف آپ ہی منفرد ہین
یا اور کوئی بہی جو مافی الضمیر ہو بیان فرمائیے ؎ منہ مین خدا کی دی ہے زبان بات
کیجیے ÷ یا مرجع قریب زلت وسقطہ یا سہوۃ وغلطۃ ہے اس صورت مین بہی
مطابقت عائد کی مرجع سے نہین ہان البتہ یہ تاویل تو ہو سکتی ہے کہ چونکہ مرجع
وکیل صاحب کا زلت وسقطہ یا سہوۃ وغلطۃ ہے تو اسوجہ سے مطابقت نہو سکی حضرت
من ایسی اغلاط فاحشہ تو ادنی طلبہ پر بہی ظاہر و بارز ہوتی ہین افسوس کہ آپ

ہنوز مستتر ہین لیکن کیا کیجیے ابر ازغی کے جر جوار مین آپ ہی منصوب ہوکر مجرور ہو گئے ہین اب جرفروع ہونا معلوم پہر ایسی شدومد مغالطات سے بجز رسوائی وکالت کے اور کیا کارروائی ہوسکتی ہے اگر استحال ہی ارتکاب ایسی حرکات ناشایستہ ہی ساکن ہوجاؤگے تو بزمانہ استقبال نہین بچپاؤگے قولہ من حمیۃ الاسلامیۃ یہ آپکی حمیۃ الاسلامیہ تو بالکل حمیۃ جاہلیہ ہی کیونکہ اسلام مین درمیان موصوف وصفت کے تطابق تعریف وتنکیر ضروری ہی گو حمیۃ جاہلیہ مین بقول پادریصاحب ممدوح صوف الذکر مطابقت شرط نہو پس اس حمیت کو اگر حمیت فرنگی محل کہیئے تو ترکیب آپکی درست ہوسکتی ہی اور یہی حمیت فرنگی محل اگر منظور تہی تو رسالہ عربی زبان مین لکہنا کیا جائی ضرور تہا جو خون لگاکر شہیدونمین داخل ہوی قولہ فی جنتہ النعیم اظہار فخر کا اس جگہ عجیب لطف دکہا رہا ہی وتس بن ساعدہ کی فصاحت پر خاک ڈال رہا ہے لیکن حرہ دوزخ مین پڑے یا بہشت مین جاوے وکیل صاحب کو تو اپنے حلوے مانڈے سے غرض ہی قولہ خمدت جمدت یہ دونو صیغہ اگر لازم ہین تو اہل زبان سے داد فصاحت آپکو ملنا لازم ہے اور اگر متعدی ہین تو آپکی تعدی جو عربی دانی پر ہو رہی ہے اوسکا خدا حافظ ہے قولہ ہو کتاب ای کتاب حذف واو راس آئی سے شاید اس غرض سے ہوا ہوگا کہ کتاب کو ثقیل ترین حروف علت سے صحیح سمجہی جاوے لاکن اسکو کیا کیجیے گا کہ مولوی احمد علی صاحب وغیرہ نے کتاب مذکور کو پیشتر ہی سے معتل ومختل کردیا ہی اور اگرچہ آپنے سابق ازین اوسکی تصحیح کیواسطی بہت سی ہاتہہ پانون مارے ہین لیکن کچہہ بہی شفائی علت نہین ہوی باوجود اسکی کتاب مردود کو حجت ٹہیرانا آپہی جیسی وکیلون کا کام ہے۔ قولہ من فاز العروج بالفروج۔ نصرۃ المجتہدین مین ہر دو لفظ یعنے عروج وفروج پر حرف با داخل کیا گیا ہے اور یہان حرف ایک جگہہ اب صحیح کونسی ترکیب ٹہری اور غلط

کونسی ہر دو صحیح ہین یا دونون غلط اگر دونون صحیح ہین تو سند صحت کیا ہے اور
اگر دونو غلط ہین تو پہر کیا کہنا باقی رہتو وہ الفاظ وسطا عن جو تا آخر عبارت مرقوم ہین
سو اوسکے جواب کے لئے کوئی ایک لقا شہدا فرنگی محل سے آجاوے تو ابہی مطلع
صاف ہوا جاتا ہی مسلمان کا کام نہین کہ ایسی پکڑ دین مین اختیار کرے اتخذوا
دینہم لہوا ولعبا- کا مصداق بنی یہ اونہین کو مبارک ہو جو مجددین ہین ہین طے مجتہد
شین ورین ہان اسقدر اس جگہہ یاد دلاتا ہون کہ حال عروج معترض علیہ کا کسقدر
زمانہ کثیر سے ہی اور کہان کہان تہا تاریخ بہوپال اور کتاب فرع نامی و دیگر کتب سیر
سے بخوبی ظاہر ہو سکتا ہے اور وہ حالات عمدہ زمانہ ماضی وحال بلسان قال مکذب
اس طعن سراپا اختلال کی ہین تا آنکہ ایک جماعت نے جنکو احوال سابق وحال معترض
علیہ پر آگاہی کاہی حاصل ہے اس جاہ وجلال کو حق مین جناب موصوف کے موجب
تنزل سمجہا ہی نہ باعث عروج وترقی ع فکر ہر کس بقدر ہمت اوست- آنحضرت صلعم
کو بعد عقد کے خدیجہ علیہا السلام سے جو توانگری حاصل ہوئی اور احادیث کثیرہ مین
جو اجازت بلکہ ترغیب نکاح بغرض غنائی طرفثانی وارد ہے بلکہ جو وعدہ آسودگی
طرفین کا نکاح پر قران شریف مین آیا ہی بی شبہہ وہ لوگ جو دولت تلاوت قران
کریم اور درس حدیث شریف سے محروم ہین وہ اوسکی منکر ہین سبحان اللہ حسبہ رائے
وظیفہ وو کالت مین عجب اثر دیکہا کہ نکاح شرعی پر تو طعن ہے اور اوس سفاح پر جو
وہان مروج ہے خصوصًا خاندان رؤسا مین جنکی نمک سے پرورش وکیل موکل
کی ہوئی ہے اپنا اور اونکا کچہہ ذکر ہی نہین ہے گویا معروف منکر اور منکر معروف ہوگیا
اور ہنر عیب اور عیب ہنر ٹہیرا ہے ع ہم طرز جنون اور ہی ایجاد کرین گے اجمال
بفحوائی اندک از بسیار کچہہ افترا وبہتان وکیل صاحب کے سنئے تاکہ ناظرین منصف کو
مجتہد دروغ ہونا وکیل صاحب کا ثابت ہو قولہ المنہمک باتلاف الحقوق

یہ طعن رجما بالغیب ہے وقد خاب من افتری **قولہ** المقلد للشوکانی وعبدالوہاب اسکا
جواب تلاوت آیت کریمہ سبحانک ہذا بہتان عظیم ولعنۃ اللہ علی الکاذبین کافی ہے
جو شخص تقلید کو دین مین حرام کہتا ہوا ورائمہ مجتہدین کی تقلید نکرتا ہو اوسپر
اس تقلید شخصی کا اتہام کرنا اوسی کا کام ہے جسکی ہیئی کی پہوٹ گئی ہین ہم سے
کوئی پوچہی گا تو ہم یہ بات ثابت کردینگی کہ مولف حضرات نے متعدد مسائل مین خلاف
ان دونو بزرگوار کا کیا ہے جسطرح بعض مسائل دیگر مین خلاف شیخ الاسلام وابن
قیم کا فرمایا ہے علاوہ اسکی کیا دلیل ہی اسپر کہ مولف حضرات التجلی مقلد ہے ان دونو
شخصون کا کچہہ سلسلہ شاگردی مستلزم تقلید استاذ کو نہین امام محمد بہی تو شاگرد
امام اعظم رح ہین معہذا انکا خلاف استاد سے بہت مواضع مین ثابت ہی طاعن
کو آجتک معنی تقلید کے بہی تحقیق نہین ہوئی ہم تو جب جانین کہ ان تینون ائمہ سے
کوئی شخص جوب تقلید شخصی ثابت کردی اگرچہ وہ ثبوت بہی خصم پر دلیل نہین ہو سکتا
ہے لکن طبیع آزمائی ہی سہی جب امام صاحب کے شاگرد بہی اونکی مقلد نہوے تو
دوسرے غیر مقلدون پر کیا طعن ہے آول گہر کی خبر لیجیے پہر منہ سے کچہہ باہر نکالیے
اور اگر موافقت کسی عالم کے اکثر یا بعض مسائل مین ساتہہ دوسرے عالم کے تقلید سمجہی جاتی ہے
تو ایسی موافقت تو ہر مذہب مین موجود ہے دیکہو مذہب حنفی کو مذہب یہود سے کمالیا
اور مذہب معتزلہ سے اور کسی جگہہ مذہب جہمیہ سے اور اہل بدعت سے کسقدر موافقت
ہے اور شیعون سے تو بوجہ قرب جوار کمال ہی الفت ہے حتی کہ پوت نی آج تک اپنے
بزرگونسی حارا اغلاط کو دور نکیا جو شیعون نی بصراحت نکالی ہین بلکہ خود اونکی یادگار
ہو گئی بہرحال اس طعن مین شوکانی وغیرہ کی کیا خصوصیت ہے شوکانی نے کوئی
مذہب جدید یا تجدید ناسدید مثل موکل وکیل نہین نکالا جنکی تقلید پر طعن متوجہ ہو
اونکی تو الیف مثل توالیف حفاظ اسلام ہین سو قبول روایت کو کسینی تقلید نہین کہا

؎ چشم بد اندیش کہ برکندہ باد ÷ عیب نماید ہنرش در نظر ÷ قولہ
المکفر لمقلدی الائمۃ الاربعۃ تکفیر کا طعن تو افترای محض ہی تحریم تقلید تو البتہ نقل
کی گئی ہی خواہ ائمہ اربعہ کی ہو یا موکل و وکیل کی سو اسمین کچھہ مولف حضرات متفرد نہیں
ہین بلکہ اکثر سلف شریک ہین حتے کہ امام اعظم صاحب بھی اور اگر کوئی بھی شریک نہو تو
تنہا قرآن وحدیث کافی ہی تقلید کے معنی کسی کے گلی مین پٹا ڈالنا ہی سو یہ بلا درلا
مقلدون ہی کو نصیب ہے کہ اماموں کے گلے مین اپنی پیروی کا پٹا ڈالتے ہین اور امام خود
اپنی گردن انکی پٹی سے چھوڑاتی ہین وہ کسی ایک نہین مانتے اور چار کی خصوصیت کیا ہے
یہان تو چار ہون یا ہزار سب ہی کی تقلید کا ایک ہی حکم ہے ؎ تقلید دو مقلد بی مغز
بدنام کنند نام نکو مردانرا ÷ الحاصل کہانتک اغلاط لفظی و افترا پردازی و بہتان بندے
حضرت وکیل صاحب کی جو اس رسالہ ابطل الاباطیل مین موجود ہین شمار کیے جاوین اور
پھر باوجود اس لیاقت ذاتی وصفاتی کے ایسی کاملین و مکملین پر اپنی سوء فہم سے معترض
ہوتے ہین کہ جنکی علم و فضل کا خود بھی اقرار کرتے ہین ؎ والفضل ما شہدت بہ الاعداء
چنانچہ صفحہ دوم مین لکھا ہے لکن انکرہ الفاضل المحدث المعظم السمیدع الاعز الاکرم
اعلی الشان اعز القدر والمکان الشیخ احمد ولی اللہ رح فی التفہیمات الالہیۃ اھ اب مین
پوری عبارت تفہیمات کی معہ ترجمہ و فوائد دیگر لکھتا ہون تاکہ ناظرین عام و خاص پر
یہ بات ثابت ہو جاوے کہ وکیل صاحب کا نسبت کرنا انکار کو جناب شاہ صاحب
کیطرف دربارہ شق القمر ایسا ہے جیسا کوئی نادان لا تقربوا الصلوۃ سی نماز کی حرمت
پر استدلال کرے حالانکہ کلام حضرت شاہ صاحب کا مصداق کلام الملوک ملوک
الکلام ہی ؎ چو بشنوی سخن اہل دل مگو کہ خطاست ÷ سخن شناس نئی دلبرا خطا
اینجاست ÷ پوری عبارت یہ ہی۔ وہل اعلمک ما التولی فہو کالبخت الا انہ فیہ ظلمۃ
وہذا فیہ اشراق فبالبخت یسعد السعداء ویشقی الاشقیاء اما البخت فبدیہی وانما اکرم

قوم لیسوا من اہل التمیز ومن تجلیات الاشراق مثل ان یقال انک فعلت فی بیتک
کذا وکذا وسیکون غدا کذا وکذا او المعجزات الجزئیۃ کالدعاء للمرضی وزیادۃ الطعام
والشراب اما شق القمر فعندنا لیس من المعجزات انما ہو من آیات القیامۃ کما قال تعالے
اقتربت الساعۃ وانشق القمر ولاکنہ اخبر عنہ قبل وجودہ فکان معجزۃ من ہذا السبیل
فالنصف ولا تتعسف ترجمہ ایا سکھلاوین ہین تجکو کہ کیا ہی ولایت پس وہ مثل بخت
کے ہی یعنی جسطرح نصیب اور بخت امر وہبی ہی کہ خدا ہی کی طرفسی حاصل ہوتا ہی ایسی ہی
امر ولایت بھی وہبی ہی کوئی اپنی کسب سے اوسکو نہین پا سکتا ہی لیکن بخت مین ظلمت
اور تاریکی ہوتی ہی نیک اور بد دونون ہوتی ہین اور ولایت مین اشراق یعنی
نور ہی نور ہوتا ہی پس ساتھہ بخت کے نیک ہوتی ہین نیک لوگ اور شقی ہوتی ہین
بدکار لیکن بخت پس شئ یہی یعنی ظاہر ہو اور سوا اسکی نہین کہ انکار کیا اوسکا اون قومون
نی کہ جو اہل تمیز سے نہین اور تجلیات اشراق سے مثلا یہ ہی کہ کہا جاوے تمنی اپنے
گھر مین ایسا ایسا کیا ہوگا اور معجزات جزئیہ مثل دعا کرنے کے واسطی مریضون کے
اور زیادتی کھانے اور پانی کے لیکن پہٹ جانا چاند کا پس نزدیک ہمارے
معجزات سی نہین سوا اسکی نہین کہ قیامت کی نشانیون مین سے ہی چنانچہ فرمایا
اللہ تعالی نے نزدیک آلگی گھڑی یعنے قیامت اور پہٹ گیا چاند لیکن پیغمبر صلعم نے
خبر دی اوسکی قبل اوسکی وجود کے پس ہوگیا معجزہ اس راہ سے پس انصاف کر اور
مت ہٹ دہرمی کر انتہی آگے رسالہ شق القمر مین رسالہ السیف الماضی سے نقل کیا
کہ این قول مصنف یعنی محدث دہلوی جواب شیخ صدر عالم ست اصل اینست کہ در ۱۱۶۰
شیخ صدر عالم بزمانہ محدث دہلوی رویت شق قمر ساختہ ومراد ازان رویت حقیقت
محمدیہ داشتہ نزد محدث دہلوی حقیقت حال خود نوشتہ فرستاد محدث دہلوی
برای دفع شبہ بنظر خیر خواہی مومنین انکار معجزہ شق القمر از معجزات ولایت نمود

از معجزات نبوت پس وجه انکار شان همین قصه شیخ مذکورست بنا رعلیه مصنف رح درینجا
تصریح میفرماید که صرف شق القمر بمعنی انشقاق یعنی بغیر دعوی نبوت معجزه نبود مطلبش آنست
که این شق قمر که شیخ دیده است آن معجزه نیست چراکه دعوی نبوت نیست الی آخر ما قال
وفیه ایضا معنی کلام محدث دهلوی اینست که معجزه شق قمر از معجزات جزئیه نبود زیرا که
معجزات بر دو قسم ست یکی معجزات جزئیه که سوای نبی از دیگران از اولیا کرام ظهورش
ممکن و جائز باشد چنانچه تکثیر آب طعام و باریدن باران و مانند آن دوم آنکه ظهورش
بجز نبی از دیگر اولیا ممکن و جائز نباشد همچو معجزه قرآن کریم و شق قمر چنانچه همین معنی
خواهد آمد پس شاه صاحب درینمقام نفی معجزه جزئیه بودن انشقاق قمر میفرمایند زیرا که
الف لام بر لفظ المعجزات برای عهد ست و معهود آن معجزات جزئیه است و در معجزه
علم و نطق نبی شرط ست و در کرامت نبی شرط نیست پس شق القمر ممکن بذاتست لکن
بر دست ولی ممکن الوقوع نیست تا که عدم تطابق خبر کتب سابقه لازم نیاید چه دران
مسطور بود که شق القمر بر دست نبی خواهد شد و قیامت قریب خواهد شد بعد ازین
فاضل مذکور می نگارد که انچه بعض مولویان از عبارت محدث دهلوی فهمیده اند
که او انکار شق قمر کرده است این فهم سراسر غلط ست چراکه لفظ کان بمعنی وقع آمده است
پس معنی برین نمط شد فوقع معجزة انتهی - اہل انصاف شاہ صاحب علیہ الرحمۃ
کی عبارت مین ذرا غور کرین کہ اولا ولایت کو وہبی ہیولی مین ساتھ بخت کے
تشبیہ دی ہے اور ثانیاً چونکہ مشبہ اور مشبہ بہ مین مغائرت ہوتی ہے فرق درمیان
ولایت اور بخت کے یہ بیان فرمایا کہ بخت مین ظلمت بھی ہوتی ہے اور ولایت
مین سراسر اشراف اور اشراق ہوتا ہے بعد اوسکے بطور تفریع کے فرماتے ہین
کہ اسی واسطے بسبب بخت کے سعید لوگ سعید ہوتے ہین اور اشقیا لوگ
شقی ہوتے ہین پھر بیان فرمایا کہ جو لوگ بخت کا انکار کرتے ہین وہ نادان بی تمیز ہین

کیونکہ بحث تو بدیہی ہی پہر اوس اشراف کا بیان فرمایا جو ولایت مین حاصل ہوتا ہی کہ اوسی اشراف کے سبب سے بعض حوادث ماضیہ و مستقبلہ منجلی ہو جاتی ہین جسکے سبب اولیاء اللہ خبر دیتے ہین کہ انک مخلت فی بیتیک کذا و کذا و سیکون غدا کذا وکذا۔ اب آگے فرماتے ہین کہ تمام معجزات جزئیہ اسی تجلی اشراف کے سبب ہوتے ہین جیسی کسی مریض کو دعا کی کہ وہ اچھا ہو گیا یا کہانے پینے کیوا سطے دعا کی کہ وہ بڑہگیا اور ایسی معجزات مین نبی و ولی دونو شریک ہین کیونکہ نبوت ضروری ہی مستلزم ولایت کو ہے بخلاف ولایت کے کہ مستلزم نبوت کو نہین اب اس جاین سی ایک شک پیدا ہوا کہ معجزات عظیم الشان مخصوصہ سید الانس و الجان مثل شق القمر وغیرہ کے اولیا سے بہی صادر ہو سکتے ہونگی کہ اشراف ولایت اونمین بہی موجود ہی اس سوال کے جواب کو مصدر بلفظ اما کر کر بطور جملہ مستانفہ کے ارشاد فرمایا کہ یہ معجزہ کلان مخصوص رسول مقبول اون معجزات جزئیہ مین داخل نہین جو صرف بہ تجلی اشراف ولایت ہو سکتے ہین چنانچہ لفظ من تبعیضہ اور الف لام عہد اوپر لفظ المعجزات کے اور لفظ اما استینافیہ اس معنی پر صریح دلالت کرتے ہین وکیل صاحب جب اما وغیرہ کو ہی نہین سمجہتی تو خیر انا للہ پہر اگر کوئی شخص مفقود العقل والتمیز ان قرائن بینہ کو بہی نہ دیکہے تو حضرت شاہ صاحب کے کلام مین کیا نقص لازم آتا ہے ؎ گر نہ بیند بروز شب پرچشم ٭ چشمۂ آفتاب را چہ گناہ ٭ اس تقدیر پر خلاصہ کلام شاہ صاحب یہ ہی کہ شق القمر معجزات جزئیہ سے نہین ہے کہ ظہور اوسکا ولی کے ہاتہہ پر ممکن ہو بلکہ معجزات عظیمہ نبوت سے ہی لیکن چونکہ آنحضرت صلعم نے خبر دی اوسکی قبل اوسکے وجود کے پس اس راہ سے معجزۂ جزئیہ ہو گیا کیونکہ اشراف ولایت سے حوادث ماضیہ و مستقبلہ کا اخبار ہو سکتا ہی پس نفس شق القمر تو معجزات عظیمہ نبوت سے ہی اور شق القمر اس حیثیت سے کہ پیغمبر صلعم نے اوسکی خبر دی ہی قبل اوسکی

وجود کے معجزات ولایت و معجزات جزئیہ سے ہی اب اس مقام پر ایک اعتراض وارد
ہوتا ہی تقریر اوسکی یہ ہی کہ شاہ صاحب کا یہ قول انما ہو من آیات القیامۃ صریح دلالت
کرتا ہی اس امر پر کہ شق القمر سوای آیہ قیامت کے اور کچھہ نہین ہی کیونکہ کلمہ انما واسطے
حصر کے ہی پس نفس شق القمر معجزات عظیمہ نبوت سے کسطرح ہو سکتا ہی اور جواب
اس اعتراض کا یہ ہی کہ یہ حصر اضافی ہی نہ حقیقی یعنی حصر شق القمر کا آیتہ ہونے مین بہ نسبت
معجزۂ جزئیہ ہونے کے ہی اور اگر کلام شاہ صاحب کا ظاہر پر محمول کیا جاوے اور کہا جاوے کہ
شاہ صاحب کے نزدیک نفس شق القمر اصلا معجزہ نہین ہی بلکہ آیات قیامت سے ہی تو بہی
کوئی محذور لازم نہین آتا ہی کیونکہ وقوع شق قمر آیتہ اگرچہ نص قرانی و احادیث صحیحہ
ثابت ہی مگر اوسکا شاہ صاحب کو انکار نہین ہی اسلیئے کہ آیت کو محمول آیتہ ساعۃ
پر کرتے ہین اور اطلاق آیت کا علامت قیامت پر قران و احادیث مین شائع
ہے اور شاہ صاحب جسکا انکار کرتے ہین یعنی وقوع شق القمر معجزۃ لہ صلعم وہ امر
صاف نص قرانی و احادیث صحیحہ سے ثابت نہین البتہ حدیث ابن عباس جسکو ابونعیم
نے دلائل مین روایت کی ہی وہ معجزہ ہونے پر دال ہی لفظ اوسکا یہ ہی قال اجتمع
المشرکون علی عہد رسول اللہ صلعم منہم الولید بن المغیرۃ و ابوجہل بن ہشام العاص
بن وائل والعاص بن ہشام والاسود بن عبد یغوث والاسود بن المطلب و ربیعۃ
بن الاسود والنضر بن الحارث فقالوا للنبی صلعم ان کنت صادقا فشق لنا القمر فرقتین
نصفا علی ابی قبیس و نصفا علی قعیقعان فقال لہم النبی ان فعلت تومنوا قالوا
نعم قال وکانت لیلۃ بدر فسال رسول اللہ صلعم ربہ ان یعطیہ ما سالوا فامسی القمر
قد مثل نصفا علی ابی قبیس و نصفا علی قعیقعان و رسول اللہ ینادی یا ابا سلمۃ
بن عبد الاسود والارقم بن الارقم اشہدوا انتہی۔ مگر یہ حدیث ضعیف ہی کما صرح
بہ صاحب المواہب علاوہ اسکی اس حدیث کے تاویل بہی ہو سکتی ہی اسطرح

مراد نشق لنا القمر سے ان اشق القمر ہی اور ان فعلت تومنوا سے ان عنایت ارادۂ شق القمر تومنوا ہی پس منکر معجزۂ نفس شق القمر کو نہ ضال کہہ سکتی ہین نہ کافر کما زعم صاحب نظم الدرر ثانی یہ قول شاہ صاحب کا خلاف جمہور امت البتہ ہی اور شاہ صاحب مجتہد ہین اور مجتہد پر ساتھہ مخالفت جمہور کے تشنیع نہین ہو سکتی ہی بلکہ اگر خطا مجتہد کی کسی مسئلہ مین ثابت ہو تو وہ اس خطا پر بہی ماجور ہی بیک اجر او سپر بابت خطائی مذکور طعن ضلالت وغیرہ کرنا اہل ضلال اور ارباب باطل کا کام ہی اور جو معنی وکیل صاحب نے اپنی ہٹ دہرمی اور زور وکالت سی سمجھی ہین وہ تو کوئی شخص مخالف اسلام ہو یا موافق ہرگز نہین کہہ سکتا یعنی یہ کہ ایسا بڑا خرق عادت یعنی دو ٹکڑے کر دینا چاند کا جنس معجزات سے نہین کفار نے بہی دیکہہ کر اگر معجزہ نکہا تو جادو بالضرور کہا بعدہ حضرت شاہ صاحب اپنی کلام تصوف نظام کو بسبب باریک و لطیف ہونیکی اوپر جملہ انشائیہ کے بصیغہ امر و نہی فانصف ولا تتعسف کے ختم فرماتی ہین افسوس ظالمون نے باوجود اسقدر تنبیہات کے معنی کلام شاہ صاحب کو نسمجہا بلکہ فبدل الذین ظلموا قولا غیر الذی قیل لہم - اب ناظرین کو بخوبی معلوم ہوا ہوگا کہ جو لوگ مولانا شاہ ولی اللہ صاحب کیطرف انکار معجزۂ شق القمر کو بہ نسبت اس عبارت تفہیمات کے نسبت کرتے ہین نہایت کج فہم اور بے انصاف ہین ؎ وکم من عائب قولا صحیحا ✿ وآفتہ من الفہم السقیم - اور روشن ہو کہ شاہ صاحب نے اس جگہہ پر بمذاق تصوف بمخاطبت بعض صوفیہ زمان خود معجزۂ شق القمر کو اس طریقہ پر بیان فرمایا ہی جیسا کہ بمذاق اہل فلسفہ تاویل الاحادیث مین حسب مصطلحات فلسفہ بیان کیا ورنہ دوسری کتب مین حسب طریقہ جمہور بیان کیا ہی کلموا الناس علی قدر عقولہم چنانچہ کتب مولفہ حضرت شاہ صاحب سے مثل تفسیر فتح الرحمن و فتح الخبیر و سرور المحزون وغیرہ ظاہر ہے اب مین عبارت کتاب حضرات التجلی کی معہ ترجمہ و ابطال اقوال وکیل حنفا

لکھتا ہون ناظرین بغور ملاحظہ فرماوین کہ حضرت مولف حضرات فی عبارت تفہیمات کو خود حضرت شاہ صاحب کی دوسرے کتاب تاویل الاحادیث سے کیسا واضح اور منجلی کردیا ہی مثل مشہور ہے تصنیف را مصنف نیکو کند بیان لیکن وکیل صاحب عناداً و تعصباً اوسکو بتقلید موکل خود پسند نہین فرماتی ہین لیضلل اللہ فلا ہادی لہ۔ قال مولف الحضرات فی فصل اثبات النبوۃ والاخبار الصحیحۃ المشہورۃ المرویۃ والمعروفۃ من طرق شتی فی معجزات رسول اللہ کثیرۃ وہی فی کتاب دلائل النبوۃ مکتوبۃ و المعرفۃ بہا لمن وقف علیہا وامعن النظر فیہا حاصلۃ وانما تذکر فی ہذا المختصر من الدلائل الظاہرۃ فیہا من الآیات والمعجزات مایکون بلغۃ لمن لم یصل الی معرفۃ جمیعہا فمنہا مارویناہ عن انس بن مالک انہ قال ان اہل مکۃ سالوا النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان یریہم آیۃ فاراہم انشقاق القمر مرتین فقال کفار اہل مکۃ ہذا سحر سحرکم بہ ابن ابی کبشۃ انظروا السفار فان کانوا راوا مارایتم فقد صدق وان کانوا لم یروا مارایتم فہو سحر سحرکم بہ فسالوا السفار وقدموا من کل جہۃ فقالوا رأینا اخرجہ البیہقی ترجمہ اخبار صحیحہ اور مشہورہ بیان مین معجزات رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے جو بہت طریقون سے روایت کی گئی ہین بہت ہین اور کتاب دلائل النبوۃ مین لکھی گئے ہین جس شخص نے کتاب دلائل النبوۃ کو بغور دیکھا ہے اور اوسپر واقف ہوا ہی اوسکو معرفت اون معجزات کی حاصل ہی اس مختصر کتاب مین چند دلائل اور آیات اور معجزات ہم لکھتے ہین ف اس عبارت سے ظاہر ہے کہ حضرت مولف حضرات التجلی اس عبارت کے آگے اون معجزات کا ذکر فرماوینگی جو اونکی نزدیک باخبار صحیحہ مشہورہ ثابت ہوئی ہین اور ثبوت اون معجزات کا آنحضرت مد مجدہ کو مسلم ہے کوئی نادان اس عبارت پر بشارت سے یہ نہین سمجھ سکتا کہ آگی اس سے وہ معجزات مذکور ہونگی جو حضرت مصنف کے نزدیک مسلم نہونگے اب بعض معجزات کو بیان فرماتے ہین اور سب سے اول معجزۂ قاہرہ مذکور ہوتا ہی

کہ جسکا وقوع بجز آنحضرت صلعم کے کسی نبی سے نہین ہوا چہ جائیکہ اوپر تا نہ کسی ولی کے
واقع ہونا چہ بعض اون اخبار صحیحہ مشہورہ سے وہ روایت ہے جو حضرت انس رضی اللہ عنہ
سے مروی ہی کہا حضرت انس ابن مالک نے کہ اہل مکہ نے نبی صلی اللہ علیہ وسلم سے سوال
کیا کہ اونکو کوئی معجزہ دکہلاوین تو آنحضرت نے چاند کا پہٹ جانا دو ٹکڑون مین
دکہلا دیا اس حدیث کو بیہقی نے اپنی سند سے روایت کیا ہی دوسرے حدیث
حضرت ابن مسعود سے مروی ہی کہا اونہونے کہ پہٹ گیا چاند مقام مکہ مین بالکل
دو ٹکڑے ہو گئے تب کفار اہل مکہ نے کہا کہ یہ تو ابن ابی کبشہ نے جادو کیا ہے اب
مسافرین سے پوچہو اور کہو اگر مسافرین نے بہی دیکہا ہو جیسا تمنی دیکہا تب تو سچ ہے
اور اگر مسافرین نے نہ دیکہا ہو جو تمنی دیکہا ہے تو وہ جادو ہی ہی کہ تمپر کیا ہی کہا انس
بن مالک نے کہ تمام مسافرین آیندہ سے دریافت کیا گیا جو ہر طرف سے آئے تہے
سبے کہا کہ ہمنے دیکہا ہے یعنی چاند کا پہٹنا روایت کیا اسکو بیہقی نے **قال الوکیل** تدبر
فی ہذا الحدیث الخ وکیل صاحب نے لفظ تدبر مین ہی کچہہ تدبر نہین کیا ورنہ دریافت ہو جاتا
کہ لفظ تدبر قران شریف مین متعدی بنفسہ آیا ہی کما قال اللہ تعالی افلا یتدبرون القران
اور صلہ اوسکا باظہار لفظ فی محتاج الی السند ہی اس فی مین ضرور کچہ فی ہی خیر اس نزاع
لفظی کو چہوڑکر یہ گذارش کیا جاتا ہی کہ جب یہ دونون حدیثین باواز بلند ندا کر
رہی ہین کہ چاند دو ٹکڑی ہو گیا کما اقر رتم اور یہ تو ظاہر بدیہی ہی کہ حضرت مصنف
حضرات التجلی ان دونون حدیثون کو بغرض اثبات معجزہ شق القمر لائی ہین ترجمۃ الباب
کو دیکہو ذکر القول فی اثبات نبوۃ محمد صلی اللہ علیہ وسلم اب صاحب حضرات پر کیا
اعتراض باقی ہی اور رہ وہ جو حضرت شاہ ولی اللہ صاحب نے بخطاب فلاسفہ شق القمر
کا اعجاز فلسفین کے مسلک ورنداق پر اپنے کمال تبحر علم سے ثابت کیا ہی اگر تاویل
بعید سے وہ تقریر مراد ہے تو اوسکو اپنا مذہب مختار کون کہتا ہے علما متبحرین کا یہی

کام ہے کہ ہرایک فرقہ کے مقابل اونکی مسلمات اور مصطلحات کے بموجب جواب اعتراض
دیتے ہین اور افحام واسکات خصم کرتے ہین یہ آپکی خوبی فہم ہے کہ اوس مسلک جواب
کو مذہب مختار مجیب کا قرار دیتے ہو معہذا حضرت شاہ صاحب اور صاحب حضرات نے
خود اوسی عبارت مین اوس مسلک کو خلاف طریق سلف صالح ہونا بیان فرمادیا ہے
اور سو کردیا ہی کما سیاتی پہر بہی وکیل صاحب مصداق علی ابصارہم غشاوہ۔
اوس عبارت کو نہین دیکھتے یا دیدہ و دانستہ افترا کرتے ہین بلکہ صاحب حضرات
نے تو اس تاویل کو بہی جو خلاف ظواہر روایات ہی اور مولانا شاہ ولی اللہ صاحب
اوسکی ساتہہ متفرد ہین تضعیف کردیا ہے باوجود اسکی صاحب حضرات پر معترض ہونا نہایت
عجب ہے قال مولف حضرات التجلی والکلام علی ہذہ المعجزۃ یطول ذکرہ وقد حررنا ما
ینبغی تحریرہ فی ذلک فی تفسیرنا فتح البیان وللشیخ رفیع الدین الدہلوی فی ہذا رسالۃ فارسیۃ
اتی فیہا فی اثبات ہذہ المعجزۃ بما یشفی ویکفی لکل احد ولوالدہ الشیخ الاجل مسند الوقت
احمد ولی اللہ المحدث الدہلوی طریقۃ اخری انیقۃ فی بیان ہذا الاعجاز تفرد بہا فی کتاب
التفہیمات حیث اوضحہ بکلام بلیغ فی غایۃ المتانۃ واللطافۃ والتحقیق والتدقیق لم یشعر
بعض من ینتمی الی الفضل الذی ہو من الفضول لا من الفضیلۃ ونسب الی جنابہ العلی انکار
تلک المعجزۃ وحاشا بابہ العلی ان یرمی بامثال ہذہ المسأۃ فی الفہم والعقل بل اتی الاتی
من قبل نفسہ الامارۃ بالسوء کما قیل فی المثل السائر رمتنی بدائہا وانسلت فکان قد جعل
رداعلیہ مفرو باعلی وجہہ عند من یرجع فی العلوم والاعتنا بمنطوقہ والمفہوم الیہ وعلی
نفسہا براقش تجنی۔ ترجمہ اس معجزہ کا بیان بہت طول ہے اور تفسیر فتح البیان مین
کما ینبغی تحقیق اوسکی کی ہی اور شیخ رفیع الدین دہلوی کا بہی ایک رسالہ فارسی ہے
جسمین اثبات اس معجزہ کا بطور شافی وکافی کیا گیا ہے اور والد شیخ رفیع الدین
یعنی شیخ اجل مسند وقت احمد ولی اللہ صاحب نے کتاب تفہیمات مین واسطے اثبات

اس معجزہ کے ایک طریق انیق اختیار کیا ہے کہ دوسرے کسی عالم نے بیان نہین کیا اور وہ اسباب مین منفرد ہین اور باوجودیکہ نہایت متانت اور لطافت اور تحقیق و تدقیق کے ساتھ اس کلام بلیغ اوسکو واضح کر دیا ہی تب بھی بعض مدعی فضل بمصداق پڑہی نہ لکھی نام محمد فاضل اوسکو نہین سمجھی اور بحجاب والاشیاء حجاب انکار اس معجزہ کا نسبت کر دیا ہی لیکن نفس الامر مین شاہ صاحب کی جناب سوء فہم اور کجی عقل کے نسبت سی پاک ہی بلکہ حقیقت یہہ ہے کہ بحکم نفس امارہ بالسوء اوس مدعی فضل نے شاہ صاحب پر افترا کیا ہی جسکا وبال و نکال اوسکی نفس پر لوٹ کر آویگا مثل مشہور ہی چاہ کندہ را چاہ در پیش آور مفتری تو افترا کر کر علحدہ ہو گیا اور وکیل جیسے لوگ تقلیداً اوسمین پھنس گئے یہ وہی مثل ہوئی بھس مین چنگاری ڈال جالو دور کہڑین اور نزدیک اوس شخص کے جسکو علوم مین درک ہی اور مفہوم و منطوق کو سمجھتا ہے اس مفتری کا قول اوسیکی منہ پر مارا گیا عرب کی مثل ہے علی نفسها براقش تجنی پورا ہوا ترجمہ بطور حاصل مطلب آپ ناظرین منصف سی طالب انصاف ہی کہ اس کلام ہدایت نظام مین کس حسن اسلوب اور تہذیب خوب سی حضرت مولف حضرات نی جواب دیا ہی اوس شخص کا جسنی اپنی قصور فہم سے انکار معجزہ شق القمر کے نسبت شاہ ولی اللہ صاحب کی طرف کی ہے کوئی کلمہ بھی عبارت عربی مین ہین خلاف تہذیب شان علماء دین نہین ہے بخلاف الفاظ ناشائستہ وکیل صاحب کے کہ جنکا نقل کرنا بھی جائز نہین ہے نظام بی نظام ار کافرم خواند ❊ مسلمان کو بمش اندر مکافات ❊ کیون وکیل صاحب آپ نے یہ کسطرح جانا کہ مراد صاحب حضرات کی لفظ مدعی فضل سے شیخ عبدالحلیم آپکی استاذ ہین جسپر آپکو اسقدر طیش و غیظ آیا کہ ایسی پھکڑ لڑنیکو چورا ہی مین کہڑے ہوئے اور مرد ونکی اکہاڑیمین نامرد کہلائے

ہم تو مرد اوسکو جانتی ہین جو غصہ مین بہی حق ہی کہے ؎ بلی مرد آنکس ست از روے
تحقیق ٭ کہ چون خشم آیدش باطل نگوید ٭ انکی تو وہی مثل ہوئی کہ چور کی داڑہی مین تنکا
ذرہ اتنا تو کہو تا کہ شیخ عبد الحلیم کو کس دن کس عالم معتبر نے عالم سمجہا ہی اپنی مونہ
سے میان مٹہو او ربات ہی اور حصول علم و فضل اور بات مجرد سکونت فرنگی محل سے
کوئی حرف شناس یا میانجی فاضل عالم قابل نہین ہو سکتا ہی جب تک ایک جماعت اہل
علم بلاد مختلفہ کے اقرار اوسکے علم و فضل کا کرے بہلا تم ثابت تو کرو کہ میانجی حلیم
مولوی یا ملا تہی پہر اونکو مصداق اوس عبارت کا ٹہرانا جو مولف حضرات نی لکہی ہے
اور اگر تمہاری نزدیک سوائے میانجی حلیم یا اونکی پوت کپوت کی کوئی دوسرا مخالف
صاحب تفہیمات کا نہین ہے تو یہہ مین ہماری مراد ہی کہ سب علماء عرب عجم نے
تصدیق و تحقیق مضمون تفہیمات فرمائی جسطرح رسالہ مولوی احمد علی صاحب مرحوم
مین ہی اور خرق اجماع یکبا گران دو باپ بیٹی سے نے غرضکہ جیت بہی اپنی ہے اور پٹ
بہی اپنی جو لنبی شق وکیل صاحب اختیار کرین سگے اپنا الو کہین نہین گیا وہ تو
فاضلونکی شمار مین فضول سی البتہ ہو سکتے ہین نہین تو اونکو فضل سے فاضل کون
جانتا ہی اور کسنے مانا جو صاحب حضرات اونکو مدعی فضل خیال فرماتے لاحول ولا قوۃ
صرف فرنگی محل مین دعوی فضیلت کرنے سے یا حیدر آباد مین کسی کہر کے مہتمم ہونے
سے کوئی فاضل نہین ہو سکتا اور یہ بات جدی ہی کہ پڑہے نہ لکہے نام محمد فاضل
اگرچہ بحکم الحق مر یہ بات آپکو ناگوار ہو گی لیکن یہان تو حق گوئی سے مطلب ہے اب
سچ کہو کہ پہلے کسنی حقد و حسد سے کس پر سب و شتم کیا تہی یا صاحب حضرات نے
لعنۃ اللہ علی الکاذبین اور پہر سچ سچ بتلاؤ کہ مصداق شعر ؎ لا تنہ عن خلق
وتاتی مثلہ عار علیک اذا فعلت عظیم کون ہی آور تمنے اگر مضمون شعر ؎ الا
یجہلن احد علینا فنجہل فوق جہل الجاہلینا پر عمل کیا لیکن مین تو آپکی اس

جواب مین یہی آیت پڑہتا ہون کہ اعوذ باللہ ان اکون من الجاہلین - اب اہل انصاف
سے استفتار کیا جاتا ہی کہ زید نے صرف واسطے اظہار کجی فہم کسی مخطی کے یہ جملہ لکھا
کہ لم یشعر بہ بعض مدعی الفضل - اور عمرو نے اوسکی جواب مین الفاظ غیر مہذبہ مثل فاز
العروج بالفرج ونال الفرج بالولوج الی آخر ما ہذی بہ کہے اور کوئی مضمون علمی
نہین لکھا تو مقلد شیطان الطاق کون ہوا اور متبع سیرت امام اعظم نعمان کون زید
یا عمرو بینوا توجروا جواب سچ تو یہی ہے کہ زید حق پر ہے اور عمرو باطل پر لکن ~
بجبا باش و ہرچہ خواہی کن ؛ قال صاحب الحضرات وبیان ذلک ان حضرت الشیخ رح
نفسہ اوضح ہذا المقام وحرر فی کتابہ تاویل الاحادیث ما یشفی الاوام ویبرء الاسقام ومقولہ
قدس سرہ وبالجملۃ فتحدث ہذہ الحوادث فیجعلہا اللہ تعالی معجزۃ لنبی من الانبیاء بوجہ
من الوجوہ مثل ان یخبر بحدوثہا قبل ان تحدث او تکون موافقۃ لما انزل اللہ علیہ من سنۃ
المجازاۃ ونحو ذلک کما اہلک اللہ عادا وثمود بمعاصیہم المستوجبۃ للاہلاک فجعلہا اللہ
معجزۃ لہود وصالح علیہما السلام ومن ہذا القبیل انشقاق القمر فانہ حادثۃ قلیل الوقوع
جعلہا اللہ امارۃ لقرب القیامۃ کما جعل الخسف والزلازل والملاحم آیات لہ وجعلہا معجزۃ
لنبینا صلی اللہ علیہ وسلم من حیث انہم سالوہ آیۃ فاخبر ان اللہ تعالی سیریہم آیۃ فلما انشق
القمر اراہم ذلک ولیس یجب ان یکون انشقاقہ البتۃ انشقاقا بعین القمر بل یمکن ان یکون
ذلک بمنزلۃ الدخان وانقضاض الکواکب والکسوف والخسوف مما یظہر فی الجو لاعین
الناس فیستعمل بازائہا باللغۃ العربیۃ الفاظ وضعت لما یقع علی نفس ہذہ الاشیاء وانما
نزل القرآن علی لغۃ العرب ونظیر ذلک ما ذکر عبد اللہ بن مسعود وناہیک بہ انہم اصابہم
قحط فکانوا کلما نظروا البصر وادخانا فی السماء وفی ذلک نزلت یوم تاتی السماء بدخان مبین
وقال ابن الماجشون وہو امام من ائمۃ الہدے ان اللہ تعالی لا یتحول یوم القیامۃ
من صورۃ الی صورۃ ولکن یراہ الناس فی صور شتی دارس ان سببہ ہذہ الحادثۃ

اجتماع اجزار مائیۃ صیقلیۃ ملتئمۃ کالسطح الواحد ورائہا جبل او سحاب غلیظ فیصیر بمنزلۃ المراۃ ویطلع فیہا القمر وظہرت فلقتان فی الجو شل ذلک کلہ شل الخسوف والکسوف والقضاض الکواکب وتدجار الشمس بانہا کلہا آیات وہذا ذکرتہ علی الامکان مع الافتقار الی ان تسع الکل و العلم عند اللہ ولا یذہب علیک ان الطریق المستقیم فی ہذہ المسالۃ وما یشبہہا من التشبیہات کالید والرجل ومن المعادیات وغیرہا ان یمر ہا الانسان علی ظواہرہا ولا یشتغل بکیفیۃ وجودہا ویعتقد فی بحلۃ ان ما اراد اللہ ورسولہ فہو حق ولا یقول اراد ہذا ولم یرد ہذا و نحو ذلک لذلک لاتری النبی صلی اللہ علیہ وسلم ولا اصحابہ ولا التابعین لہم باحسان یشتغلون بشی من ذلک وانما جاء الاشتغال بہ من المعتزلۃ حین استرقوا من الفلاسفۃ ثم استرق اہل السنۃ من المعتزلۃ وقد اوضحنا استراق المعتزلۃ من الفلاسفۃ و استراق اہل السنۃ من المعتزلۃ بما لا مزید علیہ فی بعض کلامنا فراجع انتہی المقصود منہا ترجمہ ماحصل بیان اسکا یہ ہی کہ اس مقام کو خود حضرت شیخ رح علیہ نے اپنی کتاب تاویل الاحادیث میں ایسا واضح اور محرر کردیا ہی کہ برای رفع امراض شبہات دوا رشافی اور بنا بر دفع خیالات باطلہ جواب کافی ہی چنانچہ قول آنحضرت قدس سرہ کا یہ ہے اور بالجملہ اس قسم کے حوادث جو کائنات میں حادث ہوتے ہین اونکو اللہ تعالی اپنی کسی نبی کا انبیاء میں سے خواہ کسی وجہ سی ہو معجزہ گردانیدتا ہے مثلاً کوئی نبی عند التحدی قبل حدوث حادثہ کے اوس حادثہ کی خبر دیوے اور وہ حادثہ اوسی طرح واقع ہو جاوے یا وہ حوادث موافق پڑ جاوین اوس وحی کے جو دربارہ سزا و خرابی کار لوگون کے اوپر نازل ہوئی ہی اور سوا اون وجہونکی اور بہت سے وجوہ ہین کہ جنکی لحاظ او اعتبار سے وہ حوادث معجزات نبی ہو جاتی ہین چنانچہ اللہ تعالی نے قوم عاد و ثمود کو اونکے گناہونکی سبب جو موجب ہلاکت تہی ہلاک کر دیا تو یہ ہلاک حضرت ہود و صالح کا معجزہ ہو گیا اور انہین حوادث کے قبیل سے یعنی جو حوادث معجزہ نبی ہو جاتی ہین) چاند کا پھٹ جانا ہے کیونکہ یہ حادثہ بہت ہی قلیل الوقوع

جسکو اللہ تعالی نے قرب قیامت کی نشانی قرار دی ہی اور نیز معجزہ بھی ہمارے
نبی صلی اللہ علیہ وسلم کا کر دیا ہے چنانچہ خسف یعنی زمین کا دہنس جانا اور زلزلوں کا
متواتر آنا اور فتنی اور شورشین اور لڑائیین واقع ہونا ان سب کو نشانی قرب قیامت
کی گردانی ہے اور باعتبار وقوع کے موافق اخبار نبی علیہ السلام کے معجزہ نبی کا
ہوجاتے ہین اور چونکہ کفار مکہ نے نبی علیہ السلام سے سوال کیا کہ کوئی نشانی
اونکو دکھلا دین تو آپنے خبر دی کہ عنقریب اونکو نشانی دکھلاوینگی جب چاند پہٹ
گیا تو اونکو یہ نشانی دکھلا دی اور یہ نشانی انکا معجزہ ہوگیا یہانتک کہ فلسفہ
کے مذہب پر بھی معجزہ ہو سکتا ہی کیونکہ یہ تو ضرور ہی نہین کہ انشقاق قمر جب ہی
بولین گے جب نفس جرم قمر حقیقت مین پہٹ جاوے بلکہ تاویل اوسکی واسطی اسکات
فلاسفہ کے بموجب مذہب فلاسفہ کے یون ممکن ہی کہ یہ انشقاق قمر بمنزلہ دخان
اور ستارون کے ٹوٹنی کی اور مثل خسوف وکسوف کے ہو دی جو درمیان آسمان
وزمین کے حادث ہوتے ہین اور ناظرین اونکو دیکھ کر وہی الفاظ استعمال
کرتے ہین جو ان حوادث کے موضوع لہ حقیقی پر بولی جاتی ہین کیونکہ قرآن شریف
تو بموجب محاورہ لسان عرب کے نازل ہوا ہی جیسا عرب کا محاورہ اور جیسی
بول چال ہو گی اوسکی موافق معنی لفاظ قرآن مجید مراد ہو سکتی ہین اور نظیر اوسکی
وہی کافی ہے جو عبد اللہ بن مسعود سے مذکور ہے کہ جب عرب قحط مین مبتلا
ہوئے تو بسبب شدت قحط کے آسمان مین اونکو دہوان نظر پڑا اور اسی بات
مین نازل ہوئی ہی آیت یوم تاتی السماء بدخان مبین اور ابن ماجشون جو ایک
امام ہے ائمہ ہدایت مین سے کہتا ہی کہ اللہ تعالی کو قیامت کے روز جو صور
مختلفہ مین دیکھین گے اوسکی یہ معنی نہین ہین کہ فی الحقیقت خداوند تعالی
صور مختلفہ مین صورت پذیر ہو بلکہ فقط باعتبار رویت ناس کے صور مختلفہ

مین دیکھا جاتا آیا ہی اور میرے گمان مین سبب حادثہ شق القمر کا بموجب اس تاویل سکت
فلاسفہ کے یہ ہی کہ اجزای مائیہ صیقلیہ جو بسبب اتصال و التیام باہمی کی شکل ایک سطح کی
ہوجاوین اور پیچھے ایسے سطح حادثہ کے کوئی جرم کثیف مثل پہاڑ یا ابر غلیظ کے
واقع ہووی تو اب یہ سطح حادثہ مانند ایک شیشہ شفاف کے جسکی پشت پر قلعی ہی
ہوگیا اب اوس سطح حادثہ مین کل جرم قمر منطبع ہوسکتا ہی اور اس صورت مین پورے
دو چاند دکھائی دینگی یا بعض جرم قمر منطبع ہو تو ایک جمیع نا چاند اور ایک لمبے پاد کھائی
دیویگا اور اگر کوئی جرم کثیف بعض جرم اصل قمر کو ڈہانک دیوی تو ٹکڑی ٹکڑی
چاند کے دکھائی دیوین کے ایک اصلی ٹکڑا چاند کا اور دوسرا وہ جو اوس سطح
حادثہ مین بطور عکس کے منطبع ہوا اور اوسکی مثال مسلک فلسفہ پر مثل خسوف
وکسوف و نیز قوس قزح کی ہی اور مثل ٹوٹتی ستارون کی اور یہ تو بالنص ثابت ہے
کہ یہ کل حوادث آیات اور نشانیون مین سی ہین اور یہ تاویل یعنی من ابتدای قولہ
ولیس بعجب ان یکون انشقاقا الی قولہ وقد جاء النص بانہا کلہا آیات علی سبیل الامکان
بمقابل فلاسفہ اونکی مسلک کے بموجب بیان کی گئی ہی تاکہ وہ بھی حسب اقتضای
اپنی مصطلحات و مسلمات کے مجبوراً قائل ہوجاوین اور اونکو انکار کی گنجایش
نرہے ورنہ بموجب مذہب اہل حق کے اللہ تعالی کی قدرت ان سب چیزونکو گہیرے
ہوئے ہی اور اوسکی قدرت کے نزدیک نفس الامر مین شق القمر ہونا جیسا کہ
اہل حق کا مختار ہے کچھہ بھی دور نہین اور سارا عالم خدا ہی کو ہی اور نیز تجہہ پر پوشیدہ
و مخفی نرہے کہ اس مسئلہ مین اور نیز جو اوسکی مشابہ ہو مثل مسئلہ صفات باری
تعالی خواہ صفات از قسم تشبیہات و مناسبات ہون جیسا کہ ید و رجل
خواہ منافیات اور مغائرات سی ہون صراط مستقیم ان سب مین یہی ہی کہ
اونکی ظواہر پر چھوڑا جاوے اور اونکی کیفیت و وجود سے بحث و تفتیش

نکیجاوی اور مجملا یہ اعتقاد رکہی کہ جو کچھہ اللہ تعالی نے ان الفاظ سی ارادہ کیا ہے وہی حق ہی اور باوجود ظاہر پر چہوڑنے کے یہ نہ کہی کہ یہ ارادہ کیا ہے اور وہ ارادہ نہین کیا کیونکہ نہ تو نبی صلی اللہ علیہ وسلم نے ایسی مسائل کی تحقیق کیفیت مین بحث کی اور نہ اونکے اصحاب نے اور نہ تابعین نے جو احسان کی ساتہہ صحابہ کی تبع تہی اور ایسی تدقیقات وتفتیشات مین اشتغال فرقہ معتزلہ سے پیدا ہوا ہی اور انہوں نے فلاسفہ سے جو مخالف اسلام ہین ایسی باتین چرائی ہین پہر بعدہ بعض اہل سنت نے بہی غفر اللہ لہم ایسی تدقیقات جنکا نتیجہ کچہہ بہی نہین معتزلہ سے چرائی ہین اور یہ چوری معتزلہ کی فلاسفہ سے اور پہر چوری بعض نام کی اہل سنت معتزلہ سے ہمنے نیز کلام مین ایسی واضح کردی ہے کہ اوس سے زیادہ ایضاح متصور نہین اگر شک ہو تو اوسکی طرف رجوع کر قال الوکیل ہذہ حجۃ لا نسلمہا الخ ناقل نے کلام صاحب تفہیمات کا اونکی دوسرے کتاب سے بطریق تفصیل اجمال نقل کیا ہے اسمین حاطب لیل اور مدلس ہونے کا کیا ذکر اور کونسا محل ہی اسکی بعد اثر ابن عباس جو درمنثور سے نقل کیا ہے اولا تو جب تک اوسکی صحت ثابت نہو اوسکو محل استدلال مین لانا درخور قبول نہین ثانیاً بصورت تسلیم کر لینے مضمون اس اثر کے کونسا الزام صاحب تفہیمات اور صاحب حضرات کیطرف عائد ہوتا ہی کیونکہ صاحب تفہیمات نے خود اپنے قول مین تضعیف اس تاویل کی کردی ہے کما قال وہذا ذکرتہ علی الامکان والا فقدرۃ اللہ تسع الکل اور نیز فرمادیا ہے کہ یہ تاویل خلاف صراط مستقیم ہے اور نسبت ایسی تاویل کے کہا ہے کہ یہ ایک ایسا فعل ہی کہ نہ نبی صلی اللہ علیہ وسلم سے مروی ہی اور نہ صحابہ سے اور نہ تابعین سے اور پہر اس تاویل کو اسی اپنی کلام مین پہر درسرقہ قرار دیا ہے علی ہذا القیاس صاحب حضرات نے بہی بخوبی رد فرمادیا ہے کما سیاتی پہر باوجود اسقدر تصریحات اور تنصیصات کے اعتراض اونکا

وہی مثل ہو کہ قاضی ہر چند ہلتے رہی مگر مینخ ہارا اگر ایسی ہی وکالت ہی اور یہ ہی قانون عدالت تو خدا حافظ انہی کی داد نہ فریاد اندہا مار بیٹھیگا اور یہ جو آپ نے فرمایا ہین کہ فلیس ہذا من قبیل الخسف والزلازل الخ اس سے معلوم ہوتا ہے کہ آپ ان آیات کی معجزہ ہونیکی منکر ہین کیونکہ شاہ صاحب نے صرف اشتراک ان آیات کا ساتھ شق القمر کے اعجاز مین بیان فرمایا ہے من حیث الاخبار اور شق القمر کو مشبہ اور ان آیات کو مشبہ کہا ہے آپ اسکا انکار کرتے ہین تو ماحصل آپکی انکار کا یہی ہوا کہ یہ آیات معجزہ نہین یہ وہی مثل ہے کہ فر من المطر وقف تحت المیزاب ۔ چون خدا خواہد کہ پردہ کس درد ۔ میلش اندر طعنہ پاکان برد ۔ وکیل صاحب یا تو نسبت انکار معجزہ شق القمر کی حضرت شاہ ولی اللہ صاحب کیطرف کرتے تہی یا اب آپ خود انکار معجزات بیشمار کا کرنے لگے اتنا فرق ہی کہ شاہ صاحب نے تو اثبات اعجاز شق القمر کا بطور تحقیقات مجتہدانہ عارفانہ فرمایا جسکو وکیل صاحب سمجہی اور وکیل صاحب نے ان معجزات کی محض نفی کی احادیث صحاح درباب وقوع خسوفات جو کتب صحاح مین وارد ہین اہل بصیرت پر مخفی نہین اور چونکہ وہ خسوفات اسیطرح واقع ہوئی جیسا کہ نبی علیہ السلام نے خبر دی تہی کہ خسف بالمشرق وخسف بالمغرب وخسف بجزیرۃ العرب رواہ الستۃ الا البخاری چنانچہ اذاعہ مین لکہا ہے وہذہ الخسوفات وقعت فی خلافۃ سلیمان بن عبد الملک وخلافۃ المطیع وغیرہما بخارا وبالری ونواحیہا وببلدۃ طالقان وبقریۃ من اعمال البصری وآذربیجان وغیرہا من دیار العجم ولا تکاد تنحصر الخسوفات وخسف فی زماننا ہذا بعدہ قری کثیرۃ الیس ان خسوفات کے معجزہ ہونیکی کیا معنی علی ہذا القیاس کثرۃ الزلازل وکثرۃ القتل والملاحم جو اشراط ساعت سے ہین اور نبی علیہ السلام نے اونکی خبر دی ہی اور احادیث صحاح مین ذکر اونکا موجود ہی اور موافق اخبار مخبر صادق کے کچہہ واقع ہوچکی اور آیندہ کو بہی ہوا

اونکی معجزہ نہونی کے کیا معنی اذاعہ مین لکھا ہے ومنہا کثرۃ الزلازل وکثرۃ القذف
والرجف وہی من اشراط الساعۃ وفی ذلک احادیث عند اہل السنن والصحیح وضبط
فی الاشاعۃ تلک الزلازل الخ بالجملہ جن جن امور کی خبر نبی علیہ السلام نے دی ہی خواہ
واقع ہوچکی یا آیندہ واقع ہون وہ سب من حیث الاخبار معجزہ نبی ہین وکیل صاحب
صرف ایک شق القمر پر ایمان تقلیدی لاکر تمام معجزات کے منکر ہوتی ہین اور مصداق
نومن ببعض ونکفر ببعض کے ٹھہرتی ہین نعوذ باللہ من شرور انفسنا ومن سیئات اعمالنا
اور دخان کا معجزہ رسول مقبول ہونا خواہ وکیل صاحب کوئی معنی لیوین حقیقی یا
مجازی اظہر من الشمس ہے اگر لفظ دخان اپنی معنی حقیقی پر محمول ہو تو اوس سے وہ مراد
ہوگا جو اشراط ساعت سے قبل قیام ساعت حادث ہوگا اور چالیس دن ٹھہریگا جسکی خبر
نبی علیہ السلام نے اوسکی خبر دی ہی اور واقع ہوگا تو پھر وکیل صاحب اوسکی معجزہ ہونیکا
کیون انکار کرتے ہین غایۃ الامر یہ ہے کہ ابھی تک واقع نہین ہوا اور وقوع اوسکا زمانہ
مستقبل کما اخبر بہ بموجب اوس مسلک کے جو شاہ صاحب نے بیان کیا ہی معجزہ ہونے مین
کچھ مضرت نہین کرتا مومنین کا وصف یہی ہی کہ یومنون بالغیب اگر معنی مجازی پر محمول
ہو تو جب نبی علیہ السلام نے مشرکین قریش پر بسبب لا نی ایمان کے بد دعا کی اور
اوس بد دعا کی بموجب قریش قحط مین جو موجب دخان مجازی ہو مبتلا ہوئی
تو اوسکی معجزہ نہونیکی کیا معنی تفسیر فتح البیان مین لکھا ہی اخرج البخاری ومسلم
وغیرہما عن ابن مسعود ان قریشا لما استعصت علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وابطؤا
عن الاسلام قال اللہم اعنی علیہم بسبع کسبع یوسف فاصابہم قحط وجہد اکلوا العظام
فجعل الرجل ینظر الی السماء فیری ما بینہ وبینہا کہیئۃ الدخان من الجوع فانزل اللہ ہذہ
الآیۃ فاتی النبی فقیل یا رسول اللہ استسق اللہ لمضر فاستسقی لہم فسقوا فانزل
اللہ انا کاشفوا العذاب قلیلا انکم عائدون فلما اصابتہم الرفاہیۃ عادوا الی حالہم فانزل

اللہ یوم نبطش البطشۃ الکبری انا منتقمون فانتقم اللہ یوم بدر فقد مضی البطشۃ
والدخان واللزام انتہی موضع الحاجۃ آگے رہا انتقاض کواکب اور خسوف کسوف
سو یہ سب بالضرور مثل شق القمر کے آیات الہیہ مین سے ہین اور اونکی آیات ہونے
مین کچھہ شک و شبہہ نہین باب صلوۃ الکسوف وغیرہ مین اطلاق لفظ آیات کا انپر
آیا ہی اور نسبت انتقاض کواکب کے اللہ تعالی نی فرمایا ہے۔ وجعلنا ہا رجوما للشیاطین
اگر یہ سب آیات نہین تو پہر کیا ہین اور جبکہ انکا آیات الہیہ ہونا ثابت ہی تو پہر کیا اعتراض
ہے اگر یہ اعتراض ہی کہ شق القمر مین ایک امر اسمین زیادہ ہی کہ وہ معجزہ رسول مقبول
بہی ہی اور یہ آیات معجزہ رسول نہین تو اسکا انکار کون کرتا ہی صرف کلام اسمین ہے
کہ شق القمر بہی مثل خسوف و کسوف وغیرہ کے آیت ہی آیات الہیہ مین سے جس قسم
کی تاویل بموجب مسلک فلاسفہ کے خسوف و کسوف وغیرہ مین جاری ہو سکتی ہے
ویسی ہی شق القمر کی سبب حدوث مین اہل فلسفہ بیان کر سکتی ہین اور اگر یہ مراد ہے
کہ کسوف و خسوف وغیرہ بایں وجہ کہ اونکی وقوع کے اسباب ظاہری تو وہی ہین جو
فلاسفہ نے بیان کئی ہین اور آیت وہ ہوتی ہی جو خلاف اسباب ظاہری واقع ہو
تو مین دریافت کرتا ہون کہ یہ تفرقہ کتاب و سنت مین کہان آیا ہی کہ الفاظ خسوف
و کسوف وغیرہ تو عند الشارع معنی مجازی پر محمول ہین اور اونکی اسباب حدوث
حسب بیان فلاسفہ کے ہین اور شق القمر اپنی معنی حقیقی ہی پر محمول ہی تو گذارش
یہ ہی کہ جیسا شارع نی صیغہ انشق القمر فرمایا ہے ویسا ہی انکسفت الشمس و انخسفت
القمر وغیرہ آیا ہے اور جیسا کہ شارع نی کیفیت سبب انشقاق بیان نہ فرمائی ایسی ہی
کیفیت سبب حدوث خسوف و کسوف نہین بتلائی کسوف و خسوف بہی عند السلف
اپنی معنی ظاہری پر محمول ہی پہر یہ تفرقہ کہ خسوف و کسوف وغیرہ کے اسباب حدوث
تو وہی ہین جو فلاسفہ نے بیان کئی اور سبب انشقاق قمر وہ نہین جو فلاسفہ بیان

بیان کرتے ہین تو یہ تفرقہ آپکا ہی ایجاد ہی بقول شخصی گندہ بروزہ اگرچہ کہتہ آئے لیکن ایجاد بندہ) فانہ قد صرح فی الحدیثین بکون الشق قطعتین الخ اقول کیا فصاحت و بلاغت عربی ہی کہ بجای کون القمر قطعتین کون الشق قطعتین فرمانی ہی خیر قطع نظر اس نزاع لفظی کی گذارش یہ ہی کہ لفظ شق کو معنی مجازی پر کون محمول کرتا ہی وہ تاویل تو صرف بمقابلہ فلاسفہ جواب لزامی کے طور پر بیان کی گئی ہی کمامر قولہ فلا ینظر النظیر بالدخان) اقول جب خان کا معجزہ ہونا بہر دو معنی حقیقی ہون یا مجازی ثابت ہوگیا تو پہر شق القمر اوسکا نظیر کیون نہین ہوسکتا اور تفسیر کبیر سے جو عبارت طویلہ نقل کی ہی وہ خارج از مبحث ہی نہ مفید نہ مضر) قولہ وماذکر من قول بن ماجشون فلا طائل تحتہ) اقول رویت باری تعالے بروز قیامت صور مختلفہ مین دو حال سی خالی نہین یا تو فی الحقیقت ہی صور مختلفہ ہون یا باعتبار رویتہ کے اختلاف صور مجازا کہا گیا نفس الامر مین اختلاف صور نہین بصورت ثانی مدعای ماول یعنی امکان تاویل ثابت ہی اور بصورت اول ہم مسئلہ شق القمر مین تاویل کو کب پسند و مختار کرتے ہین وہ تاویل واسطے اسکات فلاسفہ کے بیان کی گئی نہ بموجب اپنی مذہب مختار کے کمامر مرارا لیکن تم اپنی مسلک کے بموجب اختلاف صور مین بالضرور تاویل کروگے قولہ وماخیل ان سبب ہذہ الخ اقول الحمد للہ کہ آپنے اقرار کیا کہ ہو بحث علی حمل الالفاظ علی ظواہر ویقول الاشتغال بہذہ الامور من المعتزلہ حین استرقوا من الفلاسفۃ الخ والفضل ما شہدت بہ الاعداء) آگی رہا یہ اعتراض ویشتغل نفسہ بتاویلات رکیکۃ فلسفیۃ الخ یہ آپکی فہم کی خوبی ہی جناب من بمقابلہ کسی فرقہ کے حسب اقتضای اوسکی مصطلحات اور مسلمات کے کسی امر اسلامی کا اثبات کرنا امر آخر ہے اور اپنا مذہب اور مسلک بیان کرنا چیزے دیگر علمائی کاملین اور فضلاء متبحرین کا یہی کام ہے

اگر یہ ایک فرقہ کی جوابدہی مین حسب قول مشہور کلموا الناس علی قدر عقولہم
انکی مسلمات اور مصطلحات کی بموجب اسکات خصم کرتے ہین یہ امر ہر ایک
مناظر منصف پر واضح اور ہویدا ہے جو مبتدی کتب مناظرہ رشیدیہ وغیرہ بہی پڑھ
ہوگا وہ بہی اسبات کو خوب جانتا ہی مناظرہ حضرت ابراہیم کا ساتھ مشرکین
کے اسی قبیل سے تہا جو قرآن شریف مین مذکور ہی قال بل فعلہ کبیرہم ہذا فاسئلوہم
ان کانوا ینطقون) اور حجت لانا پروردگار کا واسطی نفی ولد کے اسطرح پر کہ (قل
ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین) قرآن شریف مین مسطور ہے اور ایسا ہی
قرآن شریف مین آیا ہے (انا او ایاکم لعلی ہدی او فی ضلال مبین) وغیر ذلک
الالزامات المسکتۃ فی مقابلۃ الفرق المفرطۃ **قولہ** ماہین انہ کیف یری الشکل الخ
مین تو اسکا جواب کچہہ عرض نہین کرتا کیونکہ یہ مسلک ہمارا مختار ہی نہین لیکن جو
ماول جو مذہب اپنا مسالک فلاسفہ پر رکہتا ہوگا اپکو یہ جواب دیگا کہ جسطرح آپ
علوم منقولہ سے محض عاری و عاطل ہین اسیطرح علوم معقولہ سے بالکل جاہل
ورنہ اگر آپکو یہ بہی معلوم ہوتا کہ برہان مین علت سے طرف معلول کے
انتقال ہوا کرتا ہے اور برہان انی مین معلول سے طرف علت کے تو یہ کیون
فرماتی کہ فعلیہ ان یبین اولا ذلک وثانیا یبین انہ فی تلک اللیلۃ عند التحدی ظہر کذا
قال صاحب الحضرات واول ہذا الکلام تاویل لاشک فیہ وآخرہ تفویض لاریب
فیہ فثبت من ہذا ان المراد من التاویل المذکور کون المعجزۃ فی ہذا الامر ہو الاخبار
بانشقاق القمر آیۃ لقرب الساعۃ فوقع کما اخبر وہذا اعجاز للنبی صلی اللہ علیہ وسلم
والمراد من التفویض ان یرا العالم انشقاق القمر نفسہ علی ظاہرہ ولا یکیف ولا یأول
بل یقول بہ کما وردت بہ الاحادیث الصحیحۃ فی الصحیح وغیرہ وکما نطقت بہ آثار
الصحابۃ ومن تبعہم بالاحسان فانہم رووا معجزۃ شق القمر من دون تاویل ولا تکییف

ولم یرد منہم فی ذلک شئی وعلیہ درج جمہور اہل العلم سلفا وخلفا ولم یخالف فیہ احد
منہم الی الآن) ترجمہ اور اول اسکلام کا بی شک وشبہ تاویل ہی جو مذموم ہے
اور آخر اوسکا بی شاک تفویض ہی جو مستحسن او رطریق سلف صالح ہی پس اس سے
ثابت ہوا کہ مراد تاویل مذکور سے انسباب مین یہ ہی کہ صرف اخبار ہی سے نبی علیہ السلام
کا نسبت شق القمر کے جو قرب قیامت کی نشانی ہی معجزہ گردانا جاوی نہ نفس انشقاق
قمر اور چونکہ بموجب اخبار آنحضرت علیہ السلام کے انشقاق قمر واضح ہوا تو شق القمر
مقرون بالاخبار معجزہ ہوگیا اور تفویض سے مراد یہ ہے کہ نفس انشقاق قمر کو اپنی ظاہر
پر چھوڑا جاوے اور اوسکی کیفیت انشقاق مین کہ کیونکر پھٹا بحث نکیجاوے اور نہ
تاویل کیجاوے بلکہ قائل ہووی بظاہرہ جیساکہ احادیث صحاح مین وارد ہے اور
جیساکہ وارد و ناطق ہین ساتھہ اوسکے آثار صحابہ اور تابعین کیونکہ اون سب نے روایت
کیا ہے معجزہ شق القمر کو بغیر تاویل اور تکییف کے اور اونسی اس تاویل کے باب مین
کچھہ بھی وارد نہین ہوا اور تمام جمہور اہل علم سلف وخلف ظاہر پر ہی محمول کرتے
چلے آئے ہین اور کسی ایک عالم معتد بہ نے بھی اس دم تک خلاف نہین کیا قال
الوکیل لانہ ما اخبر عنہ صلی اللہ علیہ وسلم قبل الشق بزبان اقول اس کلام مین خلل ہے
بچند وجوہ اول یہ کہ وکیل بیان قائل ہی ثبوت عدم الاخبار کا اور استاذ وکیل
نظم الدرر مین قائل ہے عدم ثبوت الاخبار کا اور اول خاص ہے اور ثانی عام
پس ماشاء اللہ شاگرد اس قول مین استاذ سے بھی بڑہگیا ارے تو بڑے جھوٹے
سبحان اللہ دوم دلیل اس دعوی کی نہین ہی مگر وہی جو صاحب نظم الدرر نے بیان
کی ہی فما وجدنا روایۃ دالۃ علی انہ صلعم اخبر عن الشق اولا ثم شقہ اور عدم وجدان روایت
دلیل عدم وجود روایت پر نہین ہے کیونکہ محتمل ہے کہ روایت باوجود وجود کے
نملی ہو وعلی تقدیر التسلیم عدم وجود روایت سے عدم اخبار لازم نہین آتا ہے

کیونکہ ہوسکتا ہے کہ اخبار نفس الامر مین پایا گیا ہو اور مروی نہوا ہو سوم ہم
پوچھتے ہین کہ وکیل صاحب نے کل دواوین حدیث کا استقرار واحاطہ واحصا کرکے یہ
تحریر فرمایا ہے یا بغیر اسکی شق اول صریح کذب ہی کیونکہ یہ رتبہ تو اکابر حفاظ
حدیث کو بھی نصیب نہین ہوا تمہارا اور تمہارے اوستاذ کا کیا ذکر ہے کیونکہ
تمہاری اور تمہارے استاذ کی شمار تو اہل حدیث کے نزدیک طلبہ علم حدیث
مین بھی نہین ہے دیکھو ابو حازم نے رشید کی مجلس مین زہری کے سامنے ایک
حدیث کا ذکر کیا تو زہری نے کہا مین اس حدیث کو نہین پہچانتا ہون تو ابو حازم
نے جواب دیا کیا تو نے سب حدیثین رسول اللہ صلعم کی یاد کرلے ہین زہری نے کہا
نہین ابو حازم نے کہا کیا تو نے آدہی حدیثین یاد کرلی ہین زہری نے کہا امید رکھتا
مین کہا ابو حازم نے اس حدیث کو نصف آخر مین داخل کرلے کذا فی التدریب اور
بر تقدیر ثانی اس اخبار کو اونمین داخل کرلو جو تمہاری اور تمہارے استاذ کی
نظر سے نہین گذرین اور شاہ صاحب و سپر مطلع ہوئے چہارم حدیث انس سے جو
بخاری و مسلم مین مروی ہی معلوم ہوتا ہی کہ ارارت انشقاق قمر سوال اہل مکہ کے بعد
واقع ہوئی یعنی اہل مکہ نے سوال کیا کہ آنحضرت صلعم اونکو کوئی آیت دکھلادین اور
مراد آیت سے شق قمر ہے جیسا کہ حدیث ابن عباس اسکی مبین ہے اب یہان دو احتمال
ہین ایکتو یہ کہ بعد سوال کے فورًا ارارت انشقاق قمر کی گئی اور اسکی درمیان مین
کچہہ کلام وقیل وقال واقع نہوئی یا سوال وارارت انشقاق قمر کے درمیان مین کچہ
کلام وقیل وقال اور بہی ہوئی مظنون شق ثانی ہے کیونکہ ایسی عجیب واہم سوال کے جواب
مین بغیر کسیطرح کی بحث وغیرہ وعہد ومیثاق کے اظہار آیت عند العقل مستبعد
معلوم ہوتا ہے اور مونہا اسکی ہے روایت ابن عباس جو سابق منقول ہوئے
جسمین یہ لفظ ہے) ان فعلت تومنوا قالوا نعم قال وکانت لیلة بدر فسال رسول اللہ

صلعم ربه ان یعطیه ما سالوا) اور یه روایت اگرچه ضعیف ہے مگر واسطی تائید اوس
امر کے جو بطن غالب حدیث صحیح سے مفہوم ہوتا ہے کافی ہی اور مجموعه ان امور کا
یعنی اہل مکه کا حضرت سی شق قمر کا سوال کرنا اور حضرت کا یه فرمانا ان فعلت تومنوا
اور اونکا یه کہنا که نعم اور پھر حضرت کا اپنے رب سے شق قمر کی دعا کرنا بزبان حال خبر
دے رہا ہے که شق قمر ہوگا پس بالفرض اگر زبان قال سے حضرت صلعم کا انشقاق قمر
کی خبر دینا ثابت نہو تو اخبار بزبان حال تو ثابت ہی اور یه امر واسطی تصحیح کلام شاہ
صاحب کے کافی ہے اور وکیل صاحب نے جو آخر کلام مین شعر لکھی ہین اس امر کے
اظہار کو که عربی کا شعر مین پڑھسکتا ہون سو نتیجه اوسکا آپکو معلوم ہوگیا ہوگا که
خود ہی مصداق مضمون اون اشعار کی ہین ع شعر فہمی عالم بالا معلوم شد
قال صاحب المحررات الذی یظہر لی فی ہذا المقام ان الاخبار بشق القمر قبل وقوعه خبر
عن الغیب المخبر عن الغیب باعلام الله تعالی لاحد من انبیائه معجزة ایضا وشق القمر نفسه
وظہوره علی ید احد من الرسل ایضا معجزة فلیس فیما ذہب الیه الشاه ولی الله المحدث
الدہلوی وتفرد به عن غیره منافی العقیدة او انکار لہذه المعجزة وانما قال به بناء
علی ما ظہر عنده من طریق المعجزة وسبل الحوادث والکوائن للانبیاء والرسل جمیعاً
فالتحامل علیه فی ہذا الامر تحامل من جاہل غشوم علی عالم معلوم علمه وفضله ومزیته علی اہل
عصره وبلوغه فی ذلک الی ما لا سبیل لاحد من نظرائه واہل عصره الیه ولو معشار ما
آتاه الله سبحانه وتعالی وقد کان اماماً من ائمة الہدی جامعاً بین العلوم الظاہرة
والفنون الباطنة کاملا فی کلیہما مکملا لغیره من العباد الصلحاء الطلباء للدین والمعرفة
والاحسان والیقین موصلا لہم الی اتباع الشریعة والی سبیل الله رب العالمین
حاصل ترجمه مجکو جو استفہام مین ظاہر ہوتا ہے یه ہی که اخبار شق القمر قبل از وقوع
غیب کی خبر دینا ہی اور خبر دینا امر غیبی کا بذریعه اعلام الہی کے جو کسی نبی کو الله

کیطرف سے ہو وے معجزہ نبی ہی اور شق ہونا قمر کا رسول علیہ السلام کے ہاتھ پر
بہی ایک معجزہ ہے پس شاہ ولی اللہ صاحب جسطرف گئی ہین او رو ہ اوسکی ساتہہ منفرد
ہین سو اوسکی سبب کوئی فساد عقیدہ وین نہین ہوسکتا اور نہ اونکو اس معجزہ کا انکا
ہے اسی انشقاق کو من حیث الاخبار معجزہ فرمایا ہے ہان حضرت شاہ صاحب کو جو
اپنے اجتہاد سے طریقہ معجزہ ہونے حادثات و کائنات کا انبیا کیواسطے ظاہر ہوا ہے
اوسکو بیان فرمایا ہے پس حملہ کرنا ایسی عالم پر جسکا علم و فضل مخالف و موافق کو
مسلم ہے اور فضیلت اوسکی اوسکی معاصرین پر معلوم و متیقن کام جاہل و ظالم کا ہی
کیونکہ کوئی شخص اونکی معاصرین مین سے بہی اونکی علم و فضل کے دسوین حصہ تک
بہی نہین پونہچ سکتا اور یہ تحقیق تہی وہ ایک بڑے عالم اور امام ائمہ ہدی مین سے
اور جامع و کامل تہے درمیان علوم ظاہر و باطن کے اور کامل کرنیوالے دوسرے
بندون خدا کے جو صلحا و طلبا معرفت و احسان و یقین ہین اور جو بای معرفت و
دین پونہچانے والی تہے اون طلبا کو خدا و رسول کے راستہ کیطرف انتہی حاصلہ

**قولہ** وہو تیرک خبر الرسول بکلام مردود) اور مراد اس کلام مردود سے عبارت
تفہیمات ہی سو جس دن سے تفہیمات اوسکے مولف نے لکہا جسکا انتقال بقول
وکیل بلکہ موکل سنہ ۱۱۷۶ مین ہوا ہے اب تک کسی نے اوسکا رد نکیا تہا اسلیئے
کہ اوس قول مین کوئی خلل نہ پایا گیا تہا محمل صحیح اوسکا معلوم کر لیا تہا اس تیرہ
صدیمین بعد عمر دراز کے اپنی خیال کاسد و فہم فاسد مین عبد الحلیم اہل حق
کے حاسد اور اونکے پوت سپوت نی یہ کرتوت کیا کہ وکیل کو کہڑا کرکے عدالت
طاغوت مین اپنے دعوی کا ثبوت اپنے خیال فرتوت کی بنیاد پر پیش کیا
لایحیی و لایموت کا جلوہ دکہایا اور یہ نہ سمجہا کہ جس مقدمہ کی میعاد گذر جاتی
اوسکا دعوی نامسموع ہوتا ہے مثل مشہور ہے مشتی کہ بعد از جنگ یاد آید

برکلہ خود وبایدزد اب بالعبد اکیسو اکیس برس کے پیرا وسی دعوی کو تیسین پوت کے
باپ مولوی احمد علی مرحوم سے ہار چکی تہی پیش کیا وہ تو وہمس ہوچکا ہے آپ
اوسکی ڈگری کو وی حاکم منصف امام عادل نکرینگا شاہ اودہ کی نمک میں باوجود زوال
مملکت اب بہی اثر باقی ہے کہ اونکی نام لیوا رافضیونکی طرح سینونکو تبرا کرنے
اور فرنگی محل میں بیٹہ کر دو رنگی کا ڈنکا بجاتی ہین یعنی مجدد بین ہین اور مجتہد بین
وشیں اعوذ باللہ ان اکون من الجاہلین حضرت مرزا جان جانان قدس سرہ فی العبد
بیان دو فرقہ ناجیہ کے فرمایا ہے فرقہ ثالثہ بین این ہر دو فرقہ در تردد و مذبذب اند لا الی
ہولاء ولا الی ہولاء مذبذبین بین ذلک خسر الدنیا والآخرۃ اشارت بحال ایشا است کہ نیم ملا خطر
ایمان است انتہی بلفظہ الشریف قولہ ان البعض قد جعل ہذہ العبارۃ ضمیمۃ لرسالۃ الہندیۃ الخ یہ طعن
غایت علم فرنگی سے قابل تماشا ہو اسلامی وکیل صاحب کا یہ منشا ہو کہ سب مسلمان جو ولی گواہی حسب تعلیم
اونکی اس مقدمہ میں ادا کریں اور یہ ہی سناد وغیرہ مسک کہیں یہان فرد شی سی بالائی طاق رکہدیں آرحمہ
صاحب امام اعظم صاحب کے اجتہاد کو تو نہیں جمہور امت نے آجتک قبول ہی نہیں کیا تمہارے حنیفا
فاسد کو جو ایک شعبہ دہریت کا ہی بہلا کوئی کاہی کو مانی گا شاہ اودہ کی حکومت ہی فرنگی
محل مین باقی نہین ہی کہ کوئی خوشامدی ٹال کرے اور تم بر در وکالت اوسکو برادو صاحب
ہندیہ نے رسالہ مولوی احمد علی صاحب و نیز تمہاری سب ہذیانات و خرافات بعد جوتمن
بطور حواشی نظم الدرر منتشر ہوئی ہین سب اس رسالہ سے منتشر دیکہی ہین اور معاملہ حیدرآباد
دکن سنا ہی اور جو معلوم کر چکا ہی کہ مکاتبات روشاہ ولی اللہ صاحب محدث دہلوی مین خدا کیطرف سے
انتقام ہوا کہ عجم سی تا عرب و مصر سی تا اقصائی شرق سبکو حال و قال عبد الحلیم کا اور اونکا انتقال اس
صدمہ جانکاہ میں معلوم ہوگیا یہ جولاہی کا تیر نہو ہر عدالت کی وکالت کا دوسرا رنگ و ڈہنگ تاکہ
فرنگی محل کا قانون دوسرا ہی اور انجمن اسلامیہ کا قاعدہ دوسرا افسوس کہ وکیل صاحب حقانی رسالہ شق القمر المعجزۃ
البشیر السید کو جسی بلفظہ ہندیہ تعبیر فرماتی ہین ملاحظہ نہیں فرمایا کاش اگر اوسکا مطالعہ فرماتی تو سارے

سکی و شبہات وکیل جناب کے دفع ہوجاتی بلکہ صرف عنوان عبارت حضرات التجلی کو جو آخر رسالہ
مذکورہ مین مطبوع ضمیمہ درج کی گئی ہی دیکھ لیا ہی اور صرف لاتقربوا الصلوۃ پر نظر ڈالی ہی اس
عنوان کے دیکھتے ہی حمیت فرنگی محل جوش مین آگئی اور تجلی حضرات التجلی سے آنکھین چکاچوند
ہوگئین مسیلمہ کذاب کیطرح بمقابلہ حضرت صدیق ہوگئی فہذی فی جلاء بصرہ والتستاق تمرہ
بالبطل الا باطیل والکذب الاقاویل وما صدر ہذا منہ الامن سوء فہمہ بمجرد زعمہ کما لا یخفی
علی المتفطن اللبیب والماہر الاریب الناظر فی ہذہ الوریقات ؎ فکم من عائب قولا صحیحا
وآفتہ من الفہم السقیم - وقال ماقال تقلید الاستاذہ الحلیم الی الموکل کما تفوہ ہو ایضا علی
صراح عبارۃ التفہیمات فرای مارای وسمع ماسمع من الثقات وتخلی ہذا التلمیذ الرشید والمرید
الرید علی خطط الخطوا کنا قہ عشوا تنزیلا لہ بمنزلۃ من قیل فیہم آذا قیل لہم اتبعوا ما انزل اللہ قالوا بل
نتبع ما الفینا علیہ آبائنا اولو کان آبائہم لا یعقلون شیئا ولا یہتدون ۔ واذا قیل لہم لاتفسدوا فی
الارض قالوا انما نحن مصلحون الا انہم ہم المفسدون ولکن لا یشعرون انا جبت ان ارئ تمام عبارۃ
حضرات التجلی العلماء الاعلام واکشف لہ الہ الفاسدۃ عنہ لدی الخواص مع العوام فہذا کتبت
ہذا الجواب مع عبارتہا وترجمتہا بالہندیہ لیطلع علیہا العالم والعامی راجیا للانصاف من الاقاصی
والادانی فقولہ ؎ نالہ خواہم کہ بطرز دگر ایجاد کنم ۔ دست الگیرم ودر کوی تو فریاد کنم یہ شعر شاید آخر
رسالہ مذکورہ میں تنک بی علاقہ اسوجہ سے چھپا یا گیا ہوگا کہ ناظرین رسالہ کو یہ امر ثابت ہو کہ جناب وکیل صاحب
شاعر یا شعر خوان بھی ہین کما قیل او ر اعی کمالات دیگر جناب تاریخ دان نیز ہستند لاکن افسوس ہی کہ
یہ نہ سمجھی کہ نالہ جدید مثل تجدید جدید و اجتہاد و ناسدید کوی بار ہین مصداق فریاد شتال و مثل
شتال ہی نعوذ باللہ من الضلال ؎ ہر خس و خاک کہ در راہ نمودی وارد آخرای باد صبا این
ہمہ آوردہ تست واناانشد ؎ سعیت ارجو شکر سعی ولا اری یخیبنی ربی وست
بخائبی ۔ وقد تم الکلام علی ہذا المرام بقولہ تعالی - وجادلہم بالتی ہی احسن
واخر دعوانا ان الحمد للہ رب العالمین اولا وآخرا و باطنا و ظاہرا....

## تقریر دلپذیر جناب محمد حسین صاحب ابو سعید ساکن بٹالہ ذیل دار السر لاہو مندرجہ پرچہ اشاعۃ السنہ نمبر چہارم جلد ششم مطبوع ۲ جون ۱۸۸۳ء سلمہ اللہ تعالی وعافاہ نواب صاحب بھوپال اور انکی بابرکت تالیفات

اس نامور دہر دلعزیز جامع ریاست دینی و دنیوی نے دین اسلام کے فروع و اصول میں زبان عربی و فارسی و ہندی اسقدر تصنیفات کی کہ اوق مسائل دین جنپر خواص علما بھی کم مطلع تھے اب اکثر عوام و اوساط الناس جاننے لگ گئے ہیں ہندوستان و پنجاب بلکہ عرب میں کوئی ایسی جگہہ نہوگی یا کم ہوگی جہان کوئی اہل علم ہو یا علم کا ذکر و اثر ہوا ور جناب ممدوح کی کوئی تصنیف وہان نہو اسی نظر سے بعض علماء وقت نے انکو اس صدی کا مجدد قرار دیا ہے اور انکے حق میں یہ کہا ہے

مجدد العلم فی ہذا الاوان من ۔۔۔ قد انقذ الناس من بدع واشراک

اسوقت میں علم کا مجدد وہی ہے جسنے لوگون کو بدعت و شرک سے چھوڑایا

مروج العلم فی بدو وفی حضر ۔۔۔ بمنصل لدم الفجار سفاک

جنگلون اور بستیون میں علم پھیلانے والا فاسقون کا تیر قلم سے خون بہانے والا

مفسر الذکر بالقول المبین فقد ۔۔۔ علا بہ فوق اعلام واملاک

قرآن کا واضح بیان سے تفسیر کنندہ جسکے سبب وہ بڑے بلند رتبہ والون پر فوقیت لیگیا

ابدی لنا فی تالیف لہ ظہرت ۔۔۔ مقالۃ خاب منہا کل افاک

اسنے ہم کو اپنی تصانیف ظاہر و باہر میں ایسی باتین کھول دین جنسے جھوٹے جھوٹے ٹوٹے (؟)

مگر افسوس صد افسوس بعض اشخاص ہند جنکو دین کیطرف توجہ نہین پایون کہو کہ کم ہے اور کتب و مسائل سے مطلق آشنائی نہین پایون کہو کہ نہایت ہی کم ہے جناب ممدوح کی تصانیف کی قدر نہین کرتے اور وقتاً فوقتاً انپر بے جا نکتہ چینیان کرتے رہتی ہین +

انہون نے ایک کتاب موسوم بہ اسلام و مسلمانان کسی صاحب مولوی محمد حسین
اغلب موہانی نامی سابق اناوجی ایڈیٹر اودہ اخبار نے تالیف کی ہے جسمین انہون نے
مسلمانون کے اسباب ترقی و تنزل کی ایسے طور پر تفصیل کی ہے کہ اسکے اکثر مقا
پرچو بذریعہ اسکے ریویو ۳ صفحہ کے ہماری نظر سے گذرے ہین ہمارا بھی صاد ہے۔
اس کتاب مین انہون نے نواب صاحب ممدوح کی تالیفات کا بھی ذکر کیا ہے اور گو
اون تالیفات کو اسباب سے تنزل حالت اہل اسلام سے کے شمار کیا ہے اور آ
اور اونکی مؤلف کی نسبت یہ چند نا ملایم الفاظ تحریر کئے ہین کہ یہ ایک اسلام کا عالم
اور انبار بے سود تصنیفات کا مصنف ہو کر مذہبی مباحثہ موحدون اور حنفیون
اوقات ضائع کرتے اور فضول روپیہ صرف کرتے ہین +

یہ اسکے الفاظ اس کتاب سے ریویو مندرجہ اخبار کوہ نور نمبر ۴۴ جلد ۳ مطبوعہ ۹
جون ۱۸۸۸ء سے ہمنے نقل کئے ہین اصل کتاب کو ہمنے نہین دیکھا خدا جانے اسمین کیا
کیا زیادتیان اور بیجا نکتہ چینیان جناب ممدوح اور اونکی تصانیف کی نسبت مؤلف
کتاب سے سرزد ہوئی ہین یہ الفاظ کتاب مذکور جو اس ریویو مین منقول ہین سب
غلط و محض خلاف واقع ہین اور صاف یقین دلاتے ہین کہ جس شخص کے قلم سے یہ
الفاظ نکلے ہین اُسنے نواب صاحب کی مصنفات کو خواب مین بھی نہین دیکھا۔
اُن تصانیف پر یہ گمان کرنا۔ کہ وہ مذہبی مباحثہ حنفیہ و موحدین پر مشتمل
ہین صریح خلاف واقع ہے۔ نواب صاحب کی کسی کتاب مین حنفی و شافعی یا و
و بدعتی یا شیعہ و سنی کا مباحثہ پایا نہین جاتا۔ کوئی ہمکو انکی کتاب مین اس قسم
ایک مباحثہ دکھا دی تو ہم سے ہماری قدرت کے موافق جو انعام چاہے پا وے
کوئی مرد میدان ہے آوے۔

نواب صاحب کی کتاب تو درکنار اس قسم کے مباحثے انکی زیر حکومت ریاست مین

نہین یا سنے کبہی کسی سے سنا ہوگا کہ جیسے دہلی مرادآباد بریلی لکہنؤ بنارس لاہور امرتسر وزیرآباد سیالکوٹ فرید کوٹ وغیرہ پنجاب و ہندوستان مین مذہبی مباحثے حنفیہ و اہلحدیث و سنی و شیعہ و وہابی و بدعتی کے ہوتے ہین ویسا مباحثہ کبہی شہر یا ریاست بہوپال مین ہوا ہو یا اس مضمون کا کوئی رسالہ نواب صاحب یا ریاست بہوپال کسی اور کیطرف سے نکلا ہو +

ہان اوائل عمر مین اور زمانہ طالب العلمی کے قریب نواب صاحب نے ایک دو رسالہ مولود و رد شیعہ مین لکہا تہا جسکا نام کلمۃ الحق و کشف الالتباس انہون نے رکہا تہا مگر اسوقت نوابصاحب کو یہ کمال علمی و حکمت عملی حاصل نہ تہا اسوقت انکا خیال و حال و قال اس طرز مخاصمانہ سے ایسا مخالف ہوگیا ہے کہ ایسے مخاصمانہ رسائل کو انہون نے اپنی تصنیفات کے عداد سے نکال دیا اور اپنی مصنفات کی فہرست سے خارج کر دیا ہے اس سے زیادہ واضح و روشن دلیل باہمی مناظرات سے نفرت و کراہت پر کوئی کیا دکہا سکتا ہے جو نواب صاحب بہادر نے قایم کر دکہائی ہے +

اس حالت مین نواب صاحب یا اونکی تصنیفات کو مذہبی مباحثات حنفیہ و اہلحدیث کیطرف منسوب کرنا خلاف واقع نہین تو کیا ہے +

**اور اُن تصانیف کی نسبت یہ کہنا** کہ وہ انبار بے سود ہین یعنی اسکو مسلمانون کی قومی ترقی مین کچہ دخل نہین ہے سراسر ناواقفی اور کم فہمی پر مبنی ہے یہ بات بجز اس شخص کے جو مذہب کو قومیت کا جز نہ سمجہتا ہو کوئی نہین کہہ سکتا اور ایسا سمجہنے والا نہ صرف اپنی ناواقفی و لاعلمی معنے قومیت سے ظاہر کرتا ہے بلکہ وہ اسبات کا بہی اظہار کرتا ہے کہ اسکو قومیت سے تعلق نہین ہے گو وہ قومی ترقی کا زبان سے خواہان ہے۔

راقم ریویو نے انکا کلام نقل کیا ہے جسکا ٹہیک ٹہیک مطلب یہ ہے کہ مذہب مین پیروی اقوام یوروپ جائز نہین ہے کیونکہ اس سے مذہب

کو نقصان پہونچتا ہے جو ترقی قومی کے منافی ہے معلوم نہین (مولانا صاحب
نے یہ بات کہکر وہ بات کیونکر کہی یہہ بات بھول گئے یا وہ بے سوچے قلم
سے نکل گئے) اور جبکہ بشہادت اس بیان بابراں اور باعتراف قومی ترقی خواہان
بلکہ باقرار نکتہ چینیان تصانیف نواب صاحب والاشان یہ امر ثابت و محقق ہو کہ مذہبی ترقی
بھی قومی ترقی کا جزو ہے اور قومی ترقی بدون ترقی مذہبی ناممکن و نامتصور ہے تو پہر
اگر نواب صاحب ممدوح نے اپنی تصانیف مین مذہب کو ترقی دی اور مذہبی مسائل
کی حفاظت و اشاعت کی تو اونکی تصانیف کو انبار بے سود کہنا کیونکر صحیح ہے اور اونکو
ترقی قومی اہل اسلام سے خارج و بیدخل ٹھہرانا کیا معنے رکھتا ہے کہ مولانا صاحب
اونکی نسبت ایسے الفاظ ناملایم فرماتے ہین۔
اب رہا یہ امر کہ تصانیف نواب صاحب نے مذہبی ترقی کی ہے یا نہین اور ان تصانیف
سے مذہبی مسائل کی حفاظت اور اشاعت ہوئی یا نہین جیسیکہ اُنسے پہلے دینی تصانیف
علماء سلف و خلف سے مذہبی ترقی و اشاعت ہوئی ہے اسکا تصفیہ ہم عموماً ناظرین
اور خصوصاً حضرات نکتہ چین پر چھوڑتے اور منجملہ تصانیف نواب صاحب دس بیس
کتابونکا نام ایک نقشہ کے ضمن مین بتا دیتے ہین ناظرین و حضرات نکتہ چین براے
خدا دو چار برس لگا کر ان کتابونکا مطالعہ کرکے خود ہی ہم کو بتا دین کہ ان کتابون
مین حمایت اشاعت و ترقی دین پائی جاتی ہے یا نہین اور اسکا نفع دین مین
اون کتب دینیہ سے جو ان سے پہلی تصنیف ہوچکی کچھہ کم ہے یا اُنسے زیادہ

نقشہ بعض مؤلفات نواب صاحب بہادر بہوپال
سلمہ اللہ بالتوفیق والاقبال ✣ ✣ ✣

| نمبر | نام کتب | علم | زبان | کیفیت |
|---|---|---|---|---|
| ۱ | فتح البیان فی مقاصد القرآن | تفسیر | عربی | چار مجلدین ہین کہ ہر ایک انمین سے تقریباً ہزار ہزار صفحہ مین ہے صحت و سند مین سابقہ سب تفسیرون سے فایق ہے۔ |
| ۲ | عون الباری شرح تجرید مختصر بخاری | حدیث | ″ | ۵ مجلدین ہین جو اکثر پانچ پانچ سو صفحہ مین ہین اُن مین عقائد صحیح بخاری کو جو قرآن کے دوسرے درجہ مین حل کیا ہے۔ |
| ۳ | مسک الختام شرح بلوغ المرام | ″ | فارسی | گیارہ سو صفحہ مین ہے اسمین حدیث و مذاہب فقہیہ کی عمدہ تحقیق ہے۔ |
| ۴ | اکسیر فی اصول التفسیر | تفسیر | ″ | ۱۲۰ صفحہ مین ہے اسمین مسائل تفسیر اتقان و فوز الکبیر وغیرہ مؤلفات سلف و خلف کو عمدگی سے جمع کیا ہی۔ |
| ۵ | منہج الوصول | اصول حدیث | ″ | ۱۳۴ صفحہ مین ہے یہ کتاب اصول حدیث مین جامع کتاب ہی۔ |
| ۶ | ہدایت السائل | فقہ حدیث | ″ | ۵۲۲ صفحہ مین ہی اسمین ادق و معرکہ الآرا مسائل فقہیہ کو بطور سوال و جواب بیان کیا ہی |
| ۷ | اتحاف النبلاء | تاریخ | ″ | ۴۴۴ صفحہ مین ہی اسمین ائمہ محدثین و فقہاء کے تاریخی حالات اور اونکی مصنفات کو بیان کیا ہی۔ |
| ۸ | افادۃ الشیوخ بمقدار الناسخ والمنسوخ | اصول تفسیر | ″ | ۴۸ صفحہ مین ہی اسمین تمام ناسخ و منسوخ آیات و احادیث کو ایسے طور پر ذکر کیا ہی کہ گویا دریا کو کوزہ مین جمع کیا ہی |

| نمبر | نام کتاب | علم | زبان | کیفیت |
|---|---|---|---|---|
| ۹ | حصول المامول | اصول فقہ | عربی | ۱۲۰ صفحہ میں ہے اسمین اصول فقہ کے مسائل کثرت سے ذکر کیے |
| ۱۰ | روضہ ندیہ | فقہ حدیث | " | ۲۲ صفحہ مین ہے اسمین اون مسائل فقہیہ کو جو ظاہر حدیث کی موافق ہین مع بیان اختلاف مذاہب مدلل کیا ہے |
| ۱۱ | حجج الکرامۃ | تاریخ | فارسی | ۵۰۰ صفحہ مین ہے اسمین تاریخ کے علاوہ مسائل دینی بھی کثرت سی ہین — |
| ۱۲ | ظفر اللاضی | فقہ | عربی | ۱۱۰ صفحہ مین ہے اسمین اون احکام امام اسلام کا بیان ہے جنکی رعایت قاضیو پر واجب ہے — |
| ۱۳ | ذخر المحتی | فقہ | " | ۱۱ صفحہ مین ہے اسمین مغضوبونکے لئی واجب الرعایت احکام اسلام بیان ہے + |
| ۱۴ | لقطۃ العجلان | تاریخ | عربی | ۱۰۰ صفحہ مین ہے اسمین تاریخی حالات کے سید و مسائل اسلام کثرت |
| ۱۵ | فتح المغیث | فقہ حدیث | اردو | اسمین اون مسائل فقہیہ کا بیان ہے جو حدیث سی ثابت ہین |
| ۱۶ | ریاض المرتاض | سلوک و تصوف قدیم | فارسی | ۲۸ صفحہ مین ہے اسمین ورد سلوک بیان ہوا ہی جو کتاب و سنت سے ثابت ہے |
| ۱۷ | رحلۃ الصدیق | فقہ | عربی | ۹۲ صفحہ مین ہے اسمین مسائل حج و عمرہ بیان ہوئی ہین |
| ۱۸ | موائد العواید | حدیث | فارسی | ۲۵۴ صفحہ مین ہی اسمین مختلف مضامین کے احادیث کو بحذف اسناد وارد کیا ہے |
| ۱۹ | جنۃ فی الاسوۃ الحسنۃ بالسنۃ | اصول فقہ | عربی | ۱۰۸ صفحہ مین ہی اسمین اتباع سنت و تقلید کے مسائل کو بلا اختلاط خاص کسی شخص یا فرقہ کو بیان کیا ہے |
| ۲۰ | شرح الاعتقاد الصحیح | عقاید | عربی | ۷۷ صفحہ مین ہے اہل سنت کی عقاید قدیمہ کا بیان ہے — |

اس قسم کی اوران مضامین کی کتابین مولفہ نواب صاحب اور بہت ہین جنکی تعداد ہماری علم مین سو کے قریب ہو حضرات نکتہ چین ایمان و انصاف کو پیش نظر رکھکر کہین کہ کیا یہ کتابین بے سود ہین اور اہل اسلام کا انمین دینی فائدہ نہین ہے ایسا کہین تو براہ مہربانی یہ بھی ہم کو بتاوین کہ اُنکے مقابلہ مین اور کونسی کتابین سودمند ہین جنسے مسلمانون کو دینی فائدہ ہے اُنسے کتب مولفہ نواب صاحب کا موازنہ و مقابلہ کیا جاویگا اور عام مسلمانون کو اُنکے مقابلہ مین انکا مفید و غیر مفید ہونا بتایا جاوے گا۔

بالجملہ جو کچہ مولوی صاحب نے نواب صاحب کی تالیفات کی نسبت کیا ہے اسکو صحت و نفس الامر سے کچہ بہی تعلق نہین ہے ہم امید کرتے ہین کہ مولوی صاحب اس اپنی راے کو واپس کرینگے یہ جرات و حق پرستی حاصل نہو تو اُسپر نظر ثانی تو ضرور کرین گے۔

## تنبیہ السفیہ

تمام ہوا مضمون اشاعۃ السنۃ کا جزی اللہ قائلہ خیرا اب مین گذارش کرتا ہون کہ وہ جو مضمون مذکور مین صاحب اشاعۃ السنۃ نے ذکر مجدد ہونے نواب صاحب بہادر کا اس عہد مین لکہا ہے کوئی خیال نکرے کہ خود نواب صاحب بہادر اوسکے مدعی ہین جسطرح بعض ناہموارون نے آجکل دعوے تجدید و اجتہاد کا اپنی لئے کیا ہے اور اپنی کتابون مین واسطے صید عوام کے اوسکو لکہا ہے بلکہ مضمون اشاعۃ السنۃ مطابق حسن ظن اکثر اہل علم کی ہے جو آج عرب و عجم مین مشار الیہ علم و فضل مین کتاب قرۃ الاعیان و مسرۃ الاذہان مین تقاریظ کتب نواب صاحب جمع کی گئی ہین اور اس کتاب کو علامہ احمد فارس نے اسلامبول مین طبع کیا ہی بطور نمونہ نظر بالیش نوابصاحب بہادر علاوہ اسکے ایک مجموعہ خطوط عرب بالخصوص موسومہ نواب صاحب بہادر موجود ہے جسمین حرمین و حدیدہ و بیت الفقیہ و زبید و صنعا و ابو عریش و عدن و مصر و اسلامبول و اسکندریہ و بیروت و بیت المقدس و بغداد و بصرہ و دیگر بلاد کی علماء کاملین نے غائبانہ تصانیف مذکورہ کو ملاحظہ کرکے داد ثنا و تفقہ بالتفصیل

دی ہے معہذا بمقابلہ ان اسباب و حسنات کے بانگ بے ہنگام بعض اعداء اسلام مکنہ سلطنت
ولکہنو و بلی بہیت و مدراس ایسے ہی جیسے کوئی اندہا سورج کو کالا کہی ہم اس جگہہ ختم کلام
بمقابلہ ان اعداء دین و دشمنان اہل سنت و یقین کے اس حدیث شریف پر کرتے ہین کہ جب تم
نباح کلب یانہیق حمار سنو یا وسوسہ شیطانی پاؤ تو تعوذ کرو تا قول اعوذ باللہ من الشیطان
الرجیم ولا حول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم

## ثلث مرات

جنکو کوئی ریاست دینی وجاہ و دنیاوی مثل نواب صاحب بہادر کی حاصل نہین ہے وہ تو ترشیدہ
زبان دریدہ دہان کمال حسد و بغض سے اونکو آنکہہ بہر کر نہین دیکہہ سکتے کوئی دنیا کا
دشمن ہے بوجہ دولت و حکومت کوئی دین کا دشمن ہے بوجہ اشاعت سنت و عمل
بالحدیث کے لکن شکر ہے کہ خدا نے نواب صاحب کو محسود خلق کیا ہے نہ حاسد جبہ
و دلق یہ بہی اونکی کمال خوش اقبالی ہے حاسدوں کے کچہہ نیکیاں ہونگی تو عوض انکے
ان حسد کے وہ سب اونکو ملین گے اور یہہ خسر الدنیا والآخرۃ ہون گے

ہم یحسدون وشر الناس کلہم من عاش فی الناس یوما غیر محسود

## مقلدین کے لئے

خبر بشارت اثر مندرجہ شمس الاخبار مدراس جلد پنجم نمبر بست ششم سوم نوزدہم شعبان ۱۳۰۰ھ
مطابق ۲۵ جون ۱۸۸۳ء روز دوشنبہ

## فریدکوٹ مین سنی و وہابی مولویوں کا مناظرہ

خلاصہ اس خبر کا یہ ہے کہ ایک مجلس غیر مقلدین کے جو وہابی مشہور ہین اور مقلدین کی
جو بلقب حنفیہ معروف ہین بابت بعض مسائل دینی مثل رفع الیدین و جہر بآمین وغیرہا
باجلاس راجہ بکرم سنگہ صاحب والی فریدکوٹ منعقد ہوئی اور طرفین کے مولوی
لوگ جمع ہوئی تعدد رد و بدل بسیار و خرخشا نا ہموار راجہ صاحب نے مقلدوں کو فتح دلائی

اور مسائل باہمی مین بطریق ثالث بالخیر آشتی کرائی جسپر بچارے غیر مقلد طوعًا و کرہًا خاموش یا ہمزبان ہوئے اور مقلدون نے تغلیین بجائین کہ ہم جیت گئے راجہ صاحب بہادر بطور
امین گر دوست موافق ست سعدی سہل ست جفائی ہر دو عالم دپیر محضر مناظرہ پر دستخط
فیصلہ کئی گئے اخبار مذکور مین مولویان مقلد وغیرہ کے نام نشان مفصل لکھی ہین جنکی موئید
مذہب راجہ صاحب بہادر موصوف اور اونکی ارکان دولت قریب سات آٹھ ٹھاکرون کی ثبت
العبد ہوئے مثل بابو گوپال چند و دولت رام و باوا ہر وت سنگھ و بابو امر ناتھ و جگنا تھہ
میر منشی و ٹھاکر سنگھ جاگیر دار بلکہ خود دستخط راجہ صاحب بہادر مخاطب بفرزند سعادت نشان
قیصر ہند سری مہاراجہ بکرم سنگھ صاحب بہادر رئیس بہادر کے بحروف انگریزی اوسپر ثبت ہین اور
یہ واقعہ یازدہم فروری ۱۸۸۳ء کو ہوا اور اول کشف الاخبار مین پھر شمس الاخبار مین مفصل لکھا
گیا فی الواقع واسطے ترجیح مذہب مقلدین خصوصًا طائفہ حنفیہ کی یہ بہت بڑی دلیل ہاتھہ لگی
اسلئے کہ ہمکو بالیقین معلوم ہے کہ غیر مقلد لوگ واسطے اثبات اپنی طریقہ کے ہرگز ایسا شاہد
عدل دو اور منصف اور موئد مذہب اور حامی مشرب نہین لاسکتے ہین جیسا حاکم عادل یہ لوگ لائے
یہ منقبت عظمی اور بشارت کبرے اس زمانہ آخر مین خاص حضرات حنفیہ کو برکت تقلید سے
میسر آئی اور انہین کی خوش اقبالی سے اس دولت سے ترقی پائی ہے ؎ اذا کان الغراب
دلیل قوم سیہدیم طریق الہالکینا + اور بڑی تصدیق و دستخط ٹھاکران موصوف کی یہہ ہی کہ
ان صاحبان کا ذکر خیر قرآن شریف مین بھی آیا ہے اور ایسے خیال پر شاید اصحاب اخبار مذکورہ
نے مقلدین کو بلفظ سنی یاد فرمایا ہے ورنہ ظاہر ہے کہ سنی وہ ہی جو سنت یعنی حدیث پر چلے
نہ وہ جو ہر کسی شخص کی بات کو پکڑے اور پرکھون کے قدم بہ قدم رکھے قال تعالے قالوا یا ہود
ماجئتنا ببینۃ وما نحن بتارکی الہتنا عن قولک وما نحن لک بمؤمنین
موضح القرآن مین ہے ہم نہین چھوڑنے والے اپنے ٹھاکرونکو تیرے کہے سے اور دوسری جگہہ
فرمایا ہے قال اراغب انت عن الہتی یا ابراہیم کیا تو پھرا ہوا ہے میرے ٹھاکرونسے اور

تیسری جگہ ارشاد کیا ام لهم آلهة تمنعهم من دوننا کیا اونکو کوئی ٹھاکر ہین جو بچاتی ہین ہمارے سوا اور
چوتھی جگہ فرمایا ان کاد لیضلنا عن آلهتنا لولا ان صبرنا علیها لگاہی تھا کہ بچلادی ہمکو ہمارے ٹھاکرون
سے کبھی جو ہم نہ ثابت رہتی اونپر اور پانچوین جگہ ارشاد کیا ائنا لتارکوا آلهتنا لشاعر مجنون کیا ہم
چھوڑ دین گے اپنی ٹھاکرونکو کہی سے ایکشاعر دیوانے کے سبب یہ غیر مقلد لوگ اور چھٹی جگہ فرمایا واصبروا
علی آلهتکم ٹہرے رہو اپنی ٹھاکرونپر اور ساتوین جگہہ ارشاد کیا وقالوا ءآلهتنا خیر ام هو کہ نیز
ہماری ٹھاکر بہتر ہین یا وہ اور اٹھوین جگہ فرمایا اجئتنا لتافکنا عن آلهتنا کیا تو آیا ہی ہماری پاس
کہ پہیرے ہمکو ہمارے ٹھاکرون سے اور نوین جگہہ ارشاد کیا لا تذرن آلهتکم نہ چھوڑیو
اپنے ٹھاکرونکو اسطرحکی آیات شریفہ قرآن معجز بیان مین بہت ہین لکن اسجگہہ بتعداد ٹھاکران منا...
لکہی گئین ہنود اپنی راجون مہاراجونکو معبود سمجھتے مین اور ان داتا اور دیوتا جانتی ہین اسیطرح پر غیر
مقلد بھی اونکا ہی ہوا اوسکی خدا ہی پس ایراد ان نصوص کا اسجگہہ نہایت برمحل ہے وما شبه اللیلة بالبارحة
ہان بہائی اسجگہہ دنیا مین تو یہ نسخہ خوب چل گیا کہ حقیقت مذہب حنفیہ کے باجماع ٹھاکران و نص مہاراجہ
صاحب بہادر ثابت ہو گئے اور غیر مقلد رد ہو گئی لکن آخرت مین جب سامنا خدا کا ہوگا جہان یہ سب مقلد مقلد
پیشوا اور سب جوارے مع جملہ ٹھاکران کے واسطی روبکاری کی حاضر ہو وینگے تو اوسوقت ایسا معلوم ہوتا
کہ مصداق کریمہ فما اغنت عنهم آلهتهم التي يدعون من دون الله من شيء بخوبی اونپر ظاہر
ہو جاویگا یعنی کچھہ کام نآئی اونکو ٹھاکر اونکی جنکو سوا خدا کے پکارتے تھے یہہ بھی تو ایک طرح
کی پکار ہے کہ فیصلہ مسائل مذہبی مقلدین کے واسطے ٹھاکران فریدکوٹ اور اونکی سرکار
ہی ع اینکار از تو آید و مردان چنین کنند اسیطرح پر دو چار راجہ با بوستر نیچر اگر واسطے
تائید تقلید مذہب حنفی کے اور بہی طیار ہو گئے تو لگتا ہے کہ غیر مقلدونکا بیج اس سرزمین مین
نہ جمیگا سب کا قل ہو جاویگا اور پہر تو حنفی بمقابلہ غیر مقلدون کے اس تشریف کو پڑین گے
واذا رآك الذين كفروا ان يتخذونك الا هزوا أهذا الذي يذكر آلهتكم
وهم بذكر الرحمن هم كافرون کیا یہی ہے وہ شخص جو ذکر کرتا ہی تمہاری ٹھاکرون کا

اور اس حکایت حالیہ کے برابر ہین ٹہاکران مذکور کے ائمہ مذہب یعنی براہمہ غیر مقلدون
سے یہہ بات کہین گے انت فعلت ھذا بالھتنا یا ابراھیم کیا تو نے کیا ہی یہ کام
ہمارے ٹہاکرون سے ای ابراہیم اللھم احینا علی ملۃ خلیلک ابراھیم
وامتنا مسلمین ولا تجعلنا فتنۃ للذین کفروا ولا تجعلنا فتنۃ للقوم
الظالمین آمین ثم آمین وآخر دعوانا ان الحمد للہ رب العالمین وصلی
اللہ علی سیدنا محمد وآلہ وصحبہ اجمعین الی یوم الدین ؏

## اعلام الامجاد بافعال الاوغاد ملقب بالقول المسدد

### جواب وصی احمد

امابعد مخفی نرہے کہ فی زماننا ہذا اکثر نام کے اہل علم کہ جنکی رگ و پے مین ہوای
وباے تقلید شخصی یا جمہوری کی سمیت سرایت کر گئے ہے اور طبیعت اونکی تریاق
رشد و ہدایت کتاب و سنت سے بالکل پہر گئے ہے کتب مصنفہ اہل حق جو بتائید سنت
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و توضیح و تفسیر کتاب اللہ من جانب اہل سنت و جماعت
لکہے گئے ہین اور لکہے جاتے ہین بسبب تباہی مزاج اور فساد طبیعت کے انکو فائدہ
نہین کرتین ع چون مخبط شد اعتدال مزاج نہ عزیمت اثر کند نہ علاج۔ صدق
اللہ تعالی۔ فی قلوبھم مرض فزادھم اللہ مرضا۔ اور جب ایہ ہر یہ دیکہتے ہین کہ متبعین
متقین روز بروز عمل بالکتاب والسنت پر محکم و راسخ ہوتے جاتے ہین اور اقامت
صلوۃ سے بموجب ہدایت جناب رسالت مآب صلوا کما رایتمونی اصلی کے باآمین
بالجہر وغیرہ سنن ہدی مساجد کو معمور کرتے ہین اور علی رغم انفہم جوق جوق
جویندگان صراط مستقیم قلادہ تقلید جمہوری یا شخصی کو اون کتب حقہ کے

ملاحظہ و مطالعہ سے نور کر اتباع کتاب سنت کا اختیار کرتے ہین تو یہ مخبطین بہایت
غیظ وطیش ہین آکر اور لیغیظ بہم الکفار کے مصداق بنکر انواع انواع کے خداع اور
مکر واسطی فریب ہی عوام کے اختراع کرتے ہین اور تو کچھہ نہین ہو سکتا اہل حق کو
بی دہرک خارجی ورافضی کہدیتی ہین اور طرح طرح سے عیب و عیب جوئی کرکے مردار
خواری سے اپنا منہ گندہ اور شکم آگندہ کرتے ہین یہ مکر و تلبیس اسواسطی ہی کہ
عوام کالانعام ان متبعین متقین سے متنفر ہو کر اونکی طرف راغب ہون اور اتباع
انوار اتباع سے محروم رہکر ظلمات تقلید مین پڑے رہین اور ان ظالمین بل ظالمین
کا جہان تا بو چلتا ہے اہل حق کو مساجد مین نماز پڑہنے سے منع کیتے ہین اور
کچھہ خوف الہی نہین کرتے فرمایا اللہ تعالی نے۔ ومن اظلم ممن منع مساجد اللہ
ان یذکر فیہا اسمہ وسعی فی خرابہا اولئک ما کان لہم ان یدخلوہا الا خائفین لہم فی الدنیا
خزی ولہم فی الاخرۃ عذاب عظیم۔ لاکن الحمد للہ کہ یہ خداع اور مکر اونکا بجز چند جہلا
معاندین کے اہل حق کو کچھہ ضرر نہین کرتا صدق اللہ تعالی یریدون ان یطفئوا
نور اللہ بافواہہم واللہ متم نورہ ولو کرہ الکافرون وصدق رسولہ الکریم لا یزال
طائفۃ من امتی منصورین علی الحق الحدیث وہم طائفۃ اہل الحدیث کثرہم اللہ
تعالی الحاصل آجکل روز مصداق ان امور کا ایک رسالہ مجموعہ ضلالہ موسوم جامع
الشواہد فی اخراج الوہابین عن المساجد دیکھنے مین آیا اولا تو نہایت تعجب ہوا
کہ وہ کون وہابی لوگ ہین جنکی نکالنے کا مساجد سے یہ استفتا مزین بجواہر و
شواہد طیار ہوا ہے بعد دیکھنے جواب استفتا کی معلوم ہوا کہ ان لہابیون
نے اونہین متبعین متقین کا نام اپنی طرف سے وہابی رکھہ لیا ہے جنکی متبوع
ومقتدا یعنی حضرت رسول مقبول بہی مسجد الحرام سے ممنوع کئے گئے تہے
کیونکہ ان لہابیون نے اس رسالہ مین اونکی علامتین اور نشانیان جار قرار

وہی ہین جو ہمارے مقتدا مین تہین اول آمین بالجہر یعنی آمین پکار کر کہنا دوسرا
رفع الیدین تیسرے نماز مین سینہ پر ہاتھہ باندہنا چوتہے امام کے پیچہے الحمد
پڑہنا۔ ایہا الناظرین ان چارون باتونکا سنت صحیحہ رسول مقبول علیہ السلام ہونا
اور مذہب مختار ہونا آنحضرت کے اصحاب کرام کا رسائل متعددہ اردو فارسی
عربی مین من جانب اہل حق اس وضوح اور بداہت کے ساتھہ ثابت کیا گیا ہی کہ
ہر ایک ناظر منصف پر مسنون ہونا اونکا کالشمس فی نصف النہار ثابت ہی
لیکن ان اہابیون کو ان سب سنتون سے ازحد بغض ہے خصوصًا آمین بالجہر
سنکر تو اسقدر جلجاتے ہین کہ محض خاکستر ہو جاتے ہین فرمایا رسول مقبول
صلعم نے ما حسدتکم الیہود علی شئ ما حسدتکم علے آمین فاکثروا من قول آمین رواہ
ابن ماجہ واحمد والطبرانی۔ یعنی حسد نکیا تمپر یہود نے کسی بات پر اسقدر کہ حسد
کیا آمین کہنی پر۔ روایت کیا اوسکو ابن ماجہ اور احمد اور طبرانی نے اس تحریر مختصر مین
مجکو کچہہ ضرورت نہین کہ ان مسائل کا اثبات کیا جاوے یا مولف رسالہ کے
کل خرافات کا جواب دیا جائے مگر ان ثمین نام کے علما سے جنکی مواہیر آخر
استفتا پر ثبت ہین یہ دریافت کیا جاتا ہے کہ مجیب استفتا جو بحوالہ کتاب
طریقہ محمدیہ ترجمہ درربہیہ لکہتا ہے کہ۔ اول پانی اگرچہ نہایت ہی قلیل ہو نجاست
پڑنے سے ناپاک نہین ہوتا جب تک رنگ اور بو اور مزہ تینون نہ بدلین انکم
وقت مہر کرنیکی مولف رسالہ سے یہ بہی دریافت کر لیا تہا کہ طریقہ محمدیہ مولفہ حضرت
نواب صاحب بہادر مدظلہ مین لفظ (اگرچہ نہایت ہی قلیل ہو) موجود ہی یا نہین
اگر نہین ہی تو اس تحریف لفظی و معنوی کی تصویب پر یہ مواہیر کیون ثبت ہوئین
اور اگر موجود ہی تو تعجب بر تعجب ہے کہ آپکو اتنی خبر تک نہین کہ ترجمہ درربہیہ جو
اول مرتبہ مقام دہلی مین چہپا تہا اوسکو مسمی عبد اللہ میواتی نے مسخ و تحریف

کرکر چھپوا دیا تھا اور جب اوسکو حضرت نواب صاحب بہادر مدظلہ نے ملاحظہ فرمایا
تب آنحضرت مدظلہ نے فوراً اوسکو صحیح اور درست کراکر دیگر مطابع مین چند بار طبع
کرایا اور مطبوعہ سابق کے غلط ہونیکا اشتہار دیا چنانچہ دیباچہ کتاب مین فرمایا
ہے اما بعد ظاہر ہو کہ پیشتر ہمنے ۱۲۹۰ ہجری مین ترجمہ رسالہ درر بہیہ تالیف شیخ الاسلام
قاضی القضاۃ محمد بن علی بن محمد شوکانی یمانی رضی اللہ عنہ کا کہ جامع اصول عبادات
ومہمات معاملات ہے اور ہر مسئلہ اوسکا نص کتاب عزیز یا سنت مطہرہ سے ثابت ہے
عربی سے اردو مین لکھا تھا وہ بعض مطابع مین نہایت غلط ہوکر چھپا اور نسخ اوسکا
مسخ ہوگیا اسلئے اب ۱۳۰۱ ہجری مین پہر اوسکو بخواہش اہل علم واصحاب اتباع
کے از سر نو درست کیا اب پہلی رسالہ کا کوئی اعتبار نکرے اور اس نسخہ ثانیہ کو
صحیح وسند جانے اور ہمنے اس رسالہ پر شرح عربی وفارسی بہی لکھی ہے اوسمین
دلیل وماخذ ہر مسئلہ کا لکھدیا ہے انتہی۔ ایہا الناظرون طبع ثانی وثالث ورابع مین
لفظاً اگرچہ نہایت ہی قلیل ہو کا کہین نشان اور پتہ نہین محض افترا اور بہتان مؤلف صاحب
کا ہے اصل عبارت ترجمہ درر بہیہ یہ ہے پانی پاک ہے اور پاک کرنے والا نہین نکالتی ہے
اوسکو ان دونون وصف یعنی طاہریت اور مطہریت سے کوئی چیز مگر نجاست کہ بدلدے
اوسکی بو اور رنگ اور مزہ کو اور نہین نکالتی اوسکو دوسری وصف یعنی مطہریت سے
مگر پاک چیز بدلدینے والی جو نکالدے اسکو نام آب مطلق سے یعنی پہر اوسکو نرا پانی
نکہین بلکہ گلاب اور مانند اوسکی کہین اور نہین فرق درمیان تہوڑے پانی
اور بہت پانی اور زیادہ دو قلہ اور کم دو قلہ اور بہتے اور ٹہرے اور مستعمل اور غیر
مستعمل کے انتہی اب اگر کسی صاحب کو مسائل آب مندرجہ ترجمہ درر بہیہ مین شک
وشبہ ہو تو دلیل وماخذ اوسکا شرح عربی وفارسی رسالہ درر بہیہ مین دیکھ لے
اور مرد میدان ہے تو اس دلیل کو توڑے چنانچہ خود ترجمہ مین اسبات کے

ہدایت فرمائی گئی ہے) اور جو مسئلہ مشکل ہو اور سمجھ مین نہ آوے اوسکو کسی
عالم باعمل سے دریافت کرلے اور اگر خود عالم ہو تو اوسکی شرحون سے اور شرح
بلوغ المرام سے جو ہمنے فارسی مین لکھی ہے حل کرلے الی آخرہ۔ اور مولف رسالہ یہ
جو لکھتا ہی کہ اسکا یہ مطلب ہوا کہ ایک پیالہ پانی مین یا ایک گھڑے مین اسقدر گو یا
موت یا شراب پڑجاوے کہ جس ہی اوسکا رنگ اور بو اور مزہ نہ بدلے یا
اسمین کتا یا سور منہ ڈالی یا کسی کوی مین سور و کتا ڈوب مرے وہ پانی پاک ہے
اوس سی وضو نماز درست ہی انتہی۔ ایہا المخاطب حضرت احناف کی نزدیک آب
کثیر وقوع نجاست سی نجس نہین ہوتا اور دار مدار طہارت آب مقدار دہ در دہ ہی
پس بمقابل آپ کی اعتراض کے عرض کیا جاتا ہے کہ اگر آب کثیر مین جسکی مقدار دہ در دہ
ہو تین چار گاڑیان پاخانہ ڈالدیا جاوے یا دس بارہ کتی یا سور مردہ اسمین گرین
تو آپکے نزدیک پاک رہیگا یا ناپاک اگر آپ کی نزدیک پاک ہی تو پہر اہل حق پر کیا
اعتراض ہی آپکی نماز اس پانی سے جسمین تین چار گاڑیان گو موت پڑا ہی درست ہی
اور اہل حق کی نماز اوس پانی سی جسکا رنگ بو مزہ متغیر نہین ہوا درست ہوئی ما ہو
جوابکم فہو جوابنا۔ اور آپکی نزدیک وہ پانی ناپاک ہوجاتا ہے تو پہر دہ در دہ
کی مقدار سے تحدید کرنا جو محض لا اصل رہی آپکو کیا مفید ہوا اگر تغیر اوصاف
ثلثہ ہی بموجب مسلک محدثین کے دار مدار طہارت و نجاست کا عدما و وجودا
قرار دیا جاوے کما جاء فی الحدیث تو کوئی اعتراض وارد نہین ہوتا کیونکہ
جب دار مدار نجاست کا تغیر اوصاف ثلثہ ہوا تو یہ ممکن نہین کہ ایک پیالہ پانی مین پاخانہ
پیشاب پڑجاوی اور پہر بھی پانی کا رنگ یا بو یا مزہ متغیر نہو اگر مقلدین کو جنکی دماغ مین
بوئی تقلید پلید بس گئی ہے اور آنکھون پر چربی تقلید کی چھاگئی ہے اسکی رنگ
و بو کا تغیر معلوم نہو تو یہ بات جدی ہے۔ اعتراض دوم لڑکے شیرخوار

اعتراض دوم

کا پیشاب پاک ہی چنانچہ اسی کتاب کے صفحہ ۷ مین مذکور ہے ؟ مین ان صاحبان
مواہیر سے دریافت کرتا ہون کہ یہ اعتراض اپکا کس پر ہے عاملین حدیث پر یا حضرت
رسول مقبول صلعم پر اگر عاملین بالحدیث پر ہی تو انکا کیا قصور ہے حدیث صحیح مین
ایچکا ہی ؟ عن ابی السمح رضی اللہ عنہ قال قال النبی صلعم یغسل من بول الجاریۃ ویرش
من بول الغلام اخرجہ ابو داود والنسائی وصححہ الحاکم - اور اگر یہ طعن اپکا رسول مقبول
صلعم پر ہے تو خیر انا للہ وانا الیہ راجعون اگر ہماری نماز مختلف فیہ رہی تو اپکا اسلام
ہی جاتا رہا ؎ شادم کہ از رقیبان دامن کشان گذشتی - گو مشت خاک ماہم برباد
رفتہ باشد اعتراض سوم مال تجارت مین اور سوای اونٹ گای بکری کے اور
جانور وں مثل بھینس و بھیڑ وغیرہ کے زکوۃ واجب نہین چنانچہ طریقہ محمدیہ تصنیف
محمد صدیق حسن خان ترجمہ دررہبیہ مولفہ قاضی شوکانی کے صفحہ ۱۰۰ مین مذکور ہی
خلاصہ یہ ہوا کہ تجارت کے مال مین خواہ کرور ہا روپیہ کا ہو اور بھینس و بھیڑ مین خواہ
کرور ہا مون زکوۃ نہین ہے - اقول اگر اس کیٹی صاحبان مواہیر کو دعوے
تشریع جدید ہے تو اپنی معتقدین سے کہین کہ مال تجارت وغیرہ مین زکوۃ واجب ہے
دررہبیہ پر کیا اعتراض کرتے ہین اور اگر دعوی اسلام ہے تو کوئی دلیل کتاب
وسنت صحیحہ سے مثبت وموجب زکوۃ اموال مذکورہ مین بیان کرے اور بغیر
دلیل کے ایجاب بالا یوجبہ اللہ کرنا ہے جسکی مذمت شارع حقیقی فرماتے ہین ؕ شرعوا
من الدین مالم یاذن بہ اللہ - آگے عوام کو یہ فریب دیا کہ خلاصہ یہ ہوا آخر تک -
یہ محض تلبیس عوام ہے اگر ان اموال مین دلیل شرعی سے زکوۃ واجب نہین تو
کیا ہرج ہوا صدقات نافلہ تو ان اموال مین مسنون ہین جنکی فضیلت تمام کتب
فقہ حضرت نواب صاحب بہادر دام اقبالہم مین موجود ہی اور اگر آپکی پاس کوئی
دلیل مثبت اور موجب جس سے فرضیت زکوٰۃ کی ان اموال مین بطور قطع کے ثابت

ثابت ہوسکے موجود ہو تو پیش کیجئے ہاتو برہانکم ان کنتم صادقین اعتراض چہار
ایک طلاق سے زائد دو طلاق دین ہون یا تین اور بیچ مین رجوع نکیا ہو تو دو طلا
یا تین طلاق واقع نہونگی اور اوسکے خاوند کو وہ عورت بغیر حلالہ کے درست
ہوجاویگی چنانچہ کتاب طریقۂ محمدیہ کے صفحہ ۲۶ مین مذکور ہے حالانکہ یہ بالکل خلا
ہے قرآن مجید اور تمام اہل اسلام کے اقول - اصل صحیح عبارت ترجمہ یہ
اور ہوجائینگی اس طلاق کے اور جو زیادہ ہو ایک طلاق پر بدون رجوع کے
اختلاف ہی اور صحیح عدم وقوع ہے یعنی اگر تین طلاق ایک ہی بار دی دین تو
یہ ایک ہی طلاق ہوئی تین نہین ہوئین چاہے رجوع کرلے انتہی) یہا پر ترجم
در رہبیہ مین دو مذہب بیان کئے ہین اول تو وقوع ہر طلاق اور دوم عدم
وقوع اور ترجیح عدم وقوع کو دی ہی - اب مین ان سب علماء مہر کنندگان سے
عرض کرتا ہون کہ اگر مرد میدان مناظرہ ہین تو ترجیح وقوع ہر طلاق کی ادلہ
صحیحہ کتاب و سنت سے بیان کردیوین خواہ تحریرًا یا تقریرًا اگر موجب ان شرائط
پانزدہ گانہ کے جنکو مین ذیل مین درضمن تنبیہ لکھون کا ادلہ ترجیح بیان فرما
گے تو مین اس مسئلہ کو اونکی قبول کرلونگا ورنہ بغیر بیان دلیل اپنی معتقد
عوام کالانعام سے جو چاہین سو کہین لیکن وبروی علماء اعلام کے ایسی بی نبو
اعتراض کرنا اپنا مضحکہ کرانا ہے اعتراض پنجم مرد پر سونی کا زیور حرام ہے نہ اد
چیزونکا چنانچہ طریقہ محمدیہ کے صفحہ ۳۸ مین مذکور ہے جسکا خلاصہ یہ ہوا کہ مرد
خواہ وہ مولوی ہو یا واعظ یا ہیجڑا چاندی کی پازیب باسلے بالیان کنگن وغیرہ
درست ہین انتہی اقول یہ تقریر پر تزویر صرف بغرض تنفیر بنا بر فریب ہی عوام
کی گئی ہے جواب الزامی اسکا تو یہ ہے کہ حنفیہ کے نزدیک زیور جواہرات کا پہننا
جائز اور درست ہے چنانچہ کتب فقہیہ حنفیہ مین لکھا ہوا ہے اور شاہ عبد القادر

رحمہ اللہ علیہ فائدہ ترجمہ مین فرماتے ہین تحت آیتہ وتستخرجون حلیۃ تلبسونہا کے
یہ جو فرمایا گہنا جو پہنتے ہو معلوم ہوا جواہر نرا پہننا مردونکو حرام نہین انتہی
اب مین ان حضرات سے پوچہتا ہون کہ اگر کوئی مولوی یا واعظ یا پیر احنفی بکا
موتیون کی کنٹہا لا اور ہار یا سیپ سفید مثل سیم یا کسی دوسری شی نفیس کی
جو حنفیہ کے نزدیک جائز ہو پازیب یا بالے بالیان کنگن بنواکر پہرلے تو تمہارے
نزدیک درست ہی یا نادرست اگر کہو درست ہی تو پہر تمہیر کیا اعتراض کرتے ہو
اور اگر کہو نادرست ہے تو کس وجہ سے نادرست ہے ماہو جوابکم فہو جوابنا
ہمنا۔ اگر کہو کہ سیپ وغیرہ کی پازیب وغیرہ بنواکر کون پہرتا ہے تو یہ گذارش ہی کہ
چاندی کی پازیب وغیرہ بنواکر کون مرد مردانہ پہرتا ہے یہ بات جدی ہی جو اب
تحقیقی یہ ہے کہ مردونکو تشبہ بالنسا اور عورتونکو تشبہ بالرجال حرام ہے چنانچہ
حدیث صحیح مین آگیا ہے لعن رسول اللہ صلعم المتشبہات من النساء بالرجال و
المتشبہین من الرجال بالنساء رواہ البخاری وغیرہ من حدیث ابن عباس پس کوئی
زیور مخصوص نسا خواہ چاندیکا ہو یا جواہرات وغیرہ اشیاء نفیسہ کا اگر کوئی
مرد پہرے تو بالضرور بسبب تشبہ نساء کے حرام ہوجاویگا حتی کہ لباس شیاب
مخصوصہ بالنسا بہی مردونکو حرام ہے نہ اس وجہ سے کہ چاندی اور جواہرات
وثیاب سے بنا ہوا ہے چنانچہ خود حضرت نواب صاحب بہادر دام اقبالہم
متنون اور شرحون مین تصریح اوسکی فرمادی ہے اور مثالاً وہ زیورات جنمین
تشبہ بالنسا نہین ہے بہی مذکور کردیا ہے چنانچہ نہج مقبول مین فرماتے ہین
وحرام ست بر مردان تحلی بزر نہ بغیر آن ہمچو سیم پس کفش سیمین و کلاہ سیمین و
نقرہ وقبضہ تیغ وکارد وانچہ باین چیزہا می ماند ممنوع نیست العبوبہا کیف شئت
نفس ست درین باب آب جس صاحب کو ان اشیا سیمین کی حلت مین شک

وہ روضہ ندیہ شرح درر بہیہ و بدور الاہلہ عرف جادی وغیرہ تصانیف حضرت
امیر الملک دام اقبالہم کو ملاحظ کریے اور اگر بسبب حقد و حسد کے ان کتب کو
نہ دیکھہ سکی تو حجۃ اللہ شاہ ولی اللہ صاحب کو ہی دیکھی صفحہ ۲۷۳ مین فرماتی
ہین ومن ذلک لبوس الحلی المترفہ وہہنا اصلان احدہما ان الذہب ہو الذی یفاخر بہ
العجم ویفضی جریان الرسم بالتحلی بہ الی الاکثار من طلب الدنیا دون الفضۃ ولذلک شدد
النبی صلعم فی الذہب قال ولکن علیکم بالفضۃ فالعبوا بہا والثانی ان النساء احوج
الی تزیین لیرغب فیہن ازواجہن ولذلک جرت عادۃ العرب والعجم جمیعا بان یکون
تزیینہن اکثر من تزیینہم فوجب ان یرخص لہن اکثر مما رخص لہم ولذلک قال صلی اللہ علیہ
وسلم احل الذہب والحریر للاناث من امتی وحرم علی ذکورہا وقال صلی اللہ علیہ وسلم فی خاتم
ذہب فی ید رجل یعمد احدکم الی جمر من نار فیجعلہ فی یدہ ورخص علیہ السلام فی خاتم الفضۃ
لا سیما لذی سلطان ولا تتمہ مثقالا الخ حدیث جو حضرت شاہ صاحب نے جواز تحلی
بالفضہ مین بیان کی ہی اوسکو ابو داؤد اور احمد نے روایت کیا ہے نیل الاوطار مین
لکہا ہے والحاصل ان الاصل الحل فلا تثبت الحرمۃ الا بدلیل یسلمہ الخصم ولا دلیل
فی المقام بہذہ الصفۃ فالوقوف علی ذلک الاصل المعتضد بالبراءۃ الاصلیۃ ہو
وظیفۃ المنصف الذی لم یخبط بسوط ہیبۃ الجمہور لا سیما وقد ایدہذہ الاصل حدیث
ولکن علیکم بالفضۃ فالعبوا بہا العبًا اخرجہ احمد وابو داؤد ویشہد لہ ما سلف ان ام سلمۃ
جاءت بجلجل من فضۃ فیہ شعر من شعر رسول اللہ صلعم فخضخضت الحدیث فی البخاری
واضح ہو کہ مولف رسالہ نے بحوالہ چند رسائل مولفہ اہلحق دیگر مسائل بہی لکہی ہین
اور انکو تحریف و تبدیل مطلب کر کر محل اعتراض قائم کیا ہے مین انکی جوابدہی
سے چشم پوشی کرتا ہون اور اس جواب مختصر مین تقریر کو طول نہین دیتا ایک تقریر
مختصر جس سے تمام مکائد مقلدین ناظرین کو مکشوف ہو جاوین اور جواب اجمالی

اونکے تمام مکائد کا اہل بصیرت نکال سکین ذیل مین درج کرتا ہون امید کہ بغور
انصاف ملاحظہ فرمایا جاوے رہو ہذا عالب تصنیف اہل حق یعنی علماء حدیث کا
اسطرح پر ہے کہ اوسمین مسائل سبر ہنہ دلائل صحیحہ کتاب و سنت لکھی گئے ہین خاص کسی
مذہب حنفی وغیرہ کا رد اوسمین نہین کیا گیا ہی معہذا مقلدین مذاہب نے یہ شیوہ اختیار
کیا ہے کہ جب کوئی رسالہ یا کتاب فقہہ سنت کی دیکھتے ہین جستہ جستہ کچہہ اوسمین سے
لیکر رد کرنیکو طیار ہو جاتے ہین اسلئے کہ ساری کتاب کا رد اول سے تا آخر آسان نہین ہی
اور بطرفداری مذہب حنفیہ جواب وسکتاب رسالہ کا لکھتے ہین ہمکو نہایت تعجب آتا ہی
اس امر پر کہ شیعہ نے جسقدر کتب رد مذہب سنیون مین لکھی ہین وہ سب رد مذاہب
حنفی پر ہے کسی مولوی ملا مقلد مذہب حنفی یا مجدد و مجتہد مذہب کو کو اوسکے رد کا غصہ
نہین آتا اور نہ جواب ونکا لکہتا ہے جب ہمت اونکی بلند ہوتی ہی تو اونہین مسائل
کے رد پر کمر باندہتے ہین جو خاص ترجمہ قرآن یا حدیث کا ہوتا ہی گویا سارا غصہ
اونکا خدا اور رسول اور تابعین سنن پر ہے پس اگر حمیت مذہب مقتضی اس امر کی ہوتی
کی ہی تو شیعہ کا رد کیون نہین لکھتے اونکے جواب سے کس لئے عجز ہے اگر وہ رد شیعہ کا
خاص اہل حدیث پر ہوتا تو ضرور کوئی محدث ابتک جواب وسکا لکھہ دیتا یہ صریح
دلیل اسبات کی ہی کہ یہ مجادلہ اہل رای با اہل سنت بخلوص نیت نہین ہی ایک دو کانداری
وتجارت کتب جدیدہ واسطے کہانے پینے سنگار کرنے عوام و بازاریون کے ہی
اور نیز اسواسطے ہے کہ ہر حکم و مسئلہ مین خطا صواب کے یا حق باطل سے واضح ہووے
بلکہ اسواسطے ہی کہ علماء دیندار کو خواہ متقدمین ہون یا متاخرین گالیان دیجاوین
اور دین حق کی ساتھہ استہزا و لہو و لعب کیا جاوے سبحان اللہ کیا اچھا ایمان
ہے بہلا کوئی بتادی تو کس کتاب مولفہ حضرت نواب صاحب بہادر مدظلہ یا امام
شوکانی رح یا کسی اور عالم محدث کی کتاب مین اوس قسم کی گالیان یا رد مذہب حنفی

پر لکہا ہے جیسی مخالفین اہل حدیث فرقہ مقلدین مذہب حنفی نے ادن رسائل
وسائل مین تقریر و تحریر کی ہے ذرہ خدا سے شرما کر انصاف کرو کہ علما دین ایسی ہی
ہوتے ہین جیسی آج کل کے مولوی ملا ہین یا ویسی ہوتی ہین جوکسی سے مجادلہ نکرین
جب سے دنیا مین اسلام آیا اور اسلام مین یہ مذہب مقلدین سمجہے لئے گئے ہر مذہب والے
نے اپنے مذہب کو مدون کیا حنفیون نے علحدہ کتب جمع کین شافعیون مالکیون
نے علحدہ ادن کتابون مین اپنے مذہب اور اپنی امام کے اجتہادات وآرای کو تائید
بخشی اور دوسرے ائمہ کے مقلدین کا خلاف ثابت کیا کوئی کتاب اس سے خالی
نہین بخلاف کتب محدثین کے کہ اونہون نے اپنی کتابون مین یہ التزام نہین کیا
کہ کسی خاص مذہب کا مذاہب مقلدین سے رد کرین نہایت کار یہ ہی کہ جب کوئی
حکم یا مسئلہ خلاف دلیل کے ظاہر ہوا تو اوسپر اطلاع کردی نہ کسی مذہب خاص سے
اونکا مجادلہ ہے اور نہ کسی مذہب والی سے مکابرہ اونکی نزدیک جملہ مقلدین کا
ایک سا حکم ہے نہ حنفیون سی ضد اور نہ مالکیون سے لڑائی اور یہ طریقہ یعنے
مسلک محدثین کا کوئی نیا مذہب اسلام مین نہین ہے جسطرح یہ مذاہب مقلدین
نکلے ہین بلکہ جو اسلام خالص عہد نبوت مین تہا اوسی پر یہ لوگ قائم و دائم ہین آخر
سنہ چار سو ہجری سے پہلے جب یہ مذہب جدا جدا نہ تہی اور نہ ان مذہب کی
کتب بحیثیت حالیہ مدون ہوئین تہین اوسوقت مسلمانون کا کیا مذہب تہا سب
موافق و مخالف یہی کہین گے کہ قران و حدیث پر ساری امت چلتی تہی پہر اگر
ہر قرن مین قرون سیزدہ ہجرت سے ایک جماعت مسلمین نے اپنا طریقہ
طریقہ الق اسلام رکہا اور مقلد کسی مذہب کا ان مذاہب محدثہ سے نہوا تو کیا وہ
لائق رد و طرد ہے الٹی چور کو توال کو ڈانٹین یہ بات اگر کہتی تو اہل حدیث
کہتے کہ ہم اسلام قدیم کو چہوڑ کر شیوہ جدید پر نہین چلتے سو انہون نے تو کمر

کالی گفتار پر پابند ہی بلکہ اونکو کسی مذہب خاص اور مشرب مخصوص کے رد و تسلیح سے
کچھ غرض نہین ہے مگر پابند ہی تو مقلد جیری بند بہائیون نے اور جواب مخالف کے
واسطی یہ طریقہ نکالا کہ مسئلہ کو چھوڑ کر قائل مسئلہ کو جاہل اور اوسکی کتاب کو
جہل کہنا شروع کر دیا اور اس حیلہ سے عوام کے نزدیک مجیب صاحب اور مجتہد بنا
اور مولوی صاحب ٹھہر گئے اور شیعون اور کفار سے دوستی پیدا کر کے بعض ہیجڑو
اور راجون اور ٹہاکرون سے تصدیق اپنے مذہب کی کرائی معلوم نہین کہ قیامت
آنی مین اب کیون تاخیر ہے فرنگی محل کے ملا بہی جنکی تمام عمر خدمت فنون کفار
یونان مین گذری خون لگا کر شہیدون مین داخل ہوتے ہین اور اب چند روز
سے دو چار کتابین فقہہ رای کی پڑہکر اور عبارت عجمی عربی نا جوڑ گانٹ کر دینے
کے مولوی ملا بنا چاہتے ہین اور افترا اور کذب و سب و شتم کو ایک بڑا نشان فتحمندی
کا اپنے لئے اہل حق پر ٹہرایا ہے عوام و بازاری لوگ انکو مسلمان مولوی سمجھین
لاکن کوئی صاحب عقل و تجربہ ہرگز شہادت انکی علم و فضل پر نہین دیسکتا اگر یہ ہی
طریقہ اسلام مین قدیم سے چلا آیا ہے تو بقول بعض اہل دانش ایسی اسلام کو
سلام ہے جسکا دار و مدار آپسکی تکفیر و تضلیل پر ہو بایزید بسطامی کے ہمسایگی
مین ایک نصرانی رہتا تہا جو انکی علم و عادت و عمل و تقوے کو جانتا تہا اور معتقد
پیش آتا تہا اونکے ایک مرید دنیا طلب نے اس بیچارہ عیسائی سے کہا کہ جب تمکو
انسے اعتقاد ہے تو پہر تم مسلمان کیون نہین ہو جاتے اوسنی کہا کہ جیسے مسلمان
بایزید ہین ایسی مسلمانی تو مجہسے ہوتی نہین اور جیسی مسلمان تم ہو اوسی تو مین اسی حال
مین اچہا ہون غرض کہ سارا کمال مقلدین علم و عمل مین آجکل اس امر پر ٹہرا ہی
کہ علم تو وہ ہے جو کتب معقول و فقہہ مستحدثہ مین مندرج ہی اور عمل یہ ہی کہ جب
کوئی سنی کوئی رسالہ یا کتاب عقیدہ سلف یا مسائل سنت مین لکہے تو جہلا

ہینے ادسکو گالیان دیکر خاموش کیا جاوے یا اون مسائل مدلولہ قرآن وحدیث
کو غلط اور مسائل اجتہادیہ مادشا کو حق بتلایا جاوے اسکی سوا اور کوئی فضل و
کمال واسطی نوع انسانی کے نہین ہے خدا ہزار بار مبارک کری اہل حدیث تو
مجبوری سے جواب ضروری لکہتے ہین کہ ذب عن الشریعۃ بہی ایک مقام اسلام
ہے جسطرح امام شوکانی نے مذہب بدیہ کارد لکہا اور اوسکے اصول و فروع
کو جڑ سے اکہاڑ کر پہینکدیا ورنہ انکو کسی کے رد وقدح سے کچہہ کام نہین عیسی
بدین خود موسی بدین خود تقویۃ الایمان نصیحت المومنین راہ سنت فتح المغیث
وغیرہ رسائل ہین جو تالیف اہل حق ہین کسی جگہہ رد مذہب حنفی کا لکہا ہی جسپر
جواب ان کتابون کا مکرر سہ کرر یارون نے لکہا اور سوائے گپ شپ و رسٹ
بیٹ کے کچہہ نہ بنا مولفات حضرت نواب صاحب بہادر دام اقبالہم مین کیا سوای رد
مذہب حنفیہ کے اور کچہہ نہین ہے جو اسقدر برہمی ہر مقلد کو ہے کیا رد حنفیہ کا کتب فقہیہ
شافعیہ یا مالکیہ مین نہین ہی جو اونکی کسی کتاب خاص کا یہ مقلد حنفی جواب نہین لکہتے
جب لکہتی ہین تو اہل حدیث ہی پر رد کرتے ہین اور اخبارات اردو مین اسکی
شہرت دیتے ہین ہم تو حنفیونکو اوسوقت بڑا مرد اسمجہین کہ اول ہر کتاب شیعہ
کا جو رد مذہب حنفی مین ہی اور ہر طرف سے بابت اوسکی انپر استہزا ہوتا ہے
تحریر فرماوین پہر خاص کسی مقلد شافعی مالکی کا رد کرین اور انکی مقابلہ مین اپنا
مذہب ثابت کر دکہاوین غربا اہل سنت جو کسی کے لینے دینے مین نہین ہین اونپر رد
کرنیسی بجز اسکی کہ روح شیطان کو خوش کرین اور اوسکی اعوان مین داخل
ہون اور کیا حاصل اس صدی سے پہلے جب سے یہ مذہب جدیدہ نکلی کیسی
آجتک لیسا رد کسی مذہب کا کیا کہ وہ مذہب مردود ہو کر باقی نرہا ہو جواب مقلدین
مذاہب برخاستگی طریقہ متبعین کا ارادہ کرتے ہین بہرحال اگر مخاطبین اس

مجبور ہوکے اپنی عادت سے باز نہین آتی تو خیر نہ آوین بمقتضای لکل فرعون موسی
غربای متبعین مین بہی ایسی ایک جماعت روز افزون موجود ہی جو دروغ گو کو
اوسکے گہر تک پہونچا سکتے ہے بسم اللہ فرنگی محل اور سلہٹ اور پانی پت
اور مدراس و الی طیار ہو جاوین ہم بہی جواب دینی کو بقدر لیاقت مخاطب باندازہ
حقیقت کار موجود ہین لاکن بعد قبول گذارشہای ذیل ورنہ پہر وہی مثل ہے
کہ بیجیا باش و ہرچہ خواہی کن اول یہ کہ ہم تابع دلیل مین جو ہمسی مناظرہ کرے وہ
صرف دلیل لاوے اور اوسکی قوت و ضعف مین بحث کرے قول کسی مولوی ملا
کا نہ کسی کی مہر اگرچہ ہزارون ہون ہم پر حجت نہین دوسرے دار ہمارا اپنی منصب
مذہبی سے باہر نہ نکلے اگر مجتہد و مجدد ہی تو ہمکو کیا وہ جانے اوسکا اجتہاد جالی
کسی کا اجتہاد کسی پر حجت نہین اگر ہوگا تو مجتہد و مجدد صاحب کی ذات پر ہوگا +
تیسرے جو مقلد ہے اسکا مناظرہ محقق سے غلط ہے کیون وہ متبع پر رد کرے
اور اگر کرے تو مسلمات خصم سے حجت لاوے لاکن پہر وہ مقلد نہ سمجہا جاویگا
چوتہے مقلد ہوکر کسی آیت یا حدیث سے استدلال کرنا اوسکا اوسکو
دائرہ تقلید سے خارج کرتا ہے اور جب مقلد نہوا تو اگر مجتہد ہے تو جواب اسکا
ہو چکا اور اگر نہ مقلد ہے نہ مجتہد بلکہ متبع دلیل ہے تو وہ صرف دلیل لاوے اور
اوسکی قوت و ضعف مین بحث کرے کما مر فی الشرط الاول اور اگر نہ مقلد ہی
نہ مجتہد نہ متبع دلیل بین بین ہے تو لائق خطاب و التفات نہین ہے بین بین کا
باجا فرنگی محل مین سناوی وہ انکی گویئی ہمسے زیادہ تر اوسکی قدر و منزلت
کرینگے پانچوین یہ کہ تحریر باہمی مین گالی گفتہ طعن لعن و شنام بازی نہو
دین سے اور اسلام سے کچہ علاقہ نہین ششم دغا بازی و حرفت رافضا
کو دخل نہو جسطرح بمقدمہ شفاء العی وغیرہ کیا گیا ہفتم یہ کہ ہر جواب کا جواب لکہے

یہ نہو کہ جسکا جواب نہ آیا اوسکو اوڑا گئے دوسری بحث شروع کردی ہشتم یہ کہ
امر جواب شدہ کا اعادہ و حوالہ نہو نہم یہ کہ کمپنی کہڑی کرکے جواب لکھا جاوے اور
دو ہی آدمی جواب نویس یکدیگر ہون دہم یہ کہ فرضی نام سے رسالہ نہ بنایا جاوے
جیسے وکیل احمد کے نام سے کتاب بنائی گئی یازدہم یہ کہ جز افواہی سماعی
کا داخلہ نہو جیسی رویت ہلال کی حکایت ابراز الغی مین بالکل دروغ لکھدی ہی۔
دوازدہم یہ کہ مسلمات خصم سے کسی جگہہ خروج نہو سیزدہم یہ کہ قبل تحریر
جواب کے مخاطب کو اطلاع بخشی جاوے کہ نفی و اثبات مسئلہ مبحوث عنہا مین ہم مقلد
ہین یا محقق تاکہ اوس وضع پر سلسلہ کلام جاری ہو چہاردہم یہ کہ جس سہو و خطا
مین خود گرفتار ہون اوسکا اعتراض دوسری پر نکرین پانزدہم یہ کہ کسی
جگہہ تعصب و نفسانیت کو دخل نہوے احقاق حق و ابطال باطل پر نظر رہے
جو کوئی ان شروط پر بہی مناظرہ کریگا بندہ خاکسار بطور مناظرہ حسن و مجادلہ احسن یا
اور کوئی کارگذار تنہا اوسکی جواب دینے کو آمادہ و طیار ہے اور اسطرف سے
بہی ان شرائط کی پابندی رہیگی ورنہ حاجت تحریر جواب کی نہین ہی اسلئے کہ
پہر ایسا مخاطب (و اعرض عن الجاہلین) کا مصداق کامل ہی مولوی عبد الحی صاحب
ال فرنگی محل وغیرہ سے امید ہے کہ آیندہ مطابق ان شروط کے گفتگو و نوشتخواند
فرماوینگے اور اونکی ہم مشرب بہی حد سے آگی تجاوز نکرینگی کیونکہ تنہا نواب
صاحب بہادر کو اس مقدمہ مین مخاطب کرنا خون انصاف کا کرنا ہے وہ نہ مجتہد
وقت ہین نہ مجدد عہد نہ کسی کے پیر ہین نہ کسی کے مرید نہ پیشہ وعظ و تذکیر رکہتے
ہین نہ اندیشہ ملازمت حیدرآباد و کشمیر اونکی تالیفات تو درحقیقت ترجمہ و
شرح مولفات سلف ہے نہ مثل مولفات مولوی صاحب ممدوح اور اونکی
والد متوفی کے سرقات خلف ہم سب لوگ اوسی عقیدہ متقدمین ابرار پر ہین

نہ مقلد نواب نامدار وہ تو کسی جاہل کو مخاطب نہین فرماتے نہ کسی مجدد و مجتہد
فرنگی محل کو لائق التفات پاتے ہین پہر بار بار انکا نام لینا کیا ضرور ہی ہم حاضر
ہین جو اعتراض اہل حدیث پر بعد رعایت شروط مذکورہ طرفین مقلدین مبتدعین
کے ہوگا اوسکا جواب باصواب گذارش کرینگی اور آپ اگر اپنا پیچہا چہڑا دین گے
تو بہی تا وقتیکہ آپکی طرف سے سکوت نہوگا ادہر سے بہی قطع نظر نکیجاویگی ہان
ہم اگر ابتداءً اپنی طرف سے کسی مقلد مبتدع مشرک مجدد مجتہد کا رد لکہین تو
گنہگار ہین لاکن جواب لکہنی مین معذور ہین **تنبیہ قولہ** واضح ہو کہ شہر دہلی مین ہی
ہردو فریق کے الی آخرہ **اقول** واضح ہو کہ یہ استفتا مع الجواب بنام نہاد وصی احمد
حنفی سورتی کے لکہا گیا ہی جسپر جو ولی نام کے طلبہ علم کے مواہیر برای تقویت
و تصدیق مسائل مخترعہ ثبت کرائی گئی ہین اور بنا بر فریب دہی عوام کے مقلدین
کا یہ بہت بڑا کید ہے کہ چند افترا و بہتان باندہکر اونکو غرین بمواہیر کرایا کرتی ہین
اسکی وجہ صرف یہی ہی کہ ان لوگون کے پاس مسائل مخترعہ مین ادلہ کتاب و
سنت صحیحہ سے کوئی دلیل موجود نہین ہے ہمین وجہ وقت جواب استفتا اور
مباحثہ مناظرہ کے کبہی رجوع ٹہاکرون کی طرف کرتے ہین اور کبہی چند
مقلدین معاندین کی مواہیر کی طرف یہ فعل انکا بمقابلہ عاملین بالحدیث کے محض
لغو ہی کیونکہ یہ لوگ تو عموماً اصل قرآن و حدیث کے متبع و پیرو ہین قرآن اور
حدیث کے مقابلہ مین کسی عالم یا امام زندہ یا مردہ کی تقلید جو بلا دلیل بات مان
لینے کا نام ہے نہین کرتے لیکن کتاب و سنن صحیحہ مین سے ایک دو آیت یا دو ایک حدیث
صحیح اثبات مطلب کے واسطی بیان کر دینا بہی ہمارے مقابلہ مین کافی و وافی ہے
پہر اس مواہیر جعلی بنانیکی کیا حاجت ہی اب مین ہر کہ و مہ پر یہ بات ظاہر کئے دیتا ہون
کہ جو جو ولی نام جنکی مواہیر اس جواب استفتا پر ثبت ہین یہ لوگ مفسدین ہیں

المسلمین ہین اور مصداق ہین اس آیت کے / واذا قیل لہم لاتفسدوا فی الارض قالوا
انما نحن مصلحون الا انہم ہم المفسدون ولاکن لایشعرون کا ایسے مفسدین کی مہر ونکا
کیا اعتبار ہے ثبوت انکے فساد کا یہ ہے کہ شہر دہلی اور اوسکے اطراف مین
بین الفریقین یعنی عاملین بالحدیث وعاملین بالفقہ کے بسبب نزاع اور فساد باہمی
فساد اور نزاع مذکور سابق مین بکثرت وقوع مین آتی تہی جنکی فیصلہ کی نوبت
حکام تک بہی پہنچتی تہی اور اوسطرف کے حکام فیصلہ کرنے فسادات باہمی سے نہایت
تنگ آگئی تہے ناظرین اخبارات پر یہ بات روشن وہویدا ہے بعد اوسکی بکوشش
سعی بعض مصلحین اصلاح بین الفریقین کرائی گئی مختصر مضمون اصلاح یہی تہا کہ فریقین مین
کوئی شخص کسی سے مسائل فرعیہ خلافیہ رفع الیدین آمین بالجہر وغیرہ کے سبب آپس مین بغض
وعناد نرکہی بلکہ بجای اسکی محبت واتفاق پیدا کرے ان مسائل مین ہر ایک شخص اپنی مذہب
کی موافق عمل کیے دوسرے کی فعل پر طعن وتوہین عمل مین نہ لاوی ایک دوسرے کی پیچہی نماز مین اقتدا
کری ان امور کے اختلاف سے ایک دوسرے کے پیچہی نماز پڑہنے سے انکار نکرے ایک فریق کی مسجد مین
دوسرے فریق کے لوگ نماز پڑہین کوئی کسی مسجد سے نماز پڑہنے سے روکا نجاوی وغیرہ وغیرہ
چنانچہ اس اصلاح کا اشتہار تمام ہند مین کرایا گیا کلکتہ لاہور بمبئی وغیرہ مین یہ اصلاح
نامہ بعینہا بہی چہپوایا گیا اور اخبارات مین بہی اسکا اشتہار دیا گیا تمام عاملین بالحدیث
ہندوستان کی اس اصلاح نامہ سے نہایت خوش ہوئے - یہ کل مضمون مندرجہ اہل البصیرت
ناظرین اخبارات پر بخوبی ہویدا ہے - اب یہ چوّن نام کی مہر والی کیا پہر اوس اصلاح
کو نقض کرتے ہین اور رسالجات فساد مثل جامع الشواہد فی اخراج الوہابین عن المساجد
وغیرہ شائع اور مطبوع کرا کر پہر فساد ونزاع کرانا چاہتے ہین تین ان صاحبون سے یہ
استفسار کرتا ہون کہ یہ چوّن نام کے مہر والی علماء دین ہین یا جہلا مفسدین کیا علمائے دین
کا یہی کام ہوتا ہی اور مناظرہ شرعیہ کا یہی انجام - بینوا توجروا - تمت

تنبیہ آجکل مقلدین متعصبین نے جب دیکھا کہ بمقابلہ اہل حق نہ تو کتاب و سنت سے جواب دے سکتی ہیں اور نہ اہل حق پر کثرہم اللہ تعالیٰ از روی زور و شوکت غالب ہو سکتی ہیں اور از طرف حکام در صورت شر و فساد کرنیکے سزا پاتے ہیں تو چار ناچار طرف سے گھبرا کر اور مضطر ہو کر یہ شیوہ اختیار کیا ہے کہ بعض مسائل دینیہ اہل حق کو بہ تحریف و تغیر مطلب مضحکہ میں ڈالکر اور دین رسول مقبول سے استہزا کر کر اخبار و ن اور اشتہار و ن میں اور اس استہزا کو مشتہر اور اعلان کرتے ہیں فعل مشرکین و ماکان صلوتہم عند البیت الا مکاء و تصدیہ اختیار کیا ہے چنانچہ اخبار نامی دبدبہ اسلام وغیرہ جو حقیقت میں بعضے دب دبہ اسلام معاندین کیطرف سے جاری کیا گیا ہے ایسی مضحکے اور استہزا اکثر پرچون میں موجود ہوتے ہین یہ وہ وقت ہے کہ غربت اسلام پر انا للہ و انا الیہ راجعون پڑہنا چاہیئے چونکہ طریقہ اہل حق کا یہ ہرگز نہین کہ مسائل امور دینیہ مین استہزا کرین یا جواب استہزا کا بطور استہزا کے دیوین کما قال تعالیٰ حکایۃ عن الیہود و موسیٰ علی نبینا و علیہ السلام قالوا اتتخذنا ہزوا قال اعوذ باللہ ان اکون من الجاہلین لہذا اہل حق ایسی خرافات کے جواب کیطرف التفات نہین کرتے اسی سبب یہ متعصبین اپنی طغیان اور گمراہی مین بڑہتے چلے جاتے ہین اللہ یستہزی بہم و یمدہم فی طغیانہم یعمہون ۔ اہل حق اگر بمقابل انکے مذہب حنفی کا استہزا کرنا چاہین تو صدہا مسائل ایسے ہین کہ فی الحقیقت لائق استہزا ہین مجکو اسجگہ طول کلام اور جواب دینا تفصیلاً ان مضحکات دبدبہ اسلام کا منظور نہین لیکن صرف بطور تمثیل چند سوال و جواب دبدبہ اسلام کی خدمت مین عرض کرتا ہون جواباً بلکہ صرف باینغرض کہ شاید دبدبہ اسلام وغیرہ آیندہ کو اندراج ایسی استہزا ون سے محترز رہین ورنہ اپنا درد تو یہی ہے کہ اعوذ باللہ ان اکون من الجاہلین سہے استفتا بطور معارضہ اپنی ماں بہن محرمات ابدیہ سے جو حنفی نکاح کرے تو وہ حقیقۃ نکاح جائز ہوا یا نہین جواب حنفیہ ماں بہن سے نکاح

کرلینا حنفیون کی نزدیک نکاح حقیقی ہے اور جب حقیقی ہوا تو مجاز کا کیا ذکر اور جب
مجاز نہوا تو جواز مین کیا کلام از کتب ہدایہ وغیرہ **سوال** بطور معارضہ آب دہ در دہ
مین اگر چند گاڈیان گوہ کی اور چند مشکی پیشاب کی ڈلوا دی جاوین تو حنفیونکی نزدیک
وہ پاک رہا یا ناپاک کتب معتبرہ حنفیہ سے جواب دیا جاوے **الجواب** تمام کتب
فقہ حنفیہ مین آب کثیر کے مقدار مفتی بہ دہ در دہ لکہی ہے چاہی کسی اصل کے ساتھ
موصل نہوا ور آب کثیر نجاست کی وقوع سے ناپاک نہین ہوتا لہذا پاک ہی سب حنفی
بے دہڑک ایسی پانی سے غسل و وضو کر کر صرف اپنی ہی مسجدون مین نمازین پڑہین
دیکہو کتب فقہیہ حنفیہ **سوال** رطوبت فرج کی حنفیون کی نزدیک چاٹنا درست ہی
یا نادرست **الجواب** رطوبت فرج کی حنفیون کی نزدیک پاک ہی کتب معتبرہ حنفیہ
فقہیہ کو دیکہو اور جب وہ رطوبت پاک ہوئی تو اسکا کہانا اور چاٹنا بہی درست ہوا اب
حنفیونکو چاہی کہ مانند گلاب یہ رطوبت طاہرہ حسب مذہب خود چاٹتے رہا کرین
کہ موجب خوشنودی اونکی ازواج کا ہی **سوال** الحمد یا کسی آیت کا نعوذ باللہ
پیشاب سی لکہنا حنفیونکے نزدیک درست ہی یا نادرست کتب معتبرہ فقہیہ حنفیہ
سے جواب دیا جاوے **الجواب** درست ہی کتاب اشباہ والنظائر وغیرہ
کو دیکہو **سوال** جو شخص حنفی قصداً قاعدہ اخیر نماز مین گوز مار کر نماز سے باہر آوے
تو اسنے اپنی فرض نماز کے عند الحنفیہ پوری کرلی یا نہین اور یہہ گوز مارنا بجائی سلام
کے پورا کرنے والی فرائض نماز کا ہوگیا یا نہین **الجواب** یہہ گوز حنفیون کی نزدیک
قایم مقام فرض کے ہوگیا کیونکہ خروج بفعل مصلی فرض ہے اور اس حرکت سی یہہ
حنفی سب فرض پورے کرچکا کتب معتبرہ فقہیہ حنفیہ کو دیکہو **سوال** جس حیوان کی پیٹہ پر
کرش سینے اوجہہ ہوتا ہی حنفیون کی نزدیک اوسکا پیشاب پینا ہمیشہ بجائے
پانی کے درست ہی یا نادرست **الجواب** درست ہی مسند ابی حنیفہ مطبوعہ دہلی

صفحہ ۱۰۳ ابوحنیفہ عن رجل من اہل البصرۃ عن الحسن البصری انہ قال لا باس بہ یولج
کسی ذات کرش۔ **شوال** اگر لف حریر کرکے وطی کرے اور انزال نہو تو غسل
واجب ہی یا نہین کتب معتبرہ حنفیہ سے جواب دو **الجواب** بحرالرائق مین لکھا ہی
کہ درصورت لف حریر کے بغیر انزال کے وطی کرنے سے غسل واجب نہین ہوتا الحاصل
ایسے مضحکات امور دینیہ اور مسائل اسلامیہ مین کرنا انہین کو مبارک ہو اگر کچہ
خوف الہی ہی تو اب بھی باز آوین ورنہ ہماری طرف سے ایسے خرافات کے جواب کے
منتظر رہین اور مولف رسالہ جامع الشواہد نے جو چند رسائل اردو وغیرہ کے حوالے
سے چند مسائل بطور طعن وطنز کے لکہے ہین وہ بالکل مناظرہ کے خلاف ہین کیونکہ اول تو
کسی عبارت منقولہ مین تحریف کی ہی اور کسی عبارت مین تغییر یسیر جس سے اصل
مطلب متغیر ہوجاوی دوسرے یہ کہ ہم لوگون موحدونکا مذہب یہہ ہی کہ مسئلہ قرآن مجید
اور حدیث سے اخذ کرنا درجہ سوم اجماع سے جسکے نزدیک اجماع حجت ہی اور خلاف
کتاب وسنت کی ہر کسیکا قول ترک کردینا باوجود حسن عقیدت کی اوس بزرگ
قائل قول سے خواہ ابوحنیفہ ہو یا ابویوسف یا محمد یا شافعی یا شاہ ولی اللہ یا مولوی
نذیر حسین صاحب یا اور کوئی صاحب ہو پس اس فتوی مین کہ بعض اکابر کے
قول پر اعتراض کیا ہی اول تو تغییر یسیر مطلب کو بدلدیا ہی اور اگر عبارت بعینہا ہی
ہو تو دو صورت سے خالی نہین یا مطابق کتاب وسنت ہی یا مخالف بصورت
اول یہ اعتراضات آپکی کتاب وسنت پر ہوئی اور بصورت ثانی جس کسی کا قول
مخالف قرآن وحدیث کے ہوگا وہ ہمارا عقیدہ اور عمل نہین بلکہ اوس قائل
کی خطا سمجھی جاوے گی جبکہ ہمارا مذہب قال اللہ وقال الرسول ہے
تو کسیکا قول اوسکے مخالف ہمارا مذہب نہین ہوسکتا ہم سے "ادلہنا
خلاف داب مناظرہ ہے والسلام علی من اتبع الہدی ✦

## خلاصہ خط آمد ٹونک مورخہ سلخ شوال سنہ ۱۳۰۱ ہجری بنام حافظ عبد الغفور ❊

یہان بڑا فساد ہو رہا ہی ایک شخص عبد الحکیم ساکن دہلی یہان آئے ہین نواب صاحب یعنی رئیس ٹونک سی کہہ کر آمین بالجہر اور رفع الیدین کی بالکل ممانعت کرادی ہی اب جو یہان آمین ورفع کرتا ہی اوسکو قید کرتے اور موںہہ پر طمانچے لگواتی ہین اور بہت کچھہ ذلت دیجاتی ہے جتنے غیر مقلد یہان تھے وہ سب گھرون مین نماز پڑھتے تھے اب اوسکی بہی ممانعت ہوگئی کہ جو کوی گھر مین نماز پڑھے اور آمین و رفع کرے اوسکو قید کرو چنانچہ اس فساد کی پیشی محکمہ اجنٹی مین گئی اور مثل مرتب ہوئی آجکل مین صاحب اجنٹ آوین گی دیکھئی کیا حکم ہوتا ہی فقط تمام ہوا مضمون خط کا بلفظہ مین کہتا ہون کیا ہوگا یہی ہوگا جو زمانہ سابق مین بدولت تقلید بعہد چنگیزیہ ہوا جس ملک کی بربادی خدای پاک کو منظور ہوتی ہے اوس جگہہ کے لوگون مین فتنہ مذہبی ذریعہ تباہی ٹہرتا ہی ورنہ عیسی بدین خود موسی بدین خود کیا برا ہی یہہ واقعہ نوادر حادثہ سی بہی زیادہ تر عجیب ہے جسکی حکایت اس مجموعہ مین لکھی گئی یعنی فیصلہ راجہ صاحب فرید کوٹ اور دستخط ٹہاکران حکم مجلس مناظرہ تقلید سے ہیچ جا نیست که خالی ز تنازع باشد میتوان گفت کہ دنیا ستا ہمہ باغ فدک ۔ ہمکو افسوس آتا ہی ریاست ٹونک پر کہ بعد انتقال وزیر الدولہ بہادر مرحوم جو ریاست اسلام برائے نام کہنے سنے کو تہی اب اوسکا قدم بہی وہان سے اوٹہتا ہی لکن رئیس ٹونک اتنا کام اور کرین تو پہر بازی اونہین کے ہاتہہ رہی گی یعنی تصانیف جد امجد خود جو موافق مذہب غیر مقلدان ہی جیسے وصایای وزیریہ وغیرہ اوسکو جمع کرکر آگ مین جلا دین اور اپنے والد ماجد نواب محمد علی خانصاحب بہادر نزیل بنارس کو سمی

ایک گولہ بم سے قوت پرواز بخشین توسیر پروانہ سعادتمندی بطور روستا دیزا بہی حاصل ہوتا ہے یا مذہب نیچر کے ایک پیغمبرون جاوین اسلئے کہ سید احمد خانصاحب نے گو دعوے نبوت ملت نیچر یہ کیا ہے مگر ختم نبوت کا دعوے اپنی لئے اب تک نہین کیا شاید اسی امید پر کہ اگر مثل مختار الملک متوفی یا ابراہیم خان صاحب بہی کسیوقت اس دعوے مین شریک ہوجاوینگی تو رونق کارخانہ تجدید جدید و اجتہاد سدید بڑہ سکتے ہے فقط اور ملایان فرنگی محل و سلہٹ واسطے امداد کی دل و جان سے حاضر ہین بلکہ پیش بندی اجتہاد جدید ہین وتجدید نامہ شین ورہن اسی دنکی واسطے اونہون نی اول سے کررکہی ہی مبارک ہو فقط

## خاتمہ کتاب از سید شکیل احمد صاحب سلمہ اللہ تعالی

خدایا این چہ روداد جہالست — کہ ہر کس با تعصب ہمعنالست
زمام راستی از دست داده — قدم بر راه کج رائی نہاده
کسی را کم ز خاص و عام یابے — کہ بر تحقیق دارد کام یابے
بسی دین کسی گرا ایستاده — دگر لب بر خلاف او کشاده
یکے تحقیق حق کرد از دلائل — دگر دانستہ حق را کرد باطل
یکے پوید پی تجدید سنت — دگر جوید رہ ترویج بدعت
یکے از سنت و قرآن گوید — دگر از کنز و قاضی خان گوید
یکے ز اصحاب پیغمبر سخن گفت — ز رای دیگران دیگر سخن گفت
یکے مشغول در تالیف و تصنیف — دگر مصروف بر تغلیط و تضعیف
یکے رایات علم و فن برافراخت — دگر حقد و حسد دستور خود ساخت
ازین وادیست کز راه تفاخر — برآمد خواجہ بر صدر تجشر

چه خواجه مشرق انوار ایمان  امیر الملک صدیق الحسن خان
چو او سعی رسا در کار آورد  بباغ علم و دین اثمار آورد
حسدورزان حسد آغاز کردند  دهان خورده‌گیری باز کردند
بحمد الله چون علم و فضلش کوبکو شد  دگرگون حال شیخ لکهنو شد
ز راه حق روی دور افتاده  زبان حرف‌گیری برگشاده
بتنقیص کمالش چشم بکشود  بتشنیع کلامش خامه فرسود
ولی نصرت چو با حق همعنان شد  همه سعی مخالف رایگان شد
بطعن اهل حق چون سر کشیده  خدا هم پردهٔ عیبش دریده
که مولانا الٰهی بخش برخاست  باستیصال اقوالش بپرداخت
بقصد تحقیق و هم تنقیح بیحد  بپاسخ نسخهٔ نادر رقم زد
کسی کو چشم حق بین باز دارد  نظر بر نامهٔ او برگمارد
جواب هر سوالش لاجواب ست  همه نغز و سراپا انتخاب ست
چنان سعی معاند باطل افتاد  که دانش ماندن مشکل افتاد
برآمد تا بچیند عیب دیگر  که طشت از بام شد عیبش سراسر
غلام آمد برد تا آب جو را  که آب جو ربود از جای او را
ازین پس اندکی گر شرم دارد  ز هزل و هرزه‌گویی باز آید
بتشکیل این نامه چون مطبوع گردید  دلم از بهر تاریخش بجوشید
خرد گفتا ز روی بذله سنجی  جواب هو بهو ترکی بترکی
بنام ایزد چه دلکش کتابی ست  به چرخ رهنمایی آفتابی ست
همانا حرف حرفش از فصاحت  نماید بر عدو اتمام حجت
بتحقیق مؤلف آفرین باد  دلم قربان سعی اینچنین باد

چه خوش تقریر در شق القمر کرد
مدد از چهره گشتن شق خود فـرمود
بنام او کتابی مشتهر کرد +
نه بر این قوی دارد ز آیت
سراپا قصه پر ز خروشی ست +
ولی نازم باقبال مؤلف
جوابش هم درین نامه قمر ساخت
ز تسمم مصراع سالش نگار گر کرد

چراغ خانهٔ انصاف بر کرد +
وکیل خویش را بر پشت خود خواند
دران بحثے ز اعجاز قمر کرد
نه دارد تهمت راسخ ز سنت
همه طومار جهل و خود فروشی ست
که دشمن گشت پامال مؤلف
همانا رایت نصرت علم ساخت
بهل تحقیق اعجاز قمر کرد

۱۳۰۰ ہجری

تمّت

## فهرست بعض ما وقع فی طبع قوس الکملة من الخطاء والزلة

| صفحه | سطر | خطا | صواب | صفحه | سطر | خطا | صواب |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۲ | ۴ | الحاسد | الحاقد | ۵ | ۱۲ | دنیوی | دنیوی د |
| 〃 | ۶ | فاسح | فاسخ | 〃 | ۱۷ | بسامیر سیده | بسامع رسیده |
| 〃 | ۱۵ | شد | شده | ۶ | ۳ | مجدان | مجددان |
| ۳ | ۱ | مررد | بررد | 〃 | ۱۸ | حاشه نشین | حاشیه نشین مساکر |
| 〃 | ۷ | وہذا | ہذا و | 〃 | ۵ | ترہات اللبابسر | ترہات البسابسر |
| 〃 | ۱۱ | مصاحب | صاحب | • | • | • | و بعضات المسافر |
| 〃 | 〃 | ہیچگا | ہیچگاه | ۷ | ۶ | کیجرویا | کجرویہا |
| 〃 | ۱۶ | نکابت | نکایت | ۸ | ۸ | اسنحے | انکا |
| 〃 | ۲۱ | مرتگز | مرتکز | 〃 | ۱۵ | المسافر | السافر |
| ۵ | ۲ | زمان | زبان | ۱۱ | ۸ | سہی | سے |

| صفحہ | سطر | خطا | صواب |
|---|---|---|---|
| 11 | 19 | ذرزان | ذرذان |
| " | 20 | برذلت | بذلت |
| 14 | 1 | تجس | تجسس |
| " | 15 | مسحق | مستحق |
| 16 | 12 | کیسکے | کسیکی |
| " | 14 | باآہم | تاہم |
| 19 | 11 | ان خود | خود آن |
| 21 | 1 | الابزار | الابرار |
| 24 | 5 | ل | بل |
| " | 9 | عدم الحکم | عدم العلم |
| " | 14 | لالعلم | لاالعلم |
| 25 | 11 | وحدیث | درحدیث |
| 27 | 13 | ومبنی | تومبنی |
| 29 | 12 | کبیرین | کبیریین |
| 30 | 3 | الفضائم | الفضائح |
| 31 | 18 | اول | ادل |
| " | 21 | ایفاع | ایقاع |
| 32 | 3 | ادراخصر | اواخص |
| " | 5 | بالنبتۃ | النبسۃ |
| 32 | 13 | اعراض | اغراض |
| " | 17 | لالاختصار | للاختصار |
| 33 | 7 | سوقا | سوقا |
| " | 13 | وہوالار | وہو لار |
| " | 21 | لاانتہی | لاتنتہی |
| 34 | 5 | عدوثہ | حدوثہ |
| " | 14 | المعامر | المعاصر |
| 35 | 10 | جوکہ | چونکہ |
| " | " | مترض | معترض |
| " | " | جہور | جحود |
| 36 | 5 | الاصرا | الامرار |
| " | 6 | اعد | احد |
| " | 10 | خطرل | خطرلی |
| " | 14 | الی جۃ | الحاجۃ |
| " | 15 | قدوتنت | قدونت |
| " | 21 | واعہا | واعمہا |
| 37 | 13 | تیسیر الاحول | تیسیر الوصول |
| " | 16 | کمال | اکمال |
| 39 | 3 | اسنی | اسکے |

| صفحہ | سطر | خطا | صواب |
|---|---|---|---|
| ۳۹ | ۸ | اورتلخیصات | تلخیصات |
| " | ۹ | منتقبات | منتقیات |
| " | ۱۳ | اور | کہ |
| " | ۱۸ | فلعفہ | فلعفتہ |
| ۴۰ | ۲ | دارالغیم | دارالنعیم |
| " | " | یہی | بھی |
| " | ۱۴ | ملخص اشاعہ | ملخص اشاعہ کہنا |
| " | ۱۵ | کیئے ہین | ہین |
| ۴۱ | ۸ | مقدمین | متقدمین |
| " | ۱۳ | اسناد | استاذ |
| ۴۲ | ۴ | یمن | ہین |
| " | ۷ | مجتد | مجتہد |
| " | ۱۱ | نہریان | ہذیان |
| ۴۳ | ۱۵ | اسناد | استاذ |
| ۴۴ | ۶ | المذینی | المدینی |
| ۴۵ | ۱۵ | القنا | العباد |
| ۴۶ | ۵ | مرجات | مرجاۃ |
| ۴۷ | ۱۶ | کلیم | کریم |
| ۴۸ | ۶ | لیانی | لیالی |

| صفحہ | سطر | خطا | صواب |
|---|---|---|---|
| " | ۸ | اون | اول |
| " | ۹ | تعدیل | وتعدیل |
| " | ۱۱ | للاخذ | الاخذ |
| " | ۱۲ | تذہب | مذہب |
| " | ۱۳ | افکار | افطار |
| " | ۱۴ | بن عمارہ | بن عمارہ |
| " | ۱۶ | طالع | مطالع |
| " | ۱۸ | ہین | نہین |
| ۵۰ | ۶ | تلقی | تلقی |
| " | ۱۳ | قومنا | قوما |
| ۵۱ | ۱۵ | اللوام | الامام |
| " | ۱۲ | اخیار | اخبار |
| ۵۲ | ۱۳ | یقنہ | تقیہ |
| " | ۱۸ | لغلات | لغلاۃ |
| " | ۱۹ | فعرقت | فعرفت |
| " | ۲۰ | لیسیر | یصیر |
| " | ۲۱ | یمن | بمن |
| ۵۳ | ۴ | قرفضوہ | فرفضوہ |
| " | ۵ | فتسوا | منسوا |

| صفحہ | سطر | غلط | صواب | صفحہ | سطر | غلط | صواب |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۵۳ | ۱۰ | بنصوص | بخصوص | 〃 | ۹ | فرید | مزید |
| 〃 | ۱۲ | البلامہ | السلامۃ | 〃 | ۱۰ | قراجع | فراجع |
| ۵۴ | ۱۶ | کیونکہ | لیکن | ۸۴ | ۱۷ | بوشیدہ | پوشیدہ |
| ۵۵ | ۸ | قربت | غربت | ۸۵ | ۷ | پکھہ | کچھہ |
| 〃 | ۱۰ | ایمان | رائمان | 〃 | ۸ | سنت | سنت کی |
| 〃 | ۱۶ | فرسے | عرصے | ۸۶ | ۸ | پردہٗ | پیردہ |
| ۵۹ | ۵ | فاسطہ | فاسطبہ | 〃 | ۱۵ | لبخار | البخاری |
| ۶۲ | ۱۲ | مشرقیہ | مشرقیہ | ۸۷ | ۱۸ | عن | عن |
| ۶۳ | ۶ | ہذا الامکان | ہذا الاسکان | 〃 | 〃 | الھم | اللھم |
| 〃 | ۱۴ | المختار | المحتار | ۸۹ | ۳ | فانہ | قولہ فانہ |
| ۶۴ | ۵ | سکناہی | سکتاہی | 〃 | ۱۴ | مرازا | مرارا |
| ۶۵ | ۵ | عجمہٗ | عجمہ | ۹۳ | ۱۶ | ایکتو | ایک تو |
| ۶۷ | ۱۲ | پہ | یہہ | ۹۵ | ۱۶ | پتشتر | پیشتر |
| ۷۰ | ۲۱ | ابا لبحث | اا لبحث | ۹۶ | ۷ | الی | ابی |
| ۷۵ | ۱۵ | قائب | عائب | 〃 | ۱۲ | فلہذا | فلہذا |
| ۷۶ | ۱۰ | انظروا سفار | انظروا السفار | ۹۷ | ۵ | اوق | ادق |
| ۷۷ | ۱۲ | رائنا | رائنا | 〃 | ۱۶ | ایدی | ابدیٰ |
| ۸۱ | ۱۸ | نرل | نزل | ۱۰۰ | ۷ | صیحح | صحیح |
| ۸۲ | ۶ | بجلہ | البجلہ | ۱۰۱ | ۷ | ین | ہین بہی |

| صفحہ | سطر | خطا | صواب |
|---|---|---|---|
| ۱۰۱ | ۷ | گیاہی | کیاہے |
| // | ۱۰ | اتقان | اتقان |
| // | ۱۹ | اصول وتفسیر | اصول تفسیر |
| ۱۰۲ | // | حدیت | حدیث |
| // | ۱۰ | اسلام | اسلام کا |
| // | ۱۱ | لقطہ | لفظہ |
| ۱۰۳ | ۷ | نسنت کیا | نسبت کیا |
| // | ۱۳ | ناہموارون | ناہموارون |
| ۱۰۴ | ۱۱ | لو | تو |
| // | // | غیب | غیبت |
| // | ۱۲ | النایع ما | الناس یعما |
| ۱۰۵ | ۸ | رئیس | رئیس |
| ۱۰۷ | ۱۰ | باجمہورسے | باجمہورسے |
| ۱۰۸ | ۴ | غیب | غیبت |
| ۱۰۹ | ۱۱ | مختصر | مختصر |

| صفحہ | سطر | خطا | صواب |
|---|---|---|---|
| ۱۱۱ | ۱۴ | اور | اوراگر |
| // | ۲۰ | انگہوں | آنکھوں |
| ۱۱۲ | ۲ | حدیث | بالحدیث |
| // | ۳ | یر | پر |
| // | ۱۳ | کہین | کھے |
| // | ۱۴ | ہین | ہے |
| // | ۲۰ | ففقہ | فقہیہ |
| ۱۱۳ | ۲۱ | فقہہ | فقہیہ |
| ۱۱۵ | ۱۵ | ہذ | ہذا |
| ۱۲۲ | ۱۹ | بہی | اتی |
| ۱۲۴ | ۷ | وغیرہ | وغیرہ ہین |
| ۱۲۵ | ۵ | ففتہہ | فقہیہ |
| // | ۱۴ | اشیاد | اسباد |
| // | ۱۷ | والی | والا |

تمت

بسم اللہ الرحمن الرحیم

## ضمیمہ فنوس الکملہ

اما بعد مخفی نرہے کہ جب رسالہ فنوس الکملہ ختم ہوچکا خاکسار کو یہ خیال
آیا کہ اس رسالے کے ضمیمہ مین بقیہ گپ شپ کو جو مبتدعین مقلدین نے مختلف تحریرون
نسبت نواب صاحب بہادر کے کی ہی جمع کرکے اوسکا جواب بہی دیدیوے تاکہ آخر
صد سیزدہم تک کے بحث یکجا مجموع ہوجاوے پہر آیندہ اگر کوئی بی حفاظ سر او ٹہاوے گا
تو اوسوقت معالجہ اوسکا کیا جاوے گا اسواسطے اس ضمیمہ مین دو فصل لکہی گئی ایک
فصل مین جواب مطاعن کشف الحجاب پانی پتی ہے جو جناب مولوی محمد احسن صاحب
مرادآبادی منشی رسالہ بارہی گارڈ نواب گورنر جنرل صاحب بہادر نے تحریر فرمایا ہے
دوسری فصل مین جواب مشیر قیصری جو جناب مولوی محمد حسین ابو سعید صاحب
لاہوری مدظلہ نے لکہا ہی قبل ان دونو فصل کے یہ بات بہی گذارش کیجاتی ہے کہ
کہ رسالہ جامع الشواہد کا جواب موسوم بعمارۃ المساجد جناب مولوی محمد سعید صاحب
بنارسی نے لکہدیا ہی جو مطبع گلزار بنارس مین طبع ہوا ہی اوسمین نواب صاحب کی
طرف کا بہی جواب آگیا وللہ الحمد۔ اور دوسرا جواب اوسکا اشاعۃ السنہ مین اجمالا
تحریر ہوچکا ہی جو ریاض ہند مین علحدہ اور بشمول اشاعۃ السنہ طبع ہوا ہی اصل
مقصود ہمارا اس کتاب مین رفع کرنا خاص اون کیچ فہمیونکا ہی جسکو چند جاہلون نے
براہ حسد عزت و بغض اسلام النسبت جناب ممدوح کی بلا داعیہ ضرورت و بلا سابقہ
معرفت ظاہر کیا ہے

## فصل اول

ناظرین پر واضح ہو کہ زمانۂ رسول
مقبول صلعم مین اور نیز اوسکے بعد مخالفین صراط مستقیم نے واسطی مٹانے سنن ہدے

ہے بڑے زور لگائے اور نور اسلام کے اطفا کے لئے بڑی کشش و کوشش ظہور مین لائے لاکن بالآخر سوائے خذلان اور رسوائی کے کچھ نتیجہ انکو حاصل نہو اور کیونکر حاصل ہوتا ۔ چراغی راکہ ایزد برفروزد * ہر آن کس تف زند ریشش بسوزد * قال اللہ تعالی۔ یریدون ان یطفؤا نور اللہ بافواہہم واللہ متم نورہ ولو کرہ الکافرون) دیکھو اس زمانہ مین مقلدین متعصبین کو کہ عمل بالحدیث کے مٹانے مین کیسے مکائد ایجاد کرتے ہین اور وان کان مکرہم لتزول منہ الجبال کا مصداق ہوتی ہین بعض معاندین نے عاجز آکر یہ کید اختراع کیا ہے کہ عاملین بالحدیث کو رافضی کہتے ہین تاکہ عوام الناس کو وحشت ہو اور چونکہ کوئی فرقہ فرق باطل مین سے ایسا نہین ہے جسکو کسی قول مین اہل حق سے اشتراک نہو لہذا یہ کیا دو اسطے اغوا اور تنفیر عوام الناس کے بعض اقوال حقہ جو مذہب افضلیون مین بھی شلا پائی جاتے ہین روبرو عوام کے بیان کرتے ہین کہ دیکھو یہی اقوال مذہب افضلیون مین بھی موجود ہین کید نے انکے راہبت سے عوام کی ماری ہے **جواب اجمالی** اس کید کا اہل انصاف و بصیرت کو صرف اتنا ہی کافی ہے کہ جو امر کتاب و سنت صحیحہ سے ثابت ہے اوسمین اگر اشتراک کسی فرقہ باطل کا بھی ہو جاوے تو کیا محذور لازم آتا ہے کیا حرج ہے ہمکو تو اتباع صرف کتاب و سنت مقصود ہے کسی کی موافقت غیر موافقت سے کچھ واسطہ نہین (اہدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیہم غیر المغضوب علیہم ولا الضالین) مسائل حنفیہ جو دیگر فرق باطل سے مشترک ہین اگر جمع کئے جاوین تو ایک بڑا دفتر ہو جاوے اس کید کے ناقل و مستعمل تقریرا تو بہت سے جہلا مقلدین ہوئے تھے لیکن تحریرا بطور تالیف رسالہ صرف قرآن شریف کے بیوپاری شیخ عبد الرحمن قاری ہین جنہون نے ایک رسالہ موسومہ بہ کشف الحجاب سنہ ۱۲۹۶ھ مین تالیف کر کر مطبع کشمیر وغیرہ مین بامداد عبد الرحمن خان مہتمم مطبع نظامی طبع کرایا ہے مبنی ابتداء ہی آ

کو دیکھا تہا چونکہ اوسمین کوئی بات علمی بجز غیبت بہتان لعن طعن پھکڑ کے کہ شیوہ عوام
وعاجزین ہی نہین تہی لہذا کسی عالم محقق نے اوسکی جواب کی اشاعت کیطرف التفات
نہین کیا تہا اور یہ خیال کیا تہا کہ جس شخص کو ذرہ بہر بہی علم سے مس ہوگا خواہ مقلد ہو یا
عامل بالحدیث قاری صاحب کے یہ سب قول شل بول دیکھہ کر قاری صاحب کی جہالت کا
قائل ہوگا یا بسبب کہن سالی کے اونکی خرافت کا معتقد رسالہ کیا ہے قاریصاحب کی
جہالت اور سفاہت کی پردہ دری اور کشف السحاب کا آلہ ہے لیکن با این ہمہ بعض عوام
کالانعام اس رسالہ کو دیکھہ کر شک و شبہہ مین پڑتے تہی اور وساوس مندرجہ سنکر دل مین
شک لاتے تہی کما قال اللہ تعالی (ان یروا سبیل الرشد لا یتخذوہ سبیلا وان یروا
سبیل الغی یتخذوہ سبیلا) اسلیئے مولوی بدیع الزمان صاحب نے اوسکا پاسخ طریقہ
بقولے جواب ترکی بترکی لکھہ کر دہلی بہیجدیا تہا اور روبروی کمشنر صاحب بہادر دہلی
اس مقدمہ مین اونکی اور راون کے ہمنام کی طلبی ہوئی اور نہایت ذلیل کیئے گئے
لیکن جلت شیخوخت سے مجبور ہوکر ہنوز قاری صاحب رسالہ مذکور کی اشاعت اور
اذاعت جابجا کرتے پہرتے ہین کہ العادۃ کالطبیعۃ الثانیۃ حدیث شریف مین آیا ہے
(اذا لم تستحی فاصنع ما شئت) اسجگہ پر جواب اجمالی رسالہ مذکور کا دیا جاتا ہے وہ
یہ ہے کہ حسب اقرار قاری صاحب کے بنی اور منشا کل بہتانات اور افتراؤن قاریصاحب
کا یہی ظن وتخمین قاریصاحب کا ہے چنانچہ خود مفتتح رسالہ مین فرماتے ہین) ان ظن
غالب یہی ہے کہ یہ لوگ تقیہ سے بغرض اغوای اہل سنت کے اہل سنت مین مل رہے
ہین الی آخر ما قال - افسوس ہی قاری صاحب نے قرآن شریف مین یہ آیۃ شریف
نہین پڑہی وما یتبع اکثرہم الا ظنا ان الظن لا یغنی من الحق شیئا - قال تعالی
وظننتم ظن السوء وکنتم قوما بورا - وقال تعالی - وذلکم ظنکم الذی ظننتم بربکم ارداکم
فاصبحتم من الخاسرین - قال تعالی - ان تتبعون الا الظن وان انتم الا تخرصون

ورنہ ہرگز یہ ظن غالب نکرتے جس سے ہر کوئی وبر زن مین کشف حجاب کرے زن بازاری بی پردہ رسوا ہوسئے ہین کوئی عاقل بالغ قاریصاحب کے اس بنا ی وتخمین پر ہرگز ہرگز جزم ویقین و اعتقاد صمیم نہین کرسکتا ہے کہ یہ فرقہ حقہ ناجیہ اہلحدیث معاذ اللہ منجملہ فرق باطلہ روافض وخوارج کے ہی حنفیہ لکھنؤ وکانپور جنہ پشتہا پشت نمک رافضیون کا کہایا اور جنکو سکنہ فرنگی محل مین سے کسیقدر عم کا ہی اونہون نے بعض سالون کے اول مین رافضیون کی تعریف لوکری ملنی کے ما اونپر تو شبہ رفض کا نکیا گیا بچارے عاملین بالحدیث رافضی ٹہرائے گئے بل ہی جما دہج اسکے بعد یہان پر جواب تفصیلی ادن ہفوات کا دینا منظور ہے جو لنسبت صدیق حضرت نواب صاحب بہادر دام اقبالہم اپنی کوڑچشمی کے سبب سے بطور طعن کے لکھی ہر و صرف اس بارہ مین یہان پر بہی قاریصاحب نے اپنے سوظن سے پیروی روا فض کی ہی کر روافض کے مطاعن بہی حضرت صدیق اول پر اس بارہ ہی ہین لہذا جواب اجما تو وہی کافی ہی جو مولانا شاہ عبد العزیز قدس سرہ نے تحفہ اثنا عشریہ مین روافض کو دیا جسکا ماحصل یہی ہے۔ جاننا چاہئے کہ کوئی آدمی دنیا مین ایسا نہین ہوا کہ جسکی حق مین اور عیب جویون نے طعن اور قدح نکیا ہو خود بجناب کبریائی الٰہی حرف گیریان کیجاتی ہی قیل ان اللہ ذو ولد۔ حضرت آدم سے لیکر تا حضرت خاتم النبیین ہ منزلہ نے انکار عصمت انبیاء علیہم السلام کیسی کیسی صغائر اور کبائر کو منسوب بجناب انبیا کیا۔ آیات واحادیث سے بزعم خود ثابت کیا بہونے انکار عصمت ملائکہ مین بہی چال چلو خوارج ونواصب نے بجناب حضرت امیر واہل بیت کرام بہی وتیرہ اختیا کیا ہی لیکن دشمنہ پر پوشیدہ نہین کہ یہ تمام گتو نکا بھونکنا جو بمقابل نور افشانی ماہتاب کے ہوا کر اون بزرگون کے مرتبہ اور منزلت کو کچہ بہی نہین گہٹاتا ہے واذا اتتک نقیصتی من ناقص فہی الشہادۃ لی بانی کامل۔ یعنی جب پہنچی تیرے پاس کوئی عیب گیری مہ

کسی ناقص بدگو کی طرف سے تو یہی گواہی ہی میرے لئے اسبات کی کہ مین کامل ہون
الی آخر ما قال واجاد مین ہی درجواب مطاعن قاری صاحب کے وہی طرز اختیار کرتا ہون جو
حضرت شاہ صاحب نے درجواب مطاعن روافض اختیار فرمائی اور وہ یہ ہی کہ یہ ایک بہت
ہی بڑی علامت بزرگی اور بڑائی حضرت نواب صاحب بہادر دام اقبالہم کی ہی کہ حاسدین
ومعاندین باوجود کمال عناد وکینہ ونہایت تجسس وتفحص کے ایسا کوئی عیب ونقصان
جو فی الحقیقت اونمین موجب جرح وقدح ہو نہین لگا سکے حالانکہ جو شخص ایسا ہو کہ تمام
عمر مین مثلاً اوس سے دس بارہ کام ایسے ہوئے ہون جو محل طعن ورجا می گرفت معاندین
حاسدین کے ہووین باوجود تعلق معاملات گوناگون خاص وعام وانتظام صدہا مہام
زمانہ کے عجائبات سے ہی سہ من ذالذی ماساء قط ٭ ومن لہ الحسنی فقط - بلکہ ایسا شخص
بھی نادرات روزگار سے ہے جو صرف ایک گھر کی ہی ریاست خاص رکھتا ہوا ور چند خطا اوس
سے صادر ہوتی ہون اور باقی جملہ کام اوسکے صواب پر ہون چہ جای اوس شخص کی جسکے
متعلق ہزارہا قسم کے معاملات ہون اور یہ بات تو ہر منصف خبیر پر واضح ہی کہ حضرت
نواب صاحب بہادر کے حسنات علمیہ وخیرات عملیہ اسقدر ہین کہ نہ ہماری اس تحریر مین
سما سکین اور نہ کسی کی چھپائی سے چھپ سکین کالشمس فی نصف النہار ظاہر وروشن
ہین اور کچھ صرف ہندوستان ہی مین نہین روم شام مصر بغداد دمشق بلغار
بیروت یمن عدن حرمین شریفین اور تمام ملک عرب وعجم مین ظاہر وباہر ہین حاجت
اظہار نہین اگر کسی خفاش چشم کو نظر نہ آوین تو یہ اوسیکی کورچشمی کی دلیل ہے
سہ ہنر بچشم عداوت بزرگتر عیب است ٭ گل است سعدی ودر چشم دشمنان خار است
کربالفرض والتسلیم بنفس الامر مین حسب مقتضای بشریت وعدم عصمت کوئی
امر مسکر جبراً وقسراً سرزد ہوتا ہو تو وعدۂ الٰہی ان الحسنات یذہبن السیئات
انشاء اللہ تعالی موجود ہے دعوی عصمت کون کرتا ہے بلکہ یہان تو کسیکو دعوے

حفاظت بہی نہین ہے قاریصاحب نے جو مطاعن نسبت جناب ممدوح کے لکہے ہین
تو ہرگز ہرگز نسبت جناب ممدوح دام اقبالہم کے نفس الامر مین کسیطرح طعن ہو ہی نہین
سکتے چنانچہ ناظرین منصفین پر واضح کیا جاتا ہے **طعن اول** جیسے الاجاہ بہوپال
کے اور سوداگر دہلی ولاہور وغیرہ کے اونہون نے دہلی مین چندہ جمع کردیا ہے اور خزانہ
کر رکہا ہے تو جو مفلس عنادِ اہل سنت مین مولوی کا خطاب پاتا ہو اوسکو واسطی اغوا
کے کچہہ تنخواہ اس خزانہ سے ملتی ہی اگرچہ وہ بہیلا امام و موذنی کے دیہات مین گنوار
پیدا کرے پر تنخواہ بلا ناغہ حق الاغوا اونہین پہونچتی ہے انتہی بلفظہٖ **جواب**
دہلی والونکا حال دہلی والونکو معلوم ہوگا لکن نواب صاحب بہادر کیطرف سے ہرگز کسی
ایک کوڑی تنخواہ کی بصیغت کذائی دہلی مین نہین دیگئی مدار المہام صاحب بہادر
جب تک زندہ تہے کچہہ تنخواہ اپنی طرف سے مدرسہ اطفال قرآن خوان کو دیتے تہے
افسوس ہے قاریصاحب بصیرت سے تو آپ ہمیشہ سے محروم ہین ایسا کیا بصر سے بہی
محروم ہو گئے سچ ہے ساونن کے اندہے کو ہرا ہی ہرا سوجہتا ہے **طعن دوم** سو
قدر قلیل لڑکون کو دیکر آمین بالجہر کا شور کرواتے ہین تا کہ مساجد مین کسیکو حضور
الہی نرہے اور آپس مین تکرار پہیلے اور فوجداری ہو اور ایسے ایسے فساد اور دنگے
کماشتے ڈالتے ہین اور آپ تقیہ مین چہپے رہتے ہین اونکو کوئی نہین جانتا کہ یہ انکا
فساد ہے **جواب** جب اعمال کی مسنونیت اہل حق کو ثابت ہوگئے ہین اور پہر
البتہ وہ عامل ہوتے ہین اسمین مقلدین کا کیا اجارہ ہے اطفال نابالغ شرعًا مکلف
نہین ہین وہ خواہ نماز بہی جہر آمین ادا کرین یا باجہر آمین انکے فعل پر اعتراض کرنا
پہیرنا بالغون کا کام ہے فرضًا اگر مدرسین مدرسے نے اطفال مدرسہ کو سکہایا کہ تم
مین آمین کہو رفع یدین کرو امام کے پیچہے فاتحہ پڑہو تو کیا برا کام کیا یہ سب کام سنت
صحیحہ سے ثابت ہین یہ تو نہین سکہایا کہ تم اہل سنت کو رافضی کہو اہل تقیہ سمجہو

قرابا نہ ہو قاریصاحب ذرا اس حدیث کو یاد کرو۔ رب تال للقران والقران
جنہ) اور دل مین شرماؤ گور مین پاؤن لٹکای بیٹھی ہو خدا کو کیا جواب دوگے آمین
لجہر سنت رسول مقبول صلعم ہی اور اوسکے نسبت ارشاد ہے کہ۔ ما حسدتکم الیہود علی
شئی ما حسدتکم علی آمین فاکثروا من قول آمین رواہ ابن ماجۃ واحمد والطبرانی پہر اگر اس
سنت مردہ کی تائید حضرت نواب صاحب بہادر دام اقبالہم نے بطور اعانت ما
رمائی ہی تو قاریصاحب کو کیون حسد ہوا آمین کہنے پر حسد کرنا شیوہ یہودیت کا اختیا
یا ہے سفیان ثوری نے فرمایا ہے امن فسد من علمائنا ففیہ شبہ من الیہود (اور
ں حق نے کہا ہے) علیکم باتباع السنۃ فمن خرج منہا فقد ضل (اصلاح بین الناس اور
نع فساد و تکرار تو خاصہ جناب ممدوح دام اقبالہم کا ہے بفحوای انک لعلی خلق
عظیم وہ اپنے دشمن کی ساتھہ ہی اسیطرح پیش آتے ہین جسطرح سلف صالح
پنے معاندین کے ساتھہ پیش آتے تھے ادفع بالتی ہی احسن انکا شیوہ ہے
بلہو مولوی عبدالحی لکھنوی نے کیسی کیسی گستاخی تحریرین کرکے اپنی طفولیت ظاہر کی
ن جناب ممدوح نے بفحوای۔ واذا خاطبہم الجاہلون قالوا سلاما۔ بجز سلام متارکت
لتفات نفرمایا یا وقار ذوی اعتبار اشخاص کا یہی طریقہ ہے اور جو کم ظرف
ہ علم جاہل ہین اونہون نے جہان وقایہ ہدایہ پڑہلیا یہ سمجہا کہ اب ہماری برابر کوئی مولوی
ہین گالی گفتہ شروع کر دیا خصوصًا اگر وقایہ کا سعایہ بنا یا بلکہ سیاہہ کیا پہر تو
ہنہ پوچہو۔ع خرس در کوہ بو علی سینا۔ وہ فرنگی محل والی جنکی تمام عمر کاسہ لیسی
وم کفار یونان مین گذری ایکو ن ہی تلاش ایمان مین اوقات بسر نہوسکے
ہنہ دین سے کے ملا مولوی بنکر علما محققین کے ساتھہ تماشاہ کرنا چاہتے ہین ٭
سدا کی دیکہئی قدرت کہ کلچڑی گنجی حضور بلبل بستان کرے نوا سنجے
رحال نواب صاحب کا تو یہ حال ہے کہ اسی آمین بالجہر کی نسبت ریاست مین

ہدایت فرمائی ہے کہ بہت شور سے نہوا کرے کہ حد سنت سے متجاوز ہو جاوے
اسقدر کافی ہے کہ صف اول سن لیجیے مسجد گونجنی کا مطلب یہی ہی کہ اصوات
اہل مسجد سے مسجد گونجتی تہی نہ یہ کہ ایک شخص اس زور سے آمین کہے کہ سبکی نماز مین
شور ہو الحمد للہ کہ قاریصاحب کو یہ تو اقرار ہے کہ اہل حدیث کے مقتداؤن کیطرف سے
کوئی امر باعث شر نہین ہوتا آگے یہ اتہام کہ ایسے ایسے رنگی اور فساد اونکے گماشتے
ڈالتے ہین یہ محض رجما بالغیب افترا بحت ہے یہان پر کوئی گماشتہ مقرر نہین اور اگر سائر
عاملین بالحدیث اس لفظ گماشتہ سے مراد ہین تو عاملین بالحدیث کیطرف سے ہدایت یہ
فساد کسی شہر مین نہین ہوئی مدنظر اونکی تو ہمیشہ اصلاح اور صلح ہی رہتے ہین طعن تحکم
چنانچہ محقق ہے کہ رئیس بہوپال کے یہان سے ماہوار دوسو روپیہ اسی خدمت کے لئے
خاص یہان کے واسطے یعنی دہلی کے مقرر ہے الی قولہ اور کتب کا چہپوانا اور نالش
فوجداری وغیرہ کا صرف اوسیمین ہی انتہی بلفظہ **جواب** اس دوسو روپیہ ماہوار کا
ذکر ہے نواب صاحب دام اقبالہم کے تو واسطے اشاعت علم سنت کے دولاکہ روپیہ صرف
کیا ہے اوسکا نظیر شاہان سلف مین بہی ہرگز نہین پایا جاتا ہمہ تن توجہ یہی ہی کہ
کتب تفسیریہ و حدیثیہ مصنفہ محققین سلف وخلف ہر قریہ و دیہہ مین شائع و ذائع ہو جاوین
اور خود جناب ممدوح مد مجدہ و بترخندہ نے علوم فروع واصول اسلامیہ مین بالسنہ
مختلفہ بہت تصنیفات اور تالیفات کی ہین اور اونمین ایسی ایسے مسائل ادق کو حل کیا ہے
کہ بعض علماء سلف وخلف بہی اوسکے حل مین عاجز تہی اور پہر لاکہون ایسی کتابین مفت
بلا اخذ قیمت تمام عوام وخواص ہند عرب روم شام یمن وغیرہ کو تقسیم فرمائی
جنکے فیض مطالعہ سے عوام تو اوساط بلکہ خواص ہو گئے اور اوساط خواص علماء مین داخل
ہوئے اور خواص علماء محققین ولنی فیضیاب ہو کر جناب ممدوح کے حید دوین ہو کر
معتقد ہوئے دفتر ڈیوڑہے وریاست شاہد عدل ہے اس بات پر کہ ابتک ثانی لا

روپیہ سے زیادہ اس کام مین لوجہ اللہ صرف ہوا ولِلّٰہ الحمد اللّٰہم متعنا بعلوم ہذا السید
الجلیل والشریف النبیل سچ تو یہ ہے کہ اس زمانہ کے علماء عرب عجم کی گردن پر آپکی
احسانات علمیہ اور دیگر فیوض کا اسقدر حق ہے کہ اوسکی عہدہ شکر سے باہر نہین آسکتے
شیخ علی متقی نے جامع صغیر و جامع کبیر سیوطی کو ابواب فقہ پر ترتیب دیا تہا اوسپر ابن حجر مکی
نے کہا کہ للسیوطی منۃ علی العالمین وللمتقی منۃ علیہ۔ نواب صاحب نے تو وہ وہ کام عمدہ
کیے ہین کہ شمار اونکا دشوار ہے ایسے امور خیر کو محل انکار وطعن مین بیان کرنا اوسی کا کام
ہے جسکی ہیے کی پہوٹ گئی ہون غرضکہ مظلومین و مفلسین و متبعین سنت کی اعانت و امداد
بدرم و قلم اور کتب دینیہ تفسیر و حدیث کے اشاعت واذاعت فی الحقیقت اس آخر
زمان مین حضرت نواب صاحب بہادر دام اقبالہم مجدد دین کا ہی خاصہ ہے وآنتہ تحقیر
برحمتہ من یشاء اوسکو محل ذم وطعن مین بیان کرنا قاریصاحب کی خرافت یا بیحیائی
کا نتیجہ ہے ع بیحیا باش و ہرچہ خواہی گو طعن پنجم ص۱ اب بعض حکام غیر مقلد کا حال
سنو کہ اونکا دستور العمل کیا ہے کہ یہ باتین مذکورہ تو وہان سب ہین اور اگر کوئی
شخص اہلسنت حنفی ہو یا شافعی اور کسی طور اوسکا روزینہ مقرر ہو پہر معلوم ہو جائے
مقلد ہونا اوسکا تو حکمت عملی سے اوسکا روزینہ موقوف کر دینگے اور اوسکی دشمن
ہو جاوین گے انتہی بلفظہ جواب فی الحقیقت اس ریاست بابرکت مین ہر کام
بموجب اقرار قاریصاحب کے حکمت کی ساتہہ ہونا ہی قال تعالیٰ ادع الی سبیل ربک
بالحکمۃ والموعظۃ الحسنۃ) اسیواسطی جملہ مہام یہان کے مقرون بخیر کثیر ہوتے ہین
ومن یؤت الحکمۃ فقد اوتی خیرا کثیرا۔ ریاست بہوپال ہمین حکمت عملی در باب انتظام
دین و دنیا و امن و امان برایا و رعایا بالفعل ایک ریاست ممتاز ہے (ذلک فضل
اللہ واللہ ذو الفضل العظیم) حکام انگلش و برٹش گورنمنٹ یہان کے انتظام کے
مداح و ثنا خوان ہین طعن ششم ص۱ تمام اپنی حکومت مین حکم عام جاری ہے

کر قرض دینے والیکو سود دلاؤ اور حسکم فاذنوا بحرب من اللہ ورسولہ کا خیال نہیں
کرتے انتہی بلفظہ **جواب** لعنة اللہ علی الکاذبین۔ کوئی حکم تحریری یا تقریری او
حضرت نواب صاحب بہادر دام اقبالہم آجتک ہرگز ہرگز صادر نہیں ہوا کہ قرض دینے
کو سود دلاؤ بلکہ بیس برس پہلی زمانہ جناب ممدوح سے جو زر خطیر سود ٹیکہ دار ساہو
ریاست نے لیا تھا وہ نواب صاحب نے بگزارش خدمت عالیہ رئیسہ معظمہ یکمشت قریب
تیرہ ہزار روپیہ کے خزانہ عامرہ سے نکالکر مالک مال کو بلا مطالبہ واپس کر دیا اور
کی تھیلیاں یعنی اشرفیاں مصور جو خزانہ ریاست میں چلی آتی تھیں سب فروخت کروا دیں کہ
کا خزانہ ریاست اسلام میں رہنا موجب سخت بے برکتی ہے اور مسلمان سے ہنو
سود دلوانا منع کر دیا اور جو معاملہ سود باہم ہنود ہوتا ہے اون مقدمات کی روبکا
واسطی حکم قطعی کے روبکاری نواب صاحب بہادر اور رئیسہ معظمہ میں پیش نہی
ہوتی قاریصاحب جھوٹ لکھنا کچھ سہل بات نہیں ہے برابر شرک کی ہی اللہ تعالی
فرمایا ہے ولہم عذاب الیم بما کانوا یکذبون (دستور العمل ریاست میں جسکا نام
شاہجہانی ہے طرف سے حضرت رئیسہ بھوپال دام اقبالہا کے دفعہ ۱۹۳
مضمون سے قائم ہے کہ مسلمان سے سود نہ دلایا جاوے قاریصاحب آپکی دماغ
سدہ خرافت ہے ورنہ اسجگہ آپکو یہ بات بھی یاد آنا چاہئے تھا کہ دار الحرب میں
لینا مسلمان کا نزدیک حنفیہ کے جائز ہے اور نزدیک اہل حدیث کے حرام آپ
ہمنام یا ہمکام سب کے سب ضرور مطابق ہدایت حنفیہ پانی پت کانپور وغیرہ میں
کا معاملہ کرتے ہونگی خصوصًا کتب فروش حبیبی خادم حسین الثانی شیخ فرنگی محل
و مہتمم مطبع نظامی لکن ریاست بھوپال اور اوسکی مسلمان ملازم و اہلکار بحمدہ
اس حرام خواری سے ہنوز محفوظ ہیں یہ حلال خوری آپ ہی کو مبارک ہو اللہ
اور سب مسلمانوں کو اوس سے محفوظ رکھے **طعن ہفتم** شراب کا نکالنا بیچ

بڑہلا ہے ہزار ہا روپیہ اوسکی محصول کا خزانہ مین داخل ہوتا ہے اور آیت انما الخمر
والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان کا خوف نہین طعن ششم
تحصیل جنگی کی سرکار انگریزی سے بھی زیادہ زور و شور سے جاری ہی تمام زمین
انگل انگل بھر ناپ کر محصول ہر جنس کا لی لیا پھر محصول کس چیز کا لیتے ہین زمین مزروعہ
مین غلہ بیچ کر محصول زمین کا دیا زمین غیر مزروعہ مین جو گھاس ہوئے اوسکا محصول
دودہ مویشی سے اور گھی دے ہے جسکو ادا کیا اب تحصیل جنگی کس چیز پر ہے عمل بالحدیث
اور عدل و انصاف کا دعوی کرتے ہین یہ جنگی ہر چیز پر لینی کسی حدیث مین نہین ہے

**جواب** ۔ فقد اصبحت ام الخیار تدعی ۔ علی ذنبا کلہ لم اصنع ۔ یہ طعن محض [illegible]
ہے طاعن کو احوال ریاست سے مطلق خبر نہین پھر کیون حضرت ممدوح پر طاعن ہوتا ہے

---

ولا تقف ما لیس لک بہ علم ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنہ مسئولا ۔ بڑہلا
بیچنا نکالنا شراب کا محض غلط ہے ساٹھ ہزار آدمی جو خاص شہر مین رہتے ہین وہ
اسبات کے گواہ ہین کہ سارے شہر مین ایک جگہہ بھی دوکان شراب علی الاعلان
جاری نہین ہے رقم آبکاری پٹہ ہنود مین بموجب قاعدہ پنجاہ سالہ ریاست درج ہے
اوسکے ازالہ کے لیئے تا محکمہ اجنٹی بھوپال بارہا تحریک ہوئے اور ہوتی ہے خزانہ ریاست
کچھہ نواب صاحب کا خزانہ نہین ہے کہ وہ مورد اس طعن کے ٹہرین جنگی وغیرہ کا یہ حال
ہے کہ ایکسو پچہتر رقوم سوای کو صیغہ سائرات سے خاص نواب صاحب نے معاف کر
اسلیئے کہ خلاف شرع ہین اس جنگی کے سوا محصول غلہ شہر کا اور صرفہ چوکیداری کا
اور خرچ روشنی شہر کا اور اجرت چرائی دواب اور صرفہ طیاری سڑک شہر و دیگر
صد ہا رقوم جو قدیم سے ریاست لیتی چلی آئی تھی بکقلم اونکو چھوڑکر خزانہ ریاست سے
عوض اوسکا واسطے رفاہ عام کے مقرر کرایا چنانچہ قریب ڈیڑہ لاکھہ روپیہ سال کے
یہ سب مصارف ریاست سے ہوتے ہین اور ہر غریب دست بدعا ہے فارغ

آپ بڑے صاحب کشف ہین جب تو آپنے اپنا کشف حجاب کیا ہفتہ عشرہ
زیادہ آپ گہر مین مولوی عبد القیوم صاحب مرحوم کے بہوپال مین نہین ٹہری
تہی اور ہمراہ اونکے ایکبار حضور نواب صاحب بہادر مین بہی حاضر ہوئی تہی اس مدت
قلیل مین ان سب امور کا کشف آپکو ہوگیا لیکن اس کشف مین بالکل خطا ہوئی اسلئے
کہ اولٹا کشف ہوا جو بات آپ پر مکشوف ہوئے وہ خلاف واقع ہے سچ ہے جب کوئی
شخص بلا وجہ کسی مسلمان کا دشمن ہوتا ہے تو اللہ تعالی اوسکی آنکہہ و دل دونون پر
مہر لگا دیتا ہے خدا کرے آپکی مُنہ پر بہی ایک مہر لگجاوے کہ پہر آپ جہوٹ بولنا
چہوڑ دین یہ جواب تو بطور تحقیق گزارش کیا گیا اب جواب الزامی سنئے نواب
صاحب نہ رئیس اس ریاست کے ہین نہ وزیر ریاست نہ نائب ریاست نہ دیوان یا
نہ اہلکار ریاست ہان شوہر رئیسہ معظمہ بہوپال دام مجدہا کے ہین نواب صاحب
پر طعن اون امور کے جنکا تعلق و حل و عقد خاص ذات اہلکاران ریاست سے ہے عجب
تسخر ہے اوسکے لئے چور کو قوال کو ڈانٹین بڑی کوشش نواب صاحب کی یہ ہے کہ
جب اونکو معلوم ہوجاتا ہے کہ فلان امر ناجائز اس جگہہ قدیم سے ہوتا ہے تو حتی الامکان
حضور رئیسہ معظمہ مین دربارۂ ازالہ اوسکی لوجہ اللہ گفتگو کرتے ہین اور اوسکی
منع مین ساعی رہتے ہین چنانچہ اونکی جہد و ہمت سے صدہا سنن اسلام تبدابیر
شائستہ و حسن انتظام جاری ہوئی اور صدہا رسوم بدعت شر و فساد زائل
کر گئین او سپر طعن آپکی وہی مثل ہے کہ نیکے برباد گناہ لازم اور دعوی عصمت
و نہ خود حضرت نواب صاحب بہادر کو ہے اور نہ حضرت سرکار ردالاتبار کو اکثر
و قات اپنی خطئیات سے نادم و تائب رہتے ہین سہ بندہ ہمان بہ کہ ز تقصیر خویش
عذر بدرگاہ خدا آورد ✤ ورنہ سزاوار خداوندیش ✤ کس نتواند کہ بجا آورد ✤
اہل انصاف اگر ذرہ بہر غور کرینگی تو اونکو ثابت ہوگا کہ یہی حضرت ممدوح دام

اقبالہم کی کرامت وخرق عادت ہو کہ علاقہ بہوپال اس تہوڑے سے مدت مین
من حیث الدنیا والدین بلدۃ طیبۃ ورب غفور کا مصداق ہوگیا ہے اور
باعتبار انتظام دنیا کے تو ایک عمر دراز سی شہرۂ آفاق ہی اور کیون نہو ناکہ حضرت
ممدوح دام اقبالہم کے ہر عمل و فعل مین ایسا اخلاص پایا جاتا ہے کہ اوسکا اثر
دور دور کے اہالی ملک کو پہونچتا ہے علمار محققین عرب وعجم کے آنحضرت کی
مجدد ہونیکی قائل ہین یا نفس اخلصی تخلصی طعن نہم ہٰذا اپنی ریاست مین حکم عام
دیا ہے کہ فیصلہ ایک گواہ اور ایک قسم پر کردیا کرو یہ قرآن شریف کے مخالفت
صریح پر حکم دیا اور حدیث مسلم آحاد سے بلا سمجھی معنی حدیث کے حکم قرآن کا رد کردیا
جواب اس طعن مین تاریصاحب آپ ہی اپنی سفاہت اور جہالت کو خوب
کشف حجاب فرما دیا ع چی ترا و دچہ کنم انچہ در آوند من ست اس مسئلہ کو جناب ممدوح
دام اقبالہم نے اپنی تصانیف متعددہ مین اس وضاحت سے مبرہن فرما دیا ہے
کہ مخالفین کو جائے دم زدن باقی نہین رہی جسکو تفصیل با دلیل منظور رہو
مسک الختام شرح بلوغ المرام وغیرہ کو مطالعہ کرے اور یہی ہی مسلک جمہور
محدثین کا ہے نواب صاحب اس مسئلہ مین متفرد نہین ہین کہ خاص اونپر اعتراض
وارد ہو چونکہ مجکو بیان پر اختصار منظور ہے لہذا وہ تقریر مختصر جامع و مانع جو
آنحضرت ممدوح نے تفسیر فتح البیان مین بیان فرمائی ہو واسطے اسکات خصم
بدباطن نقل کئے دیتا ہون قال مدظلہ — وہذا یرجع الی الخلاف فی الحکم بشاہد
مع یمین المدعی والحق انہ جائز لورود الدلیل علیہ وہو زیادۃ لم یخالف ما فی
الکتاب العزیز فیتعین قبولہا وقد اوضحنا ذلک فی شرح بلوغ المرام واوضحہ
الشوکانی فی شرحہ للمنتقی وغیرہ من مؤلفاتہ ومعلوم عند کل من یفہم انہ لیس فی ہذہ الآیۃ
ما یرد بہ قضاء رسول اللہ صلعم بالشاہد والیمین ولم یدفعوا ہذا الا بقاعدۃ مبنیۃ علی

ارہی تو ہم ان الزیادۃ علی النص نسخ و ہذہ دعوی باطلۃ بل الزیادۃ علی النص

شریعۃ ثابتۃ جاریہا مجارنا بالنص المتقدم علیہا وقد اوضحت ذلک فی کتابی

حصول المامول من علم الاصول فلیرجع الیہ وایضا کان یلزمہم ان لا یحکموا بنکول

المطلوب لایمین الرد علی الطالب قد حکموا بہا والجواب الجواب انتہی طعن ہم

اور حکم عام دیا کہ ہماری ریاستون مین پابندی کسی مذہب کی مرعے نہو

جواب خلافت خلفاء راشدین مین بہی یہی حکم جاری تہا کہ جملہ معاملات

کتاب و سنت کے نافذ ہون اوسوقت پابندی کسی مذہب کی کہان تہی یہ عین

اتباع کتاب و سنت ہی اور مصالح عامہ بہی اسیکے موافق بلکہ شرط قضاء و امامت

قضا و حکومت بہی یہی ہی افسوس قاریصاحب آپنے کسی کتاب فقہ مین باب القضاء

مطالعہ نہین فرمایا نرے میان مٹہو ہین لکن اب بوڑہا طوطا کیا پڑہیگا آپکی پاس

کوئی دلیل اسکے منع مین موجود ہو تو پیش کیجئے ورنہ نہین ثم نہین کیجئے قاریصاحب آپکی

شریعت جدیدہ کو کون مانتاہے (وشرعوا لہم من الدین مالم یاذن بہ اللہ) طعن یازدہم

درخرچ رجسٹری کا بائع مشتری وغیرہ پر اور خرچہ کا غذ اشٹامپ وغیرہ عرائض

دعوی پر ذمہ متخاصمین کے اور طرح طرح کی رسوم تحصیل کی جاری ہین یہ

سب رسوم خلاف شریعت غرا دین محمدی ہین اور حکم آیہ کریمہ ولا تاکلوا اموالکم

بینکم بالباطل کا خیال نہین فرماتے جواب سچ ہی یہ سب رسوم خلاف شریعت

ہین کوئی مسلمان عامی بہی اسکو جائز نہین کہتاہے چہ جائیکہ عالم کے لیکن یہ دعوے

کہ یہ کام نواب صاحبہ بالفعل نے جاری کئی افترا محض ہے اور خلاف واقع (سبحانک ہذا بہتان

عظیم) یہ رسومات تو ریاست مین قدیم سے جاری تہی نواب صاحبہ نے اکثر رسوم

نیست و نابود کر دیا یہ کون دعوی کرتا ہے اور کون کہتا ہے کہ ریاست بہوپال

ہو بہو خلافت راشدہ او ر ظل نبوت ہے کہ کسی قسم کا منکر اوسمین پایا نہین جاتا

اور یہ کسطرح ثابت ہوسکتا ہے کہ نواب صاحب حاکم مستقل مختار ہین قاریصاحب آپ خوب جانتے ہین کہ آپکے شہر پانی پت بلکہ محلات شہر بلکہ خود آپکی گھر مین صدہا رسوم خلاف شرع ہوتی ہین مگر آپ انکو اپنی گھر سے دور نہین کر سکتے حالانکہ آپ اپنی گھر کے مالک مختار ہین لیکن طعن کرنیکو دوسرون پر طیار ہین اپنا ٹینٹ نہ دیکھنا دوسرون کی پہلی ٹٹولنا بی شرمون کا کام ہے یہ رسالہ کشف الحجاب آپکے لیئے خود پردہ در ہو گیا پسچ ہے ؎

چون خدا خواہد کہ پردہ کس درد ٭ میلش اندر طعنہ پاکان برد ٭ خرچ رجسٹری کا بائع و مشتری اگر برضا و رغبت خود واسطی استحکام اپنے معاملات کے دیوین تو قاریصاحب کے پاس کونسی دلیل ان رسومات کی حرمت قطعی ہونے پر موجود ہے بیان فرماوین انہین بعض رسوم ایسی ہی ہین کہ بادنی تغیر نام و کام مشروع ہو سکتی ہین اور بعض ایسی ہین حسب مصلحت ملکداری رای حاکم مجوز پر محول ہوسکتی ہین — ؎

رموز مصلحت ملک خسروان انند ٭ گدای بیہدہ ہستی تو قاریا مخروش

وآخر دعوانا ان الحمد للہ رب العالمین و الصلوۃ و السلام علی سید المرسلین و آلہ و اصحابہ اجمعین

## جواب نقل خط مندرجہ پرچہ مشیر قیصر

مطبوعہ ۲۵ ستمبر ۱۸۸۳ء

جناب مولوی عبد اللہ صاحب مدرس مدرسہ محمدیہ بمبئی و فلان و بہمان تا شیخ بہیکن مصداق حدیث حضرت خیر الانام کفی بالمرء کذبا ان یحدث بکل ما سمع و مرتکبان نہی پروردگار جل و علا۔ ولا تقف ما لیس لک بہ علم ۔ سلمکم اللہ عن الکذب الافتراء بعد السلام علی من اتبع الہدی۔ گذارش بخدمات عالیہ یہ ہے کہ نقل خط آپکا پرچہ مشیر قیصر نمبر ۱۰ مطبوعہ ۲۵ ستمبر ۸۳ء مین جو بنام مولوی سید نذیر حسین صاحب مدظلہ کے آپ صاحبون نے لکہا ہے اور پہر اوسکو اخبار مذکورہ مین مشتہر کیا ہے آجکی روز

یعنی دیکہا چند مسائل مفتراۃ اور عقائد یا رونکی نوایجاد کی نسبت آپلوگون نے
کیاہے در جواب وسکی گذارش ہے کہ اللہ تعالی وتبارک نے جہوٹ وافترا
سے باز رہنے کی جوجو تاکیدات اپنی کلام پاک مین ارشاد فرمائی ہین بشرطیکہ
علما ہون آپ صاحبون پر پوشیدہ نہونگی اور اگر آپ مرۃ علماءین سے نہیں
تو یہ مثل ہر کہ ومہ جانتا ہے کہ جہوٹ بولنا اور گوہ کہانا برابر ہے پہر آپ صاحبون
باوجود دعوی علم یا دعوی اسلام نہایت بعید ہے کہ ایسے مسائل وعقائد
کو جو اہل حدیث کی کسی کتاب معتبر مین کہین اونکا پتہ ونشان نہین پایا جاتا
باغوا بعض معاندین شریر النفس کے آپ صاحبون نے حضرت سیا انصاحب
ودیگر عاملین بالحدیث کیطرف منسوب سمجہا آپکی شان علم وایمان تو مقتضی اسکی
لولا اذ سمعتموہ ظن المؤمنون والمؤمنات بانفسہم خیرا کے عامل ہوتے باوجود
علم کے آپکو اتنا بہی نہین معلوم کہ فیما بین گروہ اہل حدیث وعاملین بالفقہ
اصول اعتقاد اور امہات مسائل مین کوئی بڑا اختلاف نہین ہے صرف چند مسائل
فروعیہ عملیہ مین اختلاف ہے جن معاندین شریر النفس کے اغوا سے آپ صاحبون
نے یہ مسائل افترائیہ اور عقائد نوایجاد اہل حدیث کیطرف بغیر تحقیق ودریافت
منسوب کیئے ہین اونکے جواب کیواسطے تو نفس ہمارا بہی یہی چاہتا تہا کہ پورے
تفصیل سے جواب ترکی بترکی دیا جاوے لیکن کیا کیجئے کہ حسبنا امروا عرض
الجاہلین وارد ہے لہذا صرف ایک جواب تحقیقی پر ہر ایک افترا کے اکتفا
کیا **جواب افترا اول** یہ ہے کہ اہل حدیث وعاملین بالحدیث کا
ہرگز یہ عقیدہ نہین ہے کہ حق سبحانہ وتعالی کو جہت عرفی اور مکان وجسمیت
منزہ سمجہنا بدعت وگمراہی ہے نعوذ باللہ منہا یہ عقیدہ مشبہہ ومجسمہ کا
جسکے رد مین اہل حدیث نے کتب مبسوطہ لکہی ہین البتہ جو صفات الہیہ کتاب

وسنت صحیحہ مین وارد ہوئے ہین اونکی تکذیب کرنا بدعت وگمراہی ہے کیونکہ سلف صالح سے منقول نہیں اہل حق ان صفات مین نہ تاویل کرتے ہین نہ تعطیل کے قائل ہین نہ تشبیہ کے نہ تجسیم کے بلکہ لیس کمثلہ شئی وہو السمیع البصیر کے معتقد ہین باقی جواب تفصیلی اسکا کتب عقائد اہل حدیث مین دیکھو **جواب افترا دوم** اہل حدیث کی کسی کتاب مین نہین لکھا کہ اللہ تعالی کا جھوٹ بولنا جائز ہے اگر کسی کو دعوی ہو تو ثابت کرے یہ تو محض افترا بحت ہے یہ خوبی فہم حضرات کی ہی کہ عقیدہ اہل حق سے جو ان اللہ علی کل شئی قدیر ہے یہ تہمت اہل حق پر کی ہے ؎ سخن شناس نہ دلبرا خطا اینجاست * **جواب افترا سوم** تحقیر و استخفاف و اہانت آنحضرت صلعم اور دیگر انبیا کرام علی نبینا وعلیہم السلام کی اہل حدیث کے نزدیک موجب کفر و ردت ہے خواہ مقام حمد باری تعالی مین ہو یا دوسرے محل مین اس سے بڑھکر اہل حدیث کے نزدیک اور کوئی ضلالت اور گمراہی نہین ہے البتہ انبیا اور دیگر اولیا کو اللہ تعالی کے عبادت مین شریک کرنا اور صفات الہیہ علم و قدرت وغیرہما مین اونکو شریک سمجھنا عین کفر و شرک ہے اس آخر عقیدہ سے استخفاف و اہانت انبیا کی سمجھنا کمال جہالت و سفاہت ہے **جواب افترا چہارم** آنحضرت صلعم اہل حدیث کے نزدیک بالقطع خاتم النبیین لا نبی بعدہ ہین بعد آنحضرت صلعم کے قیامت تک کوئی نبی یا رسول بحیثیت نبوت یا رسالت مبعوث نہین ہوویگا اہل حدیث اور عاملین بالحدیث کا یہی عقیدہ ہے باوجود اسکے اللہ تعالی سب چیز پر قدرت رکھتا ہے اور نظیر آنحضرت صلعم کی بی شبہ قدرت باری تعالی مین داخل ہے اوسکی قدرت کا انکار کرنا کفر ہے اس عقیدہ اخیر سے یہ قیاس کر لینا کہ معتقد اس عقیدہ کا آنحضرت علیہ السلام کے خاتم النبیین ہونیکا منکر ہے اوسی شخص کا کام ہے

جو مصداق ہو اول من قاس ابلیس کا **جواب افترا پنجم** لعنۃ اللہ علی الکاذبین انبیا علیہم السلام اہل حدیث کے نزدیک بالضرور معصوم ہین عصمت انبیا کا عقیدہ داخل کتب عقائد اہل حدیث ہے جس شخص کو منظور ہو کتب عقائد اہل حق مین دیکھ لے آگے وہ زلات مغفورۂ انبیا جو بالفاظ فعصی آدم ربہ فغوی وغیر ذلک کتاب و سنت مین مذکور رہین سو انکا انکار اگر آپکو ہے تو قرآن مجید سے جسکی شان ہی انا نحن نزلنا الذکر و انا لہ لحافظون - اور نیز سنت صحیحہ سے جسکی نسبت وارد ہے اوتیت القرآن ومثلہ معہ اون سب کو میٹ دیجئے اہل حدیث کا مسلک تو یہی ہی کہ باوجود معتقد ہونے عصمت انبیا کے تکذیب کتاب و سنت صحیحہ کی نہین کرتے آیات و احادیث واردہ کو دربارۂ زلات انبیا محمل صحیح اور نیک پر محمول کرتے ہین تاکہ مضمون نؤمن ببعض ونکفر ببعض سے محفوظ رہین والسلام علی من اتبع الہدے **جواب افترا ششم** تقلید صحیح کسی امام کی ائمہ اربعہ یا اتباع کسی طریقہ کا طرق صوفیہ کرام سے بشرط موافقت کتاب و سنت کے ضلالت و گمراہی نہین اور نہ داخل کفر ہے مگر ایسی کام کو اصطلاحا تقلید نہین کہتے البتہ تقلید کسی مذہب خاص کی یا اتباع کسی قول صوفی خاص کا اسطرح پر کہ باوجود مخالفت اوس مذہب و قول کے آیات و احادیث صحیحہ سے اوسپر جمود کیا عین ضلالت و گمراہی و شرک ہے اگر اسمین شک ہو تو اتخذوا احبارہم و رہبانہم اربابا من دون اللہ کی تفسیر کو دیکھو **جواب افترا ہفتم** اس افترا کا جواب کیا عرض کیا جاوے بجز اسکی کہ لعنۃ اللہ علی الکاذبین باقی جواب تفصیلی اسکا ضمیمہ کے صفحہ ۵ وغیرہ مین گذر چکا ہے **جواب افترا ہشتم** سبحانک ہذا بہتان عظیم - باقی جواب تفصیلی اسکا ضمیمہ کے صفحہ ۵ مین گذر چکا ہے - **جواب افترا نہم** ہذا افترا بلا امترا باقی جواب تفصیلی اس بہتان کا

صفحہ ۶۰ مین گذر چکا ہے **جواب افترا دہم** جواب سکا بہی صفحہ ۶۰
وغیرہ مین گذر چکا ہے **جواب افترا یازدہم** محض افترا ہی جواب تفصیلی اسکا
صفحہ ۱۹۱ مین گذر چکا ہے من شاء فلیرجع الیہا اب مین بہی چند مسائل آپ صاحبون
سے نہین بلکہ اونہین مفسدین شریر النفس سے جنہون نے آپکو اغوا کرکر مفتری کیا ہی
دریافت کرتا ہون جواب باصواب سے مطلع فرمایا جاوے **مسئلہ اول**
کتاب رد المختار مطبوعہ دہلی جلد اول صفحہ ۱۴۰ مین بحوالہ ہدایہ لکہا ہے کہ قرآن مجید کا
پیشانی وناک پر خون وپیشاب سے لکہنا واسطی شفا کے جائز ہے یہ مسئلہ اگر آپکی
نزدیک غلط ہے تو ہدایہ شریف غلط ہوئی جاتی ہے اور اگر صحیح ہی تو کس
دلیل سے **مسئلہ دوم** رد المختار مین لکہا ہے کہ بسبب خوف زنا کے
مشت زنی واجب ہے یہ مسئلہ آپکے نزدیک صحیح ہے یا غلط اگر صحیح ہے تو کیا
دلیل اور اگر غلط ہے تو رد المختار جو کتاب مختار حنفیہ ہے رد ہوئی جاتی ہی
**مسئلہ سوم** چلپی حاشیہ شرح وقایہ مین لکہا ہے کہ خرچی عورت زانیہ
کی حلال وطیب ہے حضرت امام اعظم کے نزدیک یہ مسئلہ بہی آپکی نزدیک
صحیح ہے یا غلط اگر صحیح ہے تو کس دلیل سے اور اگر غلط ہے تو تقلید شخصی
امام اعظم صاحب کی کہان باقی رہی **مسئلہ چہارم** ہدایہ وشرح وقایہ
مین ہی کہ قوت حاصل کرنیکے لئے حنفیہ کے نزدیک اسقدر شراب پی لینا جائز
ہے کہ نشہ نکرے یہ مسئلہ آپکی نزدیک صحیح ہے یا غلط اگر صحیح ہے تو کس
دلیل سے اور اگر غلط ہے تو ہدایہ وشرح وقایہ غلط ہوئے جاتی ہین **مسئلہ
پنجم** فتاوی قاضیخان مین لکہا ہے کہ جو شخص کسی عورت کو خرچے
دیکر زنا کرے اوسپر حد واجب نہین یہ مسئلہ آپکی نزدیک درست ہے یا نادرست
اگر نادرست ہے تو فتاوی قاضیخان بہی نادرست رہا اور اگر درست ہی تو کس دلیل سے

ایسے ایسے ہزارون مسائل مردودہ فتاوی وکتب حنفیہ مین لکھے ہوئے ہین اگر کوئی شخص
یہ تفصیل تمام اونکا چاہیگا تو ایک کتاب مستقل بنجاوی گے بالفعل انہین پانچ مسائل پر
اکتفا کیا گیا **فصل دوم** جواب شیر قیصر مندرجہ اشاعۃ السنہ نمبرہ جلد ۱۰ صفحہ ۱۳۰ لغ
سے جناب مولوی محمد حسین ابو سعید صاحب دام مجدہم کے جسمین تعریض ہے طرف
نواب صاحب کے قال سلمہ اللہ تعالی مجدہ دکسیکی ذاتی وشخصی صفت منقصت یا کمال کی بحث
خدا نخواستہ ضرور امر نہین ہے مگر جبکہ ذاتی وشخصی وصف قومی صفت ہوجاوے اور اسکا اثر ایک قوم پر پہنچے تو وہ
وصف ذاتی وشخصی نہین رہتے اور اوس سے بحث قومی ضروریات سے ہوجاتی ہے
**مثلا** ایک شخص کسی کی نسبت شہادت دینا چاہتا ہے اور اوسکے کلام کا اثر
اوسکی جان یا مال پر پہنچنے والا ہے تو اوسکی ذاتی چال چلن سے بحث کرنا ضروری وقومی
امر ہے ایسا ہی اگر کوئی شخص کسی قوم کا رہنما ومقتدا ہے اور اس سے عام لوگون کی
ہدایت یا ضلالت متصور ہے تو اوسکے ذاتی حال سے بحث کرنا اور اون لوگونکا علاج کرنا
فرض ہے جو قومی امور مین بحث کرنا اپنا فرض سمجھتے ہین۔

**اسی اصول پر** محدثین نے سلف سے خلف تک حدیث کے راویون اور
دین کے امامون کے حالات سے بحثین کی ہین اور فن اسماء الرجال مین کتابین لکھی ہین
اور مورخین نے سلاطین زمانہ وغیرہ اعیان کے حالات مین تاریخین تالیف کین۔

**اسی اصول پر** ہم بھی بعض اوقات بعض اعیان اسلام کے حالات سے بحث
کرتے ہین اور اونکے نشر مناقب ومحامد کو موجب ہدایت ہزارون اشخاص کا جو انکی
طرف رجوع کرین اور انکی تالیف سے ہدایت پاوین خیال کرکے اشاعۃ السنہ مین
اونکے فضائل وکمالات کو بیان کرتے ہین اس امر کو اگر کوئی ذاتی وشخصی بحث سمجھے تو
یہ اوسکی نافہمی ہے اور جو اوسکو اخبار نویسون کی سی خوشامد تصور کرے یہ اوسکی سوء
ظنی و بدگمانی ہے محض بدگمانی ہر ایک کام مین اچھے سے اچھا کیون نہو ہوسکتی ہے

مثلاً ایک شخص دوپہر کی دہوپ مین نماز کے لئے کسی مسجد مین آتا ہے اسکی اس فعل مین یہ بدگمانی ہوسکتی ہے کہ یہ ریاکار یا مکار ہے اس فعل سے یہ تسخیر خلائق مدنظر رکہتا ہے) مگر خدا۔ رسول۔ قرآن۔ و اسلام ہمکو اس بدگمانی سے مانع ہین اور ہر ایک مسلمان کے فعل مین گو وہ بدنیتی سے کیا گیا ہو حسن ظنی و نیک نیتی کے گمان کرنے کو واجب کرتے ہین چنانچہ اشاعۃ السنہ نمبر ۱ جلد ۹ مین بصفحہ و کتاب و سنت سے اسکا ثبوت دیا گیا ہے لہذا کسی مسلمان کو نہین پہنچتا کہ ہماری یا کسی مسلمان کے فعل مین (جب تک کہ اسکے پاس ایسی قطعی دلیل بدگمانی کی جو خدا تعالی کے سامنے قیامت کے دن چل سکے) موجود نہو بدگمانی کرے آیندہ اختیار ہے قیامت قریب ہے خدای تعالی رقیب ہے اگر اس بدگمانی پر قطعی دلیل نہو گی تو خدای تعالی سے جان چہوڑانی مشکل ہو جائیگی۔ اس بات کو عوام نہین تو مولوی صاحبان تو سوچین جو قرآن کو موت کو حساب کو پس پشت ڈالکر ہمارے بعض مضامین پر جہٹ فتوی لگا دیتے ہین کہ یہ فلانی صاحب کی خوشامد کے لئے ہے عفی عنہ

اسی اصول پر ہمنے پرچہ سابق نمبر ۴ جلد ۹ مین ایک مضمون بعنوان نواب صاحب بہوپال اور انکی بابرکت تالیفات لکہا تو اسکے ضمن مین نواب صاحب ممدوح کی نسبت بلااختیار یہ فقرہ مدحیہ قلم سے نکل گیا کہ جناب ممدوح کو بعض علماء نے اس صدی کا مجدد قرار دیا ہے اسپر ہمارے ایک خیرخواہ دوست مولوی صاحب نے جو ایک لکہنوی اخبار کے ایڈیٹر ہین یہ نکتہ چینی کی ہے کہ نواب صاحب ممدوح نے ایک مصور کو تصویر پر انعام دیا یا ریاست سے دلوایا ہے اور ضمناً ہمپر بہی اعتراض جڑ دیا ہے کہ ہمنے انکو ایسی حالتون کے ساتہ مجدد کیون قرار دیا ہے۔ اس مقام مین ہم اس دوست کا ازالہ شبہ و شکایت کرتے ہین اور یہ ثابت کرنا چاہتے ہین کہ اول تو نواب صاحب سے یہ فعل سرزد نہین

نہین ہوا اور اگر بقول کسی مفتری درمرغ گو کے اسکا وقوع مان ہی لیا جاوے
تو اس سے اونکا مجدد ہونا زائل نہین ہوتا مجدد ہونیکے لئے معصوم ہونا شرط
نہین ہے اور منصب مجددیت مین منصب نبوت یا اوسکا مساوی نہین ہے کہ مجدد
سے کوئی خطا یا گناہ ہوئی نہ پاوے اسکے شرط اور معنی یہی ہین کہ مجدد وہ ہے
علم اور سنت کی اشاعت اور بدعت کی اماتت عمل مین لاوے اور دین کو مدد
پہنچاوے اور جناب ممدوح سے علم و سنت کی اشاعت اور اسلام کی معاونت اور بدعات
و منکرات کی بیخ کنی اس کثرت سے ہوئی ہی کہ پچھلے مجددین مین اسکی نظائر کم پائی
جاتی ہین اور اسکے مقابل مین وہ منکرات جنکو ہمارے دوست انکے ذمہ لگاتے ہین
اگر اونکو مان ہی لیا جاوے۔ بفحوای ارشاد واجب الانقیاد۔ ان الحسنات یذہبن السیئات
لائق اعتبار و شمار نہین ہے ہم پہلے اس شق دوم کا ثبوت دیتے ہین شق اول
یعنی ان افعال کے اونسے سرزد نہونے کی پیچھے تفصیل کرین و باللہ التوفیق۔

## ثبوت شق دوم

واضح ہو کہ یہ لفظ مجدد ایک حدیث نبوی کا لفظ ہے جسکو ابو داود نے
اپنی کتاب سنن مین روایت کیا ہے اس حدیث کا مطلب یہ ہے کہ آنحضرت

| | |
|---|---|
| عن ابی ہریرۃ فیما اعلم عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ان اللہ یبعث لہذہ الامۃ علی راس کل مائۃ سنۃ من یجدد لہا دینہا (سنن ابی داود جلد ۲ صفحہ ۲۳۳) | نے فرمایا ہے خدای تعالی اس امت کے لئے ہر صدی پر ایسی لوگون کو پیدا کریگا جو اونکے دین کو نیا کرینگے۔ یعنی رواج دینگے اور قائم کرینگے ؛ اس حدیث کی |

صحت پر محدثین کا اتفاق ہے گو اسکی تعیین مصداق مین انکا اختلاف ہے کوئی
کسی کو اسکا مصداق بناتا ہے کوئی کسیکو اور اس لفظ مجدد کے معنی سبھی
یہ ہی بیان کرتے ہین کہ جو سنت کو بدعت سے جدا کرے اور علم کو پھیلا وے

اور بدعات اور منکرات کو مٹا دے یہ کسی نے نہیں کہا کہ مجدد وہ ہے کہ جو نبیوں کی
طرح معصوم ہو اور کوئی خطا یا گناہ نہ کرے **امام جلال الدین سیوطی نے**
**مرقاۃ الصعود** شرح سنن ابی داؤد میں کہا ہے۔ ہذا الحدیث اتفق الحفاظ
علی تصحیحہ منہم الحاکم فی المستدرک والبیہقی فی المدخل وممن نص علی صحتہ من المتاخرین الحافظ
ابن حجر فاخرج الحاکم فی المستدرک عن ابن وہب عن یونس عن الزہری قال فلما کان فی
راس المائۃ من اللہ علی ہذہ الامۃ بعمر بن عبد العزیز قال الحافظ ابن حجر وہذا یشعر بان الحدیث
کان مشہورا فی ذلک العصر ففیہ تقویۃ لسندہ مع انہ قوی لثقۃ رجالہ انتہی وقال ابو جعفر النحاس
فی کتاب الناسخ والمنسوخ قال سفیان بن عیینۃ بلغنی انہ یخرج من العلماء من یقوی اللہ بہ
الدین ان یحیی بن آدم عندی منہم وقال ابو بکر البزار سمعت عبد الملک بن عبد الحمید المیمونی
یقول کنت عند احمد بن حنبل فجری ذکر الشافعی فرأیتہ یرفعہ وقال یروی عن النبی صلی اللہ
علیہ وسلم انہ قال یبعث اللہ لہذہ الامۃ علی راس کل مائۃ سنۃ من یقرر لہا دینہا قال
فکان عمر بن عبد العزیز علی المائۃ الاولی وارجو ان یکون الشافعی علی راس المائۃ الاخری
واخرج البیہقی عن طریق ابی سعید الفریابی قال قال احمد بن حنبل ان اللہ یقیض للناس فی راس
کل مائۃ سنۃ من یعلم الناس السنن وینفی عن رسول اللہ الکذب فنظرنا فاذا فی راس المائۃ
عمر بن عبد العزیز وفی راس المائتین الشافعی۔ واخرج ابو اسمعیل الہروی من طریق حمید بن
زنجویہ قال سمعت احمد بن حنبل یقول یروی فی الحدیث عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ
یمن علی اہل دینہ فی راس کل مائۃ سنۃ برجل من اہل بیتی یبین لہم امر دینہم (مرقاۃ الصعود)
حدیث کے حافظ اس حدیث کی صحت پر اتفاق رکھتے ہیں ازانجملہ حاکم نے مستدرک
میں اور بیہقی نے مدخل میں اسکی تصحیح کی ہے اور پچھلے اماموں سے حافظ ابن حجر نے
اسکی صحت بیان کی ہے اور فرمایا ہے کہ متقدمین نے بھی اس حدیث کے ذکر میں ابا
لائے ہے حاکم نے مستدرک میں ابن وہب سے اونسے یونس سے اسنی زہری تا ...

اس حدیث کو نقل کیا ہے پھر کہا زہری نے فرمایا ہے کہ جب پہلی صدی کا خاتمہ
ہونے لگا تو خدای تعالی نے اس امت پر عمر بن عبد العزیز (خلیفہ) کے وجود سے
تفضل کیا یعنے پہلی صدیکا انکو مجدد بنایا حافظ ابن حجر نے فرمایا ہے کہ زہری کا یہ قول
بتا رہا ہے کہ یہ حدیث تابعیون کے زمانہ مین بہی مشہور تہی اسمین اسکی سند کی تقویت
پائی جاتی ہے باوجودیکہ اسکی سند راویون کی جہت سے بہی قوی ہے ابو جعفر نحاس
نے کتاب ناسخ و منسوخ مین کہا ہے کہ سفیان بن عیینہ تبع تابعین نے فرمایا ہے مجھے پہونچا
پہنچا ہے کہ خدای تعالی علما سے ایسی لوگون کو پیدا کریگا جن سے دین کو قوت دیگا
میرے خیال مین یحیی بن آدم محدث - انہین سے ہے ابو بکر بزار نے کہا ہے مینے
عبد الملک سے سنا وہ کہتے ہین مین احمد بن حنبل کے پاس بیٹہا تہا وہان امام شافعی کا
ذکر چل پڑا تو مینے امام احمد حنبل کو دیکہا کہ وہ امام شافعی کو اونچا کر رہے تہے اور کہتے تہے
کہ حدیث مین آیا ہے کہ خدای تعالی اس امت کے لیے ہر صدی پر ایسے لوگون کو پیدا
کریگا جو دین کو قائم کرینگے سو پہلی صدی پر عمر بن عبد العزیز ہوئے اور مجہی امید ہے
کہ دوسری صدی کے مجدد امام شافعی ہون بیہقی نے دوسرے سند سے امام احمد بن
حنبل سے نقل کیا ہے کہ خدای تعالی ہر صدی پر ایسی لوگون کو مسلط کرتا ہے جو لوگون
کو احکام دین سکہاوین اور آنحضرت کی حدیث سے لوگون کا افترا مٹاوین ہمنے خیال
کیا تو پہلی صدی مین عمر بن عبد العزیز اور دوسرے مین شافعی کو پایا ایسا ہی امام احمد
بن حنبل سے ہروسے نے اور سند سے روایت کیا ہے اسمین یہ ذکر ہے کہ آنحضرت
نے فرمایا ہے کہ میرے اہل بیت سے خدا ایسی لوگون کو پیدا کریگا جو انکو دین کی بات
بتا دین **مرقات شرح مشکوۃ** مین ہے تجدید دین کے یہ معنی ہین کہ وہ شخص
سنت کو بدعت سے ممیز کریگا اور علم کو پہیلاویگا اہل علم کی عزت کریگا اور بدعت
کی بیخ کنی کریگا اور اہل بدعت کی شوکت توڑیگا **تیسیر شرح جامع صغیر** مین

من يجدد مفعول يبعث لها اي لهذه الامة دينها ان يبين السنة من البدعة ويعز اهله ويقمع البدعة ويكسر اهلها۔ مرقات۔ ان الله يبعث لهذه الامة على راس كل مائة سنة رجلا او اكثر يجدد لها دينها اي يبين السنة من البدعة ويذل اهلها قال ابن كثير قد ادعى كل قوم في امامهم انه المراد والظاهر حمله على العلماء من كل طائفة۔ (تيسير شرح جامع صغير)

اس حدیث میں مجدد سے مراد عام ہے ایک آدمی ہو یا کئی ہوں مجدد وہ ہے جو سنت کی بدعت سے تمیز کرے اور اہل بدعت کو ذلیل ۔ ابن کثیر نے کہا ہے کہ ہر ایک گروہ اس امر کا مدعی ہے کہ اس گروہ کا امام اس حدیث میں مراد اور اسکا مصداق ہے اور ظاہر یہی ہے کہ سبھی گروہ کے علماء کو اسمین داخل سمجھا جاوے مجمع البحارین شرح جامع الاصول سے نقل کیا ہے وحديث يبعث على راس كل مائة سنة من يجدد دينها اختلفو فيه وكل فرقة حملوه على امامهم والاولى الحمل على العموم ولا يخص بالفقهاء فان انتفاعهم باولى الامر والمحدثين والقراء والوعاظ والزهاد ايضا كثير والمراد من انقضت المائة وهو حي عالم مشهور ج والحديث اشارة الى جماعة من الاكابر على راس كل مائة ففي راس الاولى عمر بن عبد العزيز ومن الفقهاء والمحدثين وغيرهم ما لا يحصى وفي الثانية المامون والشافعي والحسن بن زياد واشهب المالكي وعلى بن موسى ويحيى بن معين ومعروف الكرخي وعلى الثالثة المقتدر وابو جعفر الطحاوي الحنفي وابو جعفر الامامي وابو الحسن الاشعري والنسائي وعلى الرابعة القادر بالله وابو حامد الاسفرايني وابو بكر محمد الخوارزمي الحنفي والمرتضى اخو الرضا الامامي وعلى راس الخامس المستظهر بالله والغزالي والقاضي فخر الدين الحنفي وغيرهم سش مجمع البحار (ص۱۷۱ جلد۱) اس مجدد کی تعیین مصداق میں لوگون کا اختلاف ہے ہر ایک فرقہ اسکو اپنے ہی امام پر لگاتا ہے مگر بہتر یہ ہے کہ اسکو عام سمجھا جاوے اور فقہا مذاہب سے مخصوص نکیا جاوے کیونکہ لوگون کا دین مین نفع اوٹھانا سلاطین اور محدثین اور قاریون اور واعظون اور زاہدون سے بھی بہت

ہوا ہے اور اوس سے مراد وہ شخص ہے جو صدی گذرنیکے وقت زندہ ہوا ور
شرح شفا سے نقل کیا ہے کہ اس حدیث مین اوس جماعت اکابر کیطرف اشارہ
ہے جو ہر صدی مین ہوئے سو پہلی صدی مین خلفا سے عمر بن عبد العزیز تھی اور فقہا و محدثین وغیرہم
سے بے شمار تھی دوسری صدی مین خلفا سے مامون اور فقہا سے امام شافعی و حسن بن
زیاد و اشہب مالکی اور محدثین مین سے علی بن موسی یحیی بن معین اور زاہدون مین سے
معروف کرخی تیسری صدی پر خلفا سے مقتدر باللہ اور فقہا سے ابو جعفر طحاوی اور
ابو جعفر امامی اور ابو الحسن الاشعری اور محدثین مین سے نسائی چوتھی صدی پر خلفا سے
قادر باللہ اور فقہا سے ابو حامد اسفراینی و ابو بکر خوارزمی حنفی اور مرتضی امامی رضا کا
بھائی پانچوین صدی پر خلفا سے مستظہر باللہ اور فقہا و زاہدون سے امام غزالی و
قاضیخان حنفی وغیرہم **آن عبارات** اجلہ علما حنفیہ و شافعیہ مین ہمارے معترضین و
ناظرین غور کی نگاہون سے نظر کرین اور انصاف سے کہین کہ مجدد کے کیا معنی ہین اور
جن لوگون کو پہلے علما نے مجدد قرار دیا ہے اونمین کیا اوصاف پائی جاتی تھے جنکے
سبب وہ مجدد قرار پائے اور وہ کسی گناہ یا خطا کے محل نہ تھی - پھر انصاف سے یہ بھی
بتادین کہ جس شخص یعنی نواب صاحب بہادر بھوپال کا مجدد ہونا ہمنے بعض علما سے
نقل کیا ہے اونمین وہ اوصاف کل یا جزو پائی نہین جاتے اور انہین پہلے مجددون کی
نسبت زیادہ خطا یا گناہ موجود ہین **جبتک** وہ منکر کو جولانی دینگے اس مجدد
کے اوصاف وہ اس سے بڑھکر پاوین گے کہ از انجملہ مجددین خلفا نے عدل و انصاف
کیا شعائر اسلام کو پھیلایا ظلم و منکرات کو اوٹھایا اور مجددین علما نے احکام شریعت
کو کتاب و سنت سے مستنبط فرمایا اور کتاب و سنت اور اون دونون سے مستنبط
احکام کو عالم مین بذریعہ تقریر و تحریر و تالیف شائع کیا اور مع ذلک اون اوصاف کے
مقابلہ مین وہ انمین کچھ نقص و خطا بھی پاوین گے جس سے کوئی بشر بعد انبیا خالی نہین ہے

یہی حال اس شخص کا ہے جسکا مجدد ہونا ہمنے بعض علماء سے نقل کیا ہے ۔
پہر ہمپر کیا اعتراض ہے ہم اس مقام مین بعض سابق مجددین کے حالات بطور تمثیل بیان
کرتے ہین اور اون کے مقابلہ مین اس شخص کے حالات بہی معرض بیان مین لاتے ہین تا ناظرین
منصفین اونکی اور انکے حالات مین مقابلہ و موازنہ کرین پہر انصاف سے کہین کہ وہ
شخص ان حالات کی نظر سے سابق مجددین کی نسبت اس لفظ کے اطلاق کا زیادہ
مستحق ہے یا نہین پس واضح ہو کہ اگرچہ مجددین مذکورین سے بعض اکابر مین
بعض ایسی اخص اوصاف پائے جاتے ہین جو آجکل کہان ایک مدت سے عنقا
ہو رہے ہین جیسے امام شافعی مین اجتہاد مطلق مستقل۔ اور یحیی بن معین و نسائی مین
حدیث کی امامت اور عمر بن عبدالعزیز مین کمال عدالت جسکی سبب بہیڑیا بکری
ایک جنگل مین ملکر چرتے تھے اور معروف کرخی مین زہد و ریاضت و علی ہذا القیاس
مگر اون ہی لوگون مین اور بعض اور مجددون مین وہ اوصاف جنکی نظر سے وہ مجدد
کہلائے ایسے عام اور وسیع ہین جو اکثر زمانون کے بہت سے علماء و ارباب شوکت
مین بکثرت پائے گئے ہین جیسے عام عدالت و علم و فقاہت و حدیث کی روایت
و اشاعت اور کتابون کی تالیف و تصنیف و اتباع سنت کا پہیلانا بدعت و منکرات
کا مٹانا و علی ہذا القیاس خلیفہ قادر باللہ چوتہی صدی کے مجدد کے
حالات و اعلی اوصاف تاریخ الخلفاء وغیرہ مین یہ بیان کئی ہین وکان القادر باللہ من
الدیانة والسیادة وادامة التہجد وکثرة الصدقات وحسن الطریقة علی صفة اشتہرت
عنہ تفقہ علی العلامة ابی بشر الہروی الشافعی وقد صنف کتابا فی الاصول ذکر فیہ
فضائل الصحابة واکفار المعتزلة والقائلین بخلق القرآن وکان ذلک الکتاب یقرء فی
کل جمعة فی حلقة اصحاب الحدیث بجامع المہدی وبحضرة الناس وناہیک بان الشیخ
تقی الدین بن الصلاح عدہ من الفقہاء الشافعیة واوردہ فی طبقاتہم (تاریخ الخلفاء)

بزرگ حدیث تھے بہ تربیت اور کثرت سے خیرات کرتے تھے اونہون نے معول بی
ایک کتاب تصنیف کی تہی جسمین صحابہ کے فضائل بیان کئے اور معتزلہ اور قرآن کو مخلو
کہنے والون کی تکفیر کی وہ کتاب خلیفہ مہدی کی جامع مسجد مین ہر جمعہ اہل حدیث
حلقہ مین عام لوگون کے سامنے پڑہی جاتی تہی اونکی فضیلت کے لئے یہی کا
ہے کہ شیخ تقی الدین ابن الصلاح نے انکو فقہاء شافعیہ سے شمار کیا ہے اور اونکو طبقا
مین داخل کرلیا اور **خلیفہ مستظہر باللہ** پانچوین صدی کے مجدد کے
فضائل یہ بیان کئے ہین۔ قال ابن الاثیر کان لین الجانب کریم الاخلاق یسارع
اعمال البر حسن الخط جید التوقیعات لایقاربہ فیہا احد یدل علی فضل غزیر وعلم وا
سمحا جوادا محبا للعلماء والصلحاء توفی سنۃ اثنی عشرۃ وخمسمائۃ ورفع السلطان الخرا
والمکوس ببغداد وکثر الدعاء لہ وزاد فی العدل وحسن السیرۃ (تاریخ الخلفاء) یعنی
یعنی وہ متواضع اور خوش اخلاق تہے نیک کامون مین جلدی کرنے والے خوش
عمدہ فرمان نویسی مین تو کوئی انکا قرین نہ تہا صاحب فضل وعلم وسیع وجوانمرد
وعلماء وصلحا دوست تہے انکی خلافت مین سلطان نے بغداد والون سے جزیہ او
اور عدل وانصاف بہت کیا جسکے سبب انکے لئے دعا بکثرت ہوئی۔ اور خلیفہ
**مقتدر باللہ** تیسری صدی کے مجدد کی یہ فضیلت بیان کی ہے فی سنۃ احدی وثلثما
ادخل الحسین الحلاج مشہورا علی جمل الی بغداد مصلوبا ونودی علیہ ہذا احد د
القرامطۃ فاعرفوہ ثم حبس الی ان قتل فی سنۃ تسع اشیع عنہ انہ ادعی الالہیۃ وکا
المقتدر جید العقل صحیح الرای۔ یعنی اونہون نے حلاج منصور کو اونٹ پر سوار کرا
تشہیر کی پہرا کر سولی پر چڑہایا اور لوگون مین پکارا گیا کہ فرقہ قرامطہ کا داعی ہے
آخر نوین سال وہ مارا گیا اور یہ مشہور کیا گیا کہ یہ الوہیت کا مدعی تہا۔ اور لکہا
کہ خلیفہ مقتدر باللہ کی عقل جید تہی اور رای صحیح۔ **خلیفہ مامون** دوسری

کے مجدد کے اعلیٰ فضائل یہ بیان کئے ہین کہ جمع الفقہاء من الآفاق وبرع فی الفقہ والعربیۃ وایام الناس کان افضل من رجال بنی العباس حزماً وعزماً وحلماً وعلماً ورایاً ودہاءً وہیبۃً وشجاعۃً وسودداً وسماحۃً قال ابو معشر المنجم کان المامون اماراً بالعدل فقیہ النفس یعد من کبار العلماء - تاریخ الخلفاء صلا۳۱ یعنے اوسنے فقہا کو جمع کیا اور فقہ وعربیۃ وتواریخ مین ماہر ہوا اور وہ عباسیون سے غزم اور علم وحلم ورائے وہیبت وشجاعت وفراخ دلی وغیرہ مین افضل تہا - ابو معشر نے کہا ہے مامون عدل کرنیکا بہت حکم دیتا اور فقیہ النفس تہا بڑے علماء سے شمار کیا جاتا اسی قسم کے اونکے اور فضائل بیان کئے جنکا علم وفراست وفہم وکیاست کیطرف رجوع ہوتا ہے - یہ تو ان مجددون کے اوصاف کمال ہین جنکی سبب وہ مجدد کہلائے انکی مقابلہ مین انمین ایسے اوصاف نقص بہی پائے جاتے ہین جنکو خطا یا گناہ کہا جاسکتا ہے پہر اون اوصاف کی نظر سے اون لوگون کو مجدد ہونے سے خارج نہین کیا جاتا - اس قسم کے اوصاف ہم ان سبہی مجددونکی بیان کرین تو یہ امر معیوب سمجہا جاویگا لہذا صرف ایک دو صاحبون کے اوصاف کو بطور تمثیل بیان کیا جاتا ہے **خلیفہ مامون** کی نسبت تاریخ الخلفاء مین لکہا ہے کہ - ولما کبر عنی بالفلسفۃ وعلوم الاوائل ومہر فیہا فجرہ ذلک الی القول بخلق القرآن وجعل ولی العہد بعدہ علی الرضی بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق حملہ علے ذلک افراطہ فی التشیع حتی قیل انہ ہم ان یخلع نفسہ ویفوض الامر الیہ وفی سنۃ ثمان عشرۃ امتحن الناس بالقول بخلق القرآن فکتب الی نائبہ علی بغداد اسحق بن ابراہیم فے امتحان العلماء کتاباً یقول فیہ الخ (ایضاً صا۲۱۲) جب وہ بڑا ہوا تو وہ علم فلسفہ اور حکماء قدیم کے علوم مین ماہر ہوا اس امر نے اسکو اسبات کیطرف کہینچا کہ وہ قرآن کے مخلوق ہونیکا قائل ہوا - اور اوسکو تشیع مین افراط تہا - یہی امر اسکو امام علی بن موسی کی ولیعہد کرنے پر باعث ہوا تہا - یعنی

کہتے ہین کہ اسنے یہ بھی ارادہ کر لیا تہا کہ خود خلافت سے دست بردار ہو جائے ا
خلافت امام مذکور کے سپرد کر دے - اٹہارہوین سال اسی لوگون کا مسئلہ قر
کے مخلوق ہونے مین امتحان لینا شروع کیا اپنے نائب اسحق بن ابراہیم کیطرف جو
مین تہا خط لکہا کہ جسکا مضمون طولانی ہے اسپر اوسنے علمار کو جمع کیا اور جواب لیا
کسینے ٹلایا کسینے صاف جواب دیا - یہ حال اوسکو پہنچا تو اوسنے بعض علما کی نسبت
حکم دیا کہ اونسے قرآن مخلوق ہونیکا اقرار کرا دیا اونکا سر کاٹ کر میرے پاس بہیجدے
حکم کی تعمیل کا وقت نہ آنی پایا تہا کہ ملک الموت خدا یتعالی کا حکم لیکر آپہنچا
اس مین یہ بہی لکہا ہے کہ - واخرج عن محمد بن العباس قال کان المامون یحب لعب الشطرنج
شدیدا ویقول ہذا یشحذ الذہن - واخرج من عدة طرق ان المامون کان لیشرب النبیذ
واخرج عن اسحق الموصلی قال المامون الذا الغنار ما طرب لہ السامع خطاء کان او صوابا
یعنی مامون شطرنج کہیلا کرتا اور اس کہیل کو بہت دوست رکہتا تہا اور رکہتا کہ اس سے
ذہن تیز ہوتا ہے اور لکہا ہے کہ وہ نبیذ بہی پیا کرتا اور راوسکو راگ کا بہی شوق تہا
وہ کہا کرتا کہ بالذات وہ سرود ہے جس سے سامع کو طرب و خوشی حاصل ہو پہر خواہ
درست ہو خواہ نادرست - اور خلیفہ **مقتدر باللہ** کے حالات مین اس تقر
منقولہ سابق کہ وہ جید القول تہا کے ساتہہ بہی فرمایا ہے کہ وکان مقتدر باللہ جید
العقل صحیح الرأی لاکنہ موثر للشہوات والشراب مبذرا وکان النسار غلبن
علیہ فاخرج علیہن جمیع جواہر الخلافة ونفائسہا واتلف اموالا کثیرة وکان فی دارہ
عشر الف خصیان غیر الصقالیة والروم والسود (تاریخ الخلفا صفحہ ۲۹۲) وفی صفحہ ۲۹۰
وفی سنة اثنتین ختن المقتدر خمسة من اولادہ فغرم علی ختانہم ستمأتہ الف دینار
وختن معہم طائفة من الایتام واحسن الیہم وفیہا صلے العید فی جامع مصر ولم یکن
لیصلی فیہ العید قبل ذلک - تاریخ الخلفار صفحہ ۲۹۲ یعنے وہ نفسانی شہوتون کو مقدم

کرنیوالا تہا اور فضول خرچ اسکی عورتون نے اسپر غلبہ کیا تو اونسنے خلافت کے جواہرات اور نفیس مال اونکو نکالکر دیدئیے اور بہت سا مال تلف کر دیا اسکے گہر مین قوم صقالبہ اور رومیون اور حبشیون کے سوا گیارہ ہزار خصی غلام تہے یہ صفحہ ۲۹۴ مین بیان کیا ہے اور صفحہ ۲۹۰ مین کہا ہے کہ اسنی اپنے لڑکون کی ختنے کرائے تو انپر پانچ لاکہہ دینار خرچ کر دئیے اور عید کی نماز شہر کی جامع مسجد مین پڑہی اس سے پہلے عید کی نماز جامع مسجد مین کبہی نہین پڑہی جاتی تہی اسی قسم کی باتین بعضی اور مجددون مین پائی جاتی ہین ولیکن ان سب کی تفصیل کی بالفعل مصلحت اجازت نہین دیتے سردست ہم ان ہی چند تمثیلات پر اکتفا کرتے ہین اور اگر ہمارے معترضین مین کسی مجدد کے بیگناہ و معصوم ہونیکا صریح دعوی کرین گے تو ہم بہی اس مختصر اس قسم کی باتین نکالکر سنائین گے اب ہم شمہ از اوصاف کمال نواب صاحب بہوپال قلم مین لاتے ہین اور ناظرین و معترضین سے ان اوصاف اور مجددین سابق الوصف کے اوصاف مین بالانصاف مقابلہ و موازنہ کرنے کے خواستگار ہین ہمارا تو یہی خیال ہے کہ جسقدر اوصاف کمال علمی عملی ہمنے مجددین سابق کی نقل کئے ہین اور وہ اونمین فرادی فرادی پائی جاتے ہین وہ سبہی آپ کی ذات بابرکات مین مجتمعہ موجود ہین لہذا ہم آپکی نسبت بمقابلہ مجددین سابق الوصف بلا شائبہ تکلف (شاعرانہ) یہ کہسکتے ہین ع آنچہ خوبان ہمہ دارند تو تنہا داری - اسکا سر اور وجہ یہ ہے کہ خدا تعالی نے آپکو علم و شوکت نیابت سلطنت دونون منصب مرحمت فرمائے ہین - جو اکثر مجددین سابق مین جمع نہین ہوئے اسلئے آپ ان سب مجددون کے صفات کمال کے جامع ہوئے بلکہ اکثر مجددون پر سبقت لیگئے - جسقدر تالیف و تصنیف کتب مختلف علوم کی اور انکی اشاعت (جو منصب اول کے نتائج سے ہے) آپ سے ہوئے ہین اسقدر مجددین سابق الو

نہین ہوئی یا کم ہوئے ۔ آپنے مختلف علوم کتاب و سنت و فقہ و اہ
وغیرہ مین مختلف زبانون ، عربی فارسی ہندی ۔ مین نہ صرف کتابین تصنیف
صنہ و قون یا کتب خانون مین رکہوادی ہین بلکہ بصرف ہزار ہا روپیہ جیب خاص
اکثر بلاد ہندوستان و پنجاب و عرب و مصر و یمن و دمشق و بغداد و بیروت
مین گہر گہر پہنچا دے ہین اور ۔ سارت بہا الرکبان و دارت ہی فی البلاد کا
کا مصداق بنادین ۔ ان بلاد مین ایسا کوئی شہر نہوگا یا کم ہوگا جہان کوئی اہل علم
آپکی تصنیف نہو اور ان علوم اور انکی خوادم علوم مین ایسا کوئی علم نہوگا یا
جسمین آپنے کوئی تالیف نہ کی ہو جن ادق مسائل اصول و فروع کو خواص
کم جانتے تہے اونکو آپکی تصانیف کے ذریعہ سے ادنی طلبا بلکہ بعض عوام جاننے
ہین اور جن کتابون حدیث و اصول کو اکابر علما خواب مین دیکہنے کو بہی ترستے
آپکی توجہ سے اب وہ اصاغر طلبا کے مطالعہ مین ہین علم ناسخ و منسوخ
اللہ و سنت کو جو اکابر محدثین و مجتہدین کے خصائص سے تہا آپنے ایک مختصر تحریر
مین بیان کرکے ایسا عام فہم کر دیا ہے کہ کس و ناکس جو فارسی عبارت پڑہنے پر قدرت
رکہتا ہے اوسکو ضبط کر سکتا ہے متون کتب حدیث صحاح ستہ وغیرہ
کو آپنے عام لوگون کے لئے دستور العمل بنا دیا ہے کئی کتابون کا جیسے موطا مالک
ترمذی و سنن ابی داود آپنے ہندی زبان مین ترجمہ کرا کے چہپوا دیا ہے
کئی کتابون صحیح بخاری و صحیح مسلم وغیرہا آپکی توجہ سے مترجم ہو رہی ہین اور شہ
کتب حدیث کی تصنیف و طبع و اشاعت سے آپنی خواص علما کو عمل بالحدیث و
کا راستہ نکال دیا ہے بعض کتب حدیث جیسے مختصر صحیح بخاری و ملخص صحیح بخار
و بلوغ المرام وغیرہا کی شروح تو آپنے خود تالیف کرکے چہپوا دی ہین اور بعض
شروح متقدمین کی تالیف بصرف زر کثیر طبع کرا دی ہین ۔ کتاب مستطاب

نیل الاوطار - شرح منتقی الاخبار - جو عمل بالحدیث و اجتہاد کے لیئے کافی ذریعہ ہی
آپہی کی توجہ سے آٹھہ جلدون مین مصر مین چہپی ہے اور اب تہوڑی قیمت عہ یا
سہ پر ملسکتی ہے اور **فتح الباری** شرح صحیح بخاری تالیف شیخ الاسلام حافظ
ابن حجر جسکی نظیر کتب اسلام مین اسکے بعد پائی نہین گئی جناب کی عالی ہمتی سے
مصر مین طبع ہو رہی ہی تہوڑے عرصہ مین انشاء اللہ تعالی وہ بدست عشاق اتباع
ہو گی اور تفسیر ابن کثیر کہ تفسیر بالرای سے مجرد ہے اور کتاب خلاصہ جو اسماء الرجال
مین بی مثل ہی مصر مین طبع ہو رہی ہی اور جلاء العینین جسمین محاکمہ کیا گیا ہی درمیان شیخ الاسلام ابن تیمیہ
اور اونکے معترضین کے وغیرہ وغیرہ آپہی کی ہمت سے طبع ہو چکی اور ہو رہی ہی ترغیب
ترہیب منذری و فصل رابع مشکوۃ آپہی کی صرف ذاتی سے طبع ہوئی الی غیر ذلک
غرضکہ اسی قسم کی تالیف و اشاعت آپسے بقیہ علوم کے متعلق ہوئی ہی جسکی تفصیل
و توصیف مین جولانی کرنیسے ہمارا اشہب قلم لنگ ہی اور عرصہ قرطاس تنگ شائقین
تفصیل آپکی کتب مولفہ کا حال آپکی فہرست مولفات ملحقہ کتاب منہج الوصول اور
آپکی تراجم (جو اکثر تصانیف جناب کی ساتہہ بطور تقریظ شامل کئی گئی ہین) سے ملاحظہ
فرماوین وہ میسر نہون تو ہمارے پرچہ سابق نمبر ۴ جلد ۲ کو جسمین کسیقدر انکی
تفصیل ہے مطالعہ مین لاوین اور اونکی اشاعت کا مشاہدہ و تجربہ جس ملک اور
اور جس شہر سے چاہین کرلین **آپکی تالیفات** بابرکت مین ایک خصوصیت جسکو
آپکی کرامت کہین تو بیجا نہین آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کا جنکی سنت کے آپ خادم
ہین معجزہ خیال کرین تو ناروا نہین ایسی پائی جاتی ہی جو ایک عرصہ سے کتب مولفین
اہل اسلام سے مفقود ہی وہ یہ ہے کہ آپکی تالیفات آپکی حیات مین اور آپکی ہمعصر
مین مقبول و معمول بہا ہو گئے ہین اور اکثر علماء ہندوستان و پنجاب و
عرب مصر دمشق بیروت بلغار یمن استنبول عدن حدیدہ زبید ابو عریش

بیت المقدس بلاد فرس وغیرہ نے سر آنکھون پر رکھہ لی ہین- تلقتہا الافاضل الفحول وہبت علیہا قبول القبول- چنانچہ پانچ سات سو خط علماء عرب بلاد ..... کے مدائح تالیف مذکور اور اوسکی تقریظ مین غائبانہ اوسوقت موجود ہین بعض انکی قرۃ الاعیان ومسرۃ الاذہان مین درج بہی ہین ادبا عرب عجم نے اسقدر قصائد مدحیہ لکہی ہین جنکی چند مجلد ہو گئی ہین قریبا ایک لاکہہ روپیہ کلدار کے اتبک اس اشاعت مین صرف ہو چکا ہے اور یہ بات اور لوگون کی تالیفات مین ایک ..... سے پائی نہین گئی انکی تالیفات اونکے مرنے کے بعد اون لوگون مین جو اونکے بعد پیدا ہوئے مقبول ہوئی ہین انکے معاصرین نے قبول نہین کین اسی وجہ سے اور اونہین لوگون کی نسبت یہہ مثل المعاصرۃ اصل المنافرۃ یعنی ہمعصری نفرت کی جڑ ہے مشہور ہو رہی ہے اور جسقدر آپسے احیای سنت واقامت خیرات وحسنات اور ازالہ بدعات واخمال منکرات جو لوازم ونتایج منصب دوم جناب سے ہی وقوع مین آئی ہی وہ بہی اکثر مجددین سابق سے بڑہکر ہے ہمارے قلم مین کہان طاقت اور ہمارے پرچہ مین کب وسعت ہے کہ ہم اوسکی تفصیل کرسکین ولیکن بحکم مالایدرک کلہ لایترک کلہ- مشتی نمونہ از خروارے واندکی از بسیار بطور تمثیل ایک فہرست کے ضمن مین ناظرین کے آگے پیش کرتے ہین فہرست رسوم حسنہ جنکو جناب نے قائم کیا و رسوم سیئہ جنکا آپنے ازالہ کیا یا ازالہ کر دیا ہے

| نمبر | رسوم | نمبر | رسوم |
|---|---|---|---|
| | رسوم حسنہ | | |
| ۱ | علماء وفضلا بہ نسبت سابق زیادہ ملازم و دخیل ریاست ہوئے | ۲ | طالب علمون کے وظیفے بہ نسبت سابق بڑھائے گئے |
| | | ۳ | یتیمون کی تعلیم کیلئے چند مدرسے وقفے قائم ہوئے |

| | | | |
|---|---|---|---|
| ۴ | قرآن پڑہنے والی لڑکیون کے وظائف مقرر ہوئے | ۱۴ | ہیجڑونکا پیشہ سکہانا شہر سے رد کا گیا اور اکثر ہیجڑون کا شہر سے اخراج ہوا |
| ۵ | سرکاری محل مین تلاوت قرآن شریف بکثرت جاری ہوئی | ۱۵ | مسلمانون کو شراب خواری سے عام ممانعت ہوئے۔ |
| ۶ | مساجد کے مصارف بہ نسبت سابق بڑہائے گئے | ۱۶ | مسجدون کے قریب باجا بجانا۔ جو بیاہون شادیون مین لوگ بجواتے ہین موقوف ہوا۔ |
| ۷ | اندہے اپاہج وغیرہ معذورون کی وظائف مقرر ہوئے دو ہزار آدمی روزانہ وظیفہ خوار ہین | ۱۷ | رنڈیہ کے دربار سے سرود موقوف ہوا |
| ۸ | رفاہ عام کے لیئے شفاخانے بڑہائے گئے اور اطبا زیادہ رکہے گئے | ۱۸ | تعزیہ داری کے اکثر بدعات بہدے وغیرہ سے ممانعت ہوئے۔ |
| ۹ | تالاب و کنوئین جنکی بہوپال مین بہت حاجت ہے کثرت سے کہدائی گئی۔ | ۱۹ | بذریعہ اشتہارات عام خلاف شریعت رسوم شادی و ختنہ سے ممانعت کی گئی سنت کے موافق نکاح وغیرہ ہونے لگے۔ |
| ۱۰ | سڑکون وغیرہ مواقع ضرورت عام پر درخت لگائے گئے | | |
| ۱۱ | روشنی و صفائی شہر کا خرچ ریاست کے ذمہ کیا گیا رعایا سے اوٹہایا گیا | | رسوم بد جنکا ازالہ پیش نظر جناب ہے اور بتدریج وقوع مین آتا جاتا ہے |
| | رسوم جنکا ازالہ ہو چکا | ۲۰ | آمدنی سائرات و رقوم سواے |
| ۱۲ | عام زناکاری شہر کی کسبیونکی اخراج سے مسدود کی گئی | ۲۱ | تعزیہ سازی اور اوسکی متعلق رسوم |
| | | ۲۲ | حقوق قبحہ و ہدایت و رقوم سود اہل اسلام |
| ۱۳ | گانے بجانے کی تعلیم تعلیم دینے والون کے اخراج سے روکے گئے | ۲۳ | شہر کے باہر کسبیون کا آباد رہنا۔ |
| | | ۲۴ | آمدنی آبکاری وغیرہ مسکرات |

اسی پر مسدا اور نظائر کو ناظرین قیاس کریں جنکی تفصیل بیان سے ہم قاصر ہیں —
ان اوصاف کمال نواب صاحب احیاء سنت و مراسم حسنات اشاعت
علوم و ازالہ منکرات کا اوصاف مجددین سابق الوصف سے اور اونکے عیوب خطایائے
بقول معترضان تصویر پر انعام دینا یا اسی قسم کی اور باتون کے عیوب خطاؤن مجددین سابق
سے مقابلہ و موازنہ کرین پہر انصاف سے داد دیکر فرماوین کہ نواب صاحب
بنظر اوصاف کمال مجددین سابق الوصف کی نسبت مجدد کہلانے کی زیادہ
مستحق نہیں ہین اور اونکے عیوب و خطا عیوب مجددین سابق سے بڑہکر ہین کہ
وہ ان عیوب کے سبب اس رتبہ سے باوجود استحقاق و تقتضی محروم رہتا —
اگر یہہ بہی فرماوین کہ ہمنے اور ہمارے ہمعصر علمانے جو نواب صاحب کو اون
اوصاف کمال کی نظر سے مجدد کہا ہے اور اونکے عیوب خطاؤن کا نام جو اونکے
ذمہ لگائے جاتے ہون خواہ واقعی انہین موجود ہون اس خیال سے کہ مجدد
ہونے کے لیئے معصوم ہونا کسیکے نزدیک بجز اہل تشیع شرط نہیں اور اس قسم
کے عیوب مجددین سابق مین بہی پائے گئے ہین لحاظ و اعتبار نکیا تو اسمین کس
کونسی آیۃ یا حدیث یا اجماع ائمہ یا تعامل سلف کا خلاف کیا اور کیا گناہ ہم سے ہوا
شاید ہمارے معترض ہمسے اسبات پر آشفتہ خاطر ہون کہ ہمنے صرف نواب
صاحب ہی کو مجدد کہا ہے اور علماء وقت خصوصاً معترض کے ہموطنون
لکہنو والون کو مجدد نہیں کہا اسمین ہمارا عذر و جواب یہ ہے کہ ہمنی وہ مضمون
جسمین نواب صاحب کو مجدد لکہا ہے بالاستقلال مجددون کے بیان مین نہین
لکہا کہ اسمین مجددین لکہنو وغیرہ کا بہی ذکر آجاتا اور تو کیا ذکر کیا ہوتا ہمنے
اپنے شیخ حجۃ الخلف بقیۃ السلف مولانا سید محمد نذیر حسین محدث دہلوی
کا ذکر بہی نہیں کیا اور اگر وہ مضمون مجددون کے بیان مین ہوتا تو ہمسے

بشنخ کا جنکو ہم اسوقت اول درجہ کا مجدد جانتے ہین ذکر کیون چہوٹتا آئندہ ہم اگر مجددون کے بیان و تعداد مین کوئی مضمون لکہین گے تو اسمین ہم مجدد جی لکہنوی وغیرہ کا نام بہی ضرور درج کرین گے بشرطیکہ ہمارے معترض ہکو انکے ایسی اوصاف کمال فیہ مافیہ بتادین جیسے ہمنے نواب صاحب کے اوصاف نقل کی ہین

## تفصیل شق اول ؂

یعنی نواب صاحب کا انعام دینا۔ ہمنے جس وزدہ اخبار جسمین نواب صاحب کی نسبت لکہا ہے کہ اُنہون نے تصویر پر انعام دیا یا دلوایا ہے کی گئی اور ہمپر یہ چٹکی کہ ہمنے انکو ایسی حالت کے ساتہہ مجدد کہا ہے لی گئی ہے پڑہا اوسی دن فوراً خط متضمن دریافت اصل حال روانہ بہوپال کیا وہان سے یہ جواب آیا کہ یہ خبر بالکل بی اصل و پوچ ہے نواب صاحب نے کسی مصور کو انعام نہ جیب خاص سے دیا ہے نہ سرکار سے دلوایا ہے ایک لکہنؤ کے مصور نے ایک اہلکار ریاست و نائب مدار المہام کے ذریعہ سے سرکار سے انعام پایا ہے نواب صاحب کو اس کارروائی کا علم بہی نہین ہوا چہ جائے کہ اونکی رضا یا سعی پائی گئی ہو اب ہمارے دوست معترض موت کو قیامت کو قریب سمجہہ کر اور آیۃ لاتقف مالیس لک بہ علم ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنہ مسئولا ۔ اور حدیث کفی بالمرء کذبا ان یحدث بکل ما سمع پیش نظر رکہکر انصاف سے فرماوین کہ اس کارروائی انعام مصورین۔ نواب صاحب کا کیا دخل ہے اور اسمین انپر یا ہمپر کیا الزام اسپر اگر کوئی سوال کرے کہ نواب صاحب کو بیگم صاحبہ رئیسہ سے ایسا تعلق ہے کہ اسکے ذریعہ سے وہ جو چاہین ریاست مین کر ڈالین پہر وہ رئیسہ کو ایسی امور سے کیون مانع نہین ہوتے تو اسکا جواب یہ ہے کہ وہ باوجود اس تعلق کے آخر محکوم ریاست ہین باختیار

حاکم نہین ہین کہ جو چاہین فوراً کرادین ہان حسب موقع و تقتضای مصلحت نیک صلاح دینے
کا حق و منصب رکہتی ہین سو انہون نے بہت مواقع مین پورا کیا بیسیون منکرات کو ریاست
سے مٹایا جسکا نمونہ فہرست مین بتا یا گیا ہے اور ہنوز کئے منکرات باقی ہین جنمین بیا جبر
سے بحث ہی بہی داخل ہے اونکے ازالہ کی وہ منکر مین ہین خدا نے چاہا اور توفیق کو بڑہایا
تو رفتہ رفتہ ان سبہی منکرات کا اندفاع ہو گا اور بہوپال بلدۃ طیبۃ و رب غفور کا مصداق
ہو جایگا اسوقت تک جسقدر ریاست بہوپال سے منکرات کا ازالہ ہوا ہے یہ بہی جناب
ہی کی کرامت و برکت ہے اس قسم کا تعلق اونکے مدعیان ہمسر فیہ مافیہ کو کسی ریاست سے
حاصل ہو تو ہمکو امید نہین کہ اومنی اسکا عشر عشیر بہی ہو سکے بلکہ یہ خوف ہے کہ اونکو ایسے
منکرات بین بیسیون کے تابع اور شامل حال بلکہ مددگار رہنا پڑے یہ آپ ہی
کا کام تہا جو تہوڑے عرصہ مین کر دکہایا۔ ہذا ما اعتقد فیہ و احسب والله حسیبہ ہو بکل شئ حسیبہ

## خاتمۃ الضمیمۃ

تمام ہوا مضمون اشاعۃ السنۃ کا اب اسجگہ یہ بات بہی ہمکو ظاہر کر دینا ضرور ہے کہ جب سے تو
تالیفات کا رواج بلاد عرب و عجم مین ہوا اوس تالیف کو غالب علماء روی زمین نے پسند
اور قبول فرمایا اور صدہا خطوط جا بجا سے لکہکر طلب کیا اور ہمیشہ ابتک طلب اسکی جاری ہے
کسی عالم نے کسی ملک سے کوئی اعتراض اسپر نہین کیا بلکہ مفتی بغداد اور قاضی عدن اور علماء
زبید اور فقہاء یمن و نبلاء حدیدہ نے غائبانہ سند کتب علوم حدیث وغیرہ حاصل کی اور
ہمیشہ مراسلت باہم کو موجب شرف و فضیلت سمجہتی ہین مگر ملک ہند کہ جسمین ہمیشہ سے حسد پیشہ
لوگ بکثرت ہین اونمین سے پہلے پہل تو بعض مقلدین مدراس نے مسئلہ استوا پر بحث
کی جسکے جواب مین مولوی عبد القادر صاحب آرکاٹی اور سید نظام الدین صاحب میلاپوری
نے بہ تحریر رسائل معترضین کو لاجواب خاموش کر کے بٹہا دیا اوسکے بعد شیخ عبد الحی و
محلی نے نکتہ چینی شروع کی اوسکا جواب مولوی عبد النصیر صاحب نے لکہا اور سیر شیخ

ابراز عنی کیا جسکا جواب تبصرہ ہے اب اوسکا جواب آنیکے بعد جواب الجواب لکہا
جاویگا اس اثنا مین مولوی عبد القادر صاحب سلہٹی کے دلمین بہی دغدغہ ہوا کہ
مین بہی خون لگاکر شہیدون مین داخل ہوؤن اونہون نے بہی قلم اوٹہایا اور جستہ
جستہ نہج مقبول مؤلفہ سید نور الحسن خان صاحب پر اعتراض کیا اوسکا جواب بہی
صاحب تبصرہ نے دیدیا دیکھیے جواب اوسکا طرف سے مولوی صاحب ممدوح کے
لب عنایت ہوتا ہے ہم منتظر بیٹھے ہین ؎ تیغ ہندی و خنجر رومی * نکند انچہ انتظار کند
مولوی عبد العلی مدراسی مصحح مطبع نظامی سنا ہے فرماتے ہین کہ اگر ہمکو کوئی دو سو روپیہ
دیوے تو ہم جواب طرف سے بنگالی مذکور کے لکہدین یہ خبر اگر صحیح ہے تو واہ رے
دیانت حنفیہ نواب صاحب نے جو کچہہ سلوک اونکے گہرانے سے کیا ہے اور کرتے ہین
اوسکو کیون فراموش کردیا من لم یشکر الناس لم یشکر اللہ تعالی - غرضکہ ان ثلاثہ غسالہ کی
جنکے پیر دستگیر شیخ فرنگی محل ہین کسیکو کچہہ بحث کتب نواب صاحب سے نہین ہوئے اور نہ
باقی رہی وکیل احمد سودہ کو چاٹ بدال مشار الیہ ہین نام تیرا گاؤن میرا اسیطرح بعض اہل
اخبار جنکو انصاف و راستگوئی سے عار ہے وہ بتحریک مشار الیہ کبہی کبہی اگر خامہ فرسائی
کرتے ہین تو دوسرے اخبار نویس بہی اونکی خدمت واجبی بجالاتے ہین اس مجموعہ مین
تمام اصلی و نقلی معترضین کا جواب ضروری جانبے خود یا جانبے دیگر اہل علم لکہدیا گیا ہے
اسکی بعد بہی اگر فرنگی محل سے عوعو ہوگا تو ادہر سے بہی خوب ہین ہین تو تو ہوگا ایک
بچارے طالب علم کو نوکر رکہکے شیخ فرنگی محل التقاط زلات مؤلفات نواب صاحب کرواتے
ہین مبارک ہو ایک جماعت موحدین اسطرف سے بہی بنارس و ٹونک و عظیم آباد و مراداباد
ولاہور و سہسوان و شاہ آباد و مدراس وغیرہ مین واسطے اظہار امر معروف و ازالہ
اس منکر کے طیار ہے دروغگو را تا بخانہ باید رسانید ہمکو نہایت افسوس ہے کہ جسقدر
وقت شیخ جی کا اس جستجوی زلات مین بسر ہوتا ہے بلا سے وہ وقت تالیف مذاہب حنفیہ

مین ہی کاش صرف تہذو در بجا ہی اس سعی کے سعایت ہی پر صبر فرمایا جاتا ـ تجبی کیا
کام علی مرتضی سے ٭ تو لپنے شیخ سدو کو منالے ٭ ہم ابتک یقین نہین کرتے کہ ہوا
عبد العلی بدراسی جنکی سالے لسسرے نمکو ار ریاست بہوپال ہین وہ ایسا کرتے ذہنی
کہ اتفاقا اگر کسی خط کا جواب طرف سے نواب صاحب کے گیا ہو تو وہ جواب بوجہ اتحاد
مشرب انہون نے شیخ جی کو دکہایا ہوا ور اگر دکہایا ہوگا تو بنظر کسی مصلحت کے اہل
کہ وہ چند بار شیخ عبد الحی کو نصیحت کر چکے ہین کہ تم کیون بیفائدہ ہر مرتبہ نواب صاحب
کو مخاطب کرتے ہو او نہون نے تو تمہاری کسی بات پر کبہی کوئی اعتراض نہین کیا
اور اگر فرضا ایسا ہوا ہے تو شیخ جی کو چاہیئے کہ جواب الجواب مین سچ سچ نقل او جواہر
الخط کی زیب تحریر فرماوین لوگ یہ بہی کہتے ہین بلکہ سورت سے خط آیا ہے کہ وصی احمد
جسکے گلابی دو ورقہ مین مطاعن اہل حدیث رسائل اہل علم سے بطور افترا انکا لکر شایع
کئے ہین وہ لکہنو کا ہے شیخ جی کے اشارہ یا تحریر سے یہ کام اوسنے کیا ہے بلکہ خو
شیخ جی صاحب ہی کا یہ کام ہے اسلئے کہ عداوت نواب صاحب کی انکو باعث
طعن کی حملہ اہل حدیث پر ہوئے ہے سبحان اللہ انصاری ایسی ہی ہوتے ہین ٭
دشمن سادات ہون سے اترجوا امۃ قتلت حسینا ٭ شفاعۃ جدہ یوم الحساب ٭ گلا
دو ورقہ کا جواب سید فخر الدین صاحب خلف الرشید سید نظام الدین نقوی دام عزہ
بہی لکہا ہے جسطرح مولوی عبید اللہ صاحب اور مولوی محمد سعید صاحب نے تحریر
جزاہم اللہ خیرا وقد خاب من افترے بڑی عبادت اور کمال علم شیخ جی کا اسپر
پر آرہا ہے کہ رانون کو جواب تبصرہ وغیرہ لکہتے ہین بیچاری بی بی دلمین کیا کہتی
پہرون کو اپنے مجدد مجتہد ہونے کا تذکرہ کتابون مین فرمایا کرتے ہین یہانتک
نوبت پہونچ گئی ہے کہ خواب خیال مین نصیر الدین طوسے سے حل مشکل فرما
ہین اور بیداری مین امام مالک کی کتاب پر معترض ہوتے ہین وقت تنقید مسائل

بین بین کا بین باجا بجاتی ہین اور شیر قیصر سے فرقۂ جدیدکا لقب جماعۂ اہل سنت کو دلواتے ہین اب مین اس رسالہ کو چند استفسار پر ختم کرتا ہون شیخ عبدالحی صاحب سے امید ہے کہ جواب باصواب لطف فرماوین گے

**استفسار اول** مجتہد مطلق و مجتہد منتسب اور مجتہد فی المذہب کا اجتہاد ذوات مجتہد مذکور پر حجت ہے یا تمام امت پر

**دوم** جو کسی مذہب کا مقلد ہو اوسکو دوسرے مسلمان پر رد کرنا کس دلیل مذہب حنفی سے ثابت ہے

**سوم** مقلد نے جب استدلال کرنا شروع کیا اب بھی وہ مقلد رہیگا یا تقلید سے باہر ہو جاویگا

**چہارم** جب مقلد مذہب معین نے چند یا اکثر مسائل مین خلاف مذہب امام و تلامذۂ امام اختیار کیا تو وہ مقلد اوس مذہب کا رہا یا نہ رہا اگر رہا تو کس قدر مسائل تک خلاف اوسکو مضر نہین ہے تعداد سے اطلاع بخشی جاوے۔

**پنجم** یہ بھی ہو سکتا ہے کہ اکثر مین مقلد کسی مذہب کا رہے اور چند مسائل مین محقق بنے یا نہین

**ششم** علم دین کسی مذہب خاص مین مثل حنفی منحصر ہے یا دوسرے مذہب اہل سنت مین بھی حق ہے۔

**ہفتم** کوئی دلیل ہے اس بات پر کہ سواے مقلدین ائمہ مجتہدین کے سب اہل مذہب غیر ناجی ہین ۔

**ہشتم** تقلید خاص مذہب حنفی کی فرض عین ہے یا شافعی مالکی کی بھی فرض ہے سوای حنفیہ کے باقی اہل مذہب مسلمان ہین یا نہین اگر مسلمان ہین تو کیسے مسلمان ہین گمراہ یا ہدایت پر

**نہم** تقلید کی تعریف نزدیک علماے حنفیہ کے کیا ہے

**دہم** اجتہاد کی تعریف نزدیک حنفیہ کے کیا ہے

**یازدہم** اجتہاد کے ضرورت کسوقت ہے

دوازدہم اصول مذہب حنفی یہی قرآن وحدیث ہی یا اور کوئی اگر یہی ہین تو کون کون
کتابین اسلام حدیث کی نزدیک حنفیہ معتبر ہین اور کون غیر معتبر تعیین فرمائی جاوے
سیزدہم بعد اختیار کرنے تقلید ایک مذہب کے مقلد کا غیر مجتہد پر دو کرنا فرض ہے
یا واجب یا مستحب۔
چہاردہم امام اعظم رضی اللہ عنہ اور انکے دونوں شاگردوں نے دربارۂ وجوب
یا استحباب تقلید خود جو کچہ ارشاد فرمایا ہو اسکو نقل فرما دیجئے۔
پانزدہم اسکی کیا دلیل ہے کہ قرآن وحدیث کا مطلب سوای امام اعظم رحمۃ اللہ علیہ اور
اونکے شاگردوں کے دوسرا نہیں سمجہتا یا جو مطلب دوسرا سمجہا وہ غلط ہے اور جو حنفیہ سمجہے
وہ درست ہے اسپر کیا دلیل ہے
شانزدہم مجدد و مجتہد ہونے کو علم عربیت کسقدر درکار ہے اور جسقدر درکار
سمجہا جاوے اوسکی دلیل کیا ہے۔
ہفدہم مجدد ہونے کو صرف رواج مذہب بنا کافی ہے یا اور کوئی صفت بہی معتبر
ہشدہم مذہب حنفی مین جواز تغنی کی کیا دلیل ہے والسلام خیر ختام

## قصیدہ شیخ اسمٰعیل عرب حرازی یمانی در شکریہ و مدح نواب حبیب دام مجدہ

| | |
|---|---|
| باسم الاله الرحیم المرتجی اتوسل | وبه الی احسانه اتوصل |
| والحمد لله الذي ارجو به | حسن الختام وبرّه والمأمل |
| فهو المعز لمن دعاه تعبدا | وهو المذل لمن له لا یسأل |
| وهو المجیب لمن دعاه یقول له | لبیك عبدي ما تشاء فانعل |
| فاذا ابتغیت الخیر فاقصد بابه | تلقاه بابا دائما لا یقفل |

واذا بنا زلة بليت فنادِهِ … يا من يجيب السائلين ويقبل

هذي وصية عارف فاسمع لما … أحكيه من احسانه وافضل

وتفكروا في الله كيف يسوقني … في كل خير وانظروا وتأملوا

اني خرجت مسافرا من بلدتي … والله لا ادريه الى ما احمل

فهدى الى حفظ الكتاب كلامه … فحفظته وانا اسير وارحل

وهدى الى آلاته فقصدتها … ونزلت اقرأها كما من ينزل

وهدى الى حفظ الحديث ودرسه … فخرجت اطلب درّه واحصل

فوقعت يا صديقي بين يديكم … في موقع ما مثله يتحصل

وعلى يديك الله لي كشف الغطا … اذ قبل هذا كان دوني يسدل

فقرأت من ثم الحديث لديكم … فعرفت منه ما يصح ويبطل

والمنتقى الفين منه حفظتها … والله للباقي به سيسهل

ومكثت اقرأه سنينا اربعا … فذهبت تكسوني بها وتوكل

وعلى يديك الله مكنني شرا … كتب لمثلي لا تكاد تحصل

منها البخاري الصحيح ودارمي … والمجتبى الهادي لمن يتامل

ويليه ترغيب العباد جميعهم … فيما لهم عند الاله يخول

والخامس المحبوب هدي المصطفى … زاد الذي عن حفظه لا يذهل

سنن ابن ماجة والبخار كلاهما … وكذا الموطا أخراو الاول

والجامع التفسير ثم المنتقى … الكل منها في شرائي يدخل

وكذلك الحصن الحصين ومثله … تقريب تهذيب الكمال الكامل

وكذاك تخريج الهداية مثله … ولدي ايضا دون ذاك رسائل

ولكم وكم من نعمة اسدى بها المولى الكريم الماجد المتفضل

منوا على الاسلام حيث اقا
داراني الرحمن حادة من مضـ
تنبعتهم فيا انادبهم فعو ا
كلف جمعني بهم ويسرتني
والله ياصديق جنة عدنه
وجزاك ياصديق عني ربنا
فلقد فعلت الخير فينا كله
وكذلك عادات الكرام فشانهم
لافخر اذكان النبي اباكم
ما انا لا امتري في فضلكم
نت الذي عندي تشابه احمدا
ن ذاتك وانت من اولاده
نت الذي اضحيت تنتشر هذه
يحب من اضحى يتابع هديه
رأيت اذا اولاك ربك فضله
ل ينبغي حمد الاله وشكره
لقد كساك الله ثوب عناية
ذا اعطاه الله من يعطى العطا
لازلت ياصديق فى هذا الهدى
ازلت محفوظا بحفظ الهنا
ز واحد فى الناس بل كرامة

اذ ذاك من كل العطايا افضل
وهم الصحابة والنبي المرسل
ياسادتي واحبتي لا تجعلوا
في فضهم وسبيلهم ربوا صل
يعطيك فيا ما تشاء ويدخل
بيديه يعطيك الجزا ويناول
وكفاك لومن بعد لا تفعل
فعل الثواب وضده لم يفعل
فالخير في اولاده لا يجهل
ولانت عندي من سواكم افضل
في هديه وصفاته وتشاكل
اوليس قد كان الحسين يماثل
ويحارب الجاني له وتقاتل
وتوده وتعزه وتبجل
الفضل ربك ياحبيبي مجمل
مادامت الارواح فينا تحمل
فالبس وتدرع من تلالك يبذل
اسلك او امتن انه لا يعدل
لازلت فى ثوب العناية ترفل
ومؤيدا فيما تقول وتفعل
اثنوا عليك وعظموك وبجلوا

شهدت بذلك عندنا اشعارهم     قالوا لنا انت الامام العادلُ
اما انا فكفى بعيني شاهدا     اذ غير عيني شاهد الا اقبل
ولكم وكم من سنة احييتها +     و حيا تها فى عصرنا لا تسهل
ولقد نشرت مؤلفاتك فى الورى     ما ردها الا الذي لا يعقلُ
لا تعجبن من ردها اذ ردهم     سنن الرسول ضل منه واجهلُ
اما انا كمرلي لها مستنظر +     لكن متى شاء الاله سيرسلُ
فاذا قضى الله منها على ايديكم     عجل به هذا البعير سيحملُ
وآجزروا ايتها كما من قبلكم     كانوا اجازوا امارووه ونا ولوا
واعلم باني قد خطمت مطيتي     الا الرحيل متى اذنت سارحلُ
فأذن فديتك بالرحيل تفضلا     فالاجر مكتوب لمن يتفضل
هذا ويؤلمني فراقك سيديُ     ويشق في قلبي الرقيق ويثقل
لكن سا ودعك الذي فوق السماء     ان الوديعة عنده لا تتكل
والحمد لله الذي عافاك يا     انسان عيني والصديق الكامل
مالى سرور قط الا ان تكن     ذا صحة وتزال عيني تجذل
اذ انتم فيما اظن كو الدى     ولعلكم فى نفعكم لي اكملُ
بل قد تمكن حبكم في باطني     حتى له اضحى فؤادي يحمل
ولكم بقلبي هيبة وجلا لة     فاذا تكلمني اهاب واخجل
والله لولا سوء ظن فى الورى     لحكيت ما فى باطنى وافصل
لكنني والله اخشى لائما     واخاف ايضا قائلا لا يعقل
فيقول هذا قائل بلسانه     ويدون ما فى قلبه يتقوّلُ
والله يشهد لي باني صادق     وكفى به من شاهد لا يغفل

وعليك مني الفُ الفِ تحيـة ... تهدى اليك مع السلام وتحمل
يا ايها البدر المنير سنا ئه ... والكوكب النجم الذي لا يافل
والحمد لله الحميد محمد ... حق علي وواجب متاصل
فانا به سبحانه وانا له ... وعليه ان يتوكل المتوكل
ثم الصلوة على النبي واله ... ما حن رعد والسحا ئب تهمل
وعلى صحابته الكرام جميعهم ... فتعمهم والتابعين وتتمل

تمت الابيات المخاطب بها امير المؤمنين ابن امير المؤمنين ابن خاتم النبيين وسيد المرسلين الامام الاعظم والسلطان الافخم مولنا السيد محمد صديق حسن خان اصلح الله به الامة وكشف به كل غمة ولا زال بصولة قلمه وقوة عضده مشيد الاركان الدين ما دام ار اجيف المبتدعين امين اللهم امين

## صحت نامہ تتمیمہ فوز الکلمہ

| صفحہ | سطر | خطا | صواب |
|---|---|---|---|
| ۱۳۶ | ۷ | رافصی | رافضی |
| ۱۳۷ | ۱ | رواحض | روافض |
| " | ۲۱ | قال | وقال |
| ۱۳۸ | ۸ | اسکی | یہ تو جواب اجمالی ہے رسالہ مذکور کا اسکے |
| ۱۴۱ | ۱۴ | یہی | مہی |
| ۱۴۴ | ۲۱ | کہ | ہے |
| ۱۴۷ | ۱۳ | سیے ہی | یہی |
| ۱۴۹ | ۷ | مشتری | مشتری وغیرہ |

| صفحہ | سطر | خطا | صواب |
|---|---|---|---|
| ۱۵۰ | ۱۹ | عقید | عقیدہ |
| ۱۵۴ | ۱۰ | اس | اوس |
| ″ | ۱۱ | اوراون | اون |
| ۱۵۵ | ۱۳ | علی وہذا | وعلی ہذا |
| ″ | ۲۱ | نہین | × |
| ۱۵۶ | ۱۰ | ہے | ہین |
| ۱۵۸ | ۱۳ | لے | نے |
| ۱۶۶ | ۱۴ | کرسکتا ہے | کرسکتا ہے علم اصول فقہ کو جو اخص شرائط اجتہاد سے ہی اپنی ایک مختصر کتاب مین اس آسانی سی واضح کردیا ہی کہ تہوڑیسی استعداد والا طالب علم بہی اس علم پر احاطہ کرسکتا ہے |
| ″ | ۱۹ | مسلم بخاری | مسلم |
| ۱۷۴ | ۱۰ | جسکے | جسنے |
| ۱۷۶ | ۱۵ | الاالرحیم | الرحیم |